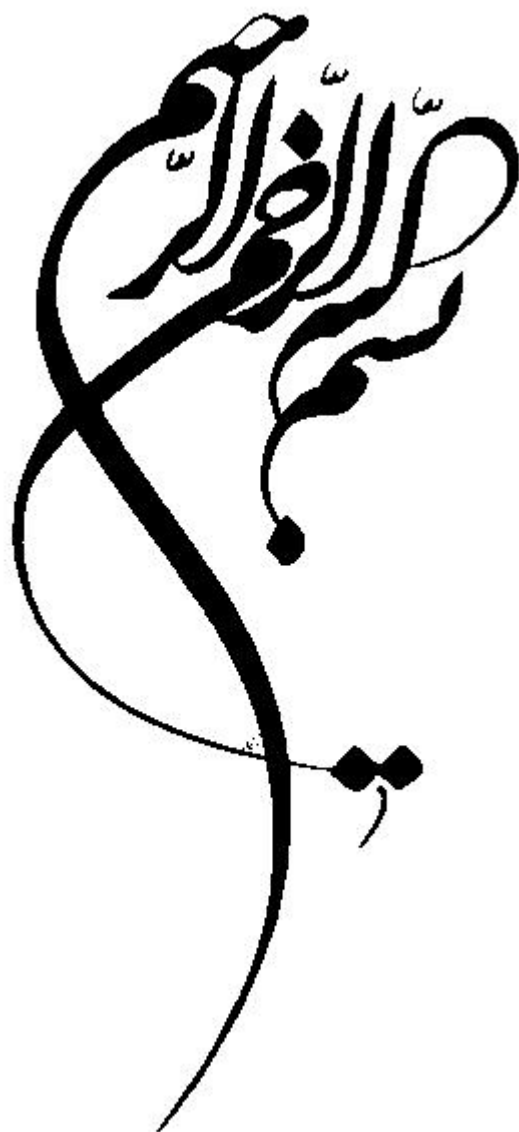




معاشرت

معاشرت، ص: 13

سخن ناشر

سخن پیرامون حقیقتی سرنوشت ساز در دوران حیات انسان است که توجه به آن باعث سعادت دنیا و آخرت و بی تفاوت بودن نسبت به آن خسران حقیقی را به دنبال خواهد داشت.

مسئله‌ای که تمام انسانها نیازمند به آن می‌باشند و آگاهانه یا ناآگاهانه در لحظه لحظه زندگی خود با آن در ارتباطند.

رفاقت و معاشرت و همنشینی، نیاز پیر و جوان و خرد و کلان يك جامعه می‌باشد که سوق دادن آن به حقایق الهی و ارتباطات صحیح و سالم، آبادی و امنیت جسمی و روحی و مادی و معنوی را در پی خواهد داشت و سرچشمه گرفتن آن از شهوات و مادیات و غرایز ناپاک، آلودگی و ناپاکی و فساد و گرفتار شدن در دام شیطان‌صفتان و نارفقان را به ارمغان خواهد آورد.

دنیای بحران زده و جدا شده از زیبایی‌های حقیقی عالم آفرینش و بدون امنیت امروز این حقیقت را به خوبی درك می‌کند - اگر چه به خاطر مصالح دنیایی زبان به این حقیقت نخواهد گشود - که تنها راه

معاشرت، ص: 14

رسیدن به امنیت کامل و جلوگیری از فساد و فحشا و منکرات، درك معارف حقیقی الهی می‌باشد که دارویی است بر دردهای متعدد جامعه بشری و مرهمی است بر زخمهای متعفن ملل مختلف، که رسیدن به آن در سایه معاشرت و همنشینی با شخصیت‌هایی که با اتصال به منبع کمالات، یا به درجه امام و مقتدا و پیشوا و پیامبران امت رسیده‌اند و یا بندگان صالح و اولیای الهی هستند که پای را فراتر از حدود و ثغور الهی نگذارده و مطیع دستورات و اوامر الهی می‌باشند.

این نوشتار که از قلم اندیشمند فرزانه و عالم محقق استاد حسین انصاریان - مد ظله العالی - تراوش نموده است به بررسی ابعاد مختلف این مسئله پرداخته و جایگاه ویژه آن را در نظام خلقت و حیات انسان بررسی نموده همنشینان پاك و ناپاك و الگوهای والای معاشرت را معرفی نموده و مسئولیت عظیم مربیان را بیان ساخته و از زوایای مختلف با تحقیقی جامع به بحث و بررسی پیرامون مسئله معاشرت می‌پردازد.

امید است این اثر برای اهل تحقیق دری برای ورود به گنجینه‌های معارف الهی و اخلاق عملی و برای عموم سفرهای پر بار جهت جامه عمل پوشاندن به دستورات انسان‌ساز ائمه اطهار علیهم السلام پیرامون این حقیقت بسیار مهم باشد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

واحد تحقیقات

معاشرت، ص: 15

پیش گفتار

مسئله جذب و انجذاب و اثرگذاری و اثرپذیری، حقیقتی است که تقریباً در همه عرصه‌گاه هستی و در میان تمام موجودات و کلّ ذرات، حاکم است.

اگر این واقعیت در نظام هستی جریان نداشت، هیچ ترکیبی صورت نمی‌گرفت و درصد بالایی از آثار و منافع که فعلاً از موجودات جهان طلوع می‌کند به وجود نمی‌آمد.

خورشید با انرژی خود بر زمین اثر می‌گذارد و زمین با اثرپذیری از انرژی خورشیدی همراه با عوامل دیگر، انواعی از درختان، حبوبات، دانه‌های نباتی، گل‌ها، معدن‌ها و اشیای قیمتی و... را از خود بروز می‌دهد.

اگر در ذات خاک نیروی اثرپذیری نبود، خبری و اثری از این همه موجودات متنوع و رنگارنگ وجود نداشت.

غذاها، داروها، انواع پوشاکها، آب و هوا، سرما و گرما؛ دارای آثار مختلفی هستند که موجودات زنده پذیرای آن آثار هستند و آن آثار را با وجود خود ترکیب می کنند و از این راه در مسیر رشد و کمال مادی قرار گرفته، به حیات خود ادامه می دهند.

معاشرت، ص: 16

در میان موجودات هستی، انسان از اثرگذاری و اثرپذیری فوق العاده ای برخوردار است تا جایی که سعادت یا شقاوت ابدی خود را از همین ناحیه تأمین می کند!

انسانی که آثار مثبت و حقایق تربیتی و هدایتی و علمی را از خود به دیگری انتقال می دهد و از این طریق بر غیر خود اثر می گذارد، یقیناً در برابر این خدمت عظیم، سعادت خود را در دنیا و آخرت تضمین می کند و انسانی که از چنین منبع فیضی اثر می پذیرد و به واقعیات تربیتی و هدایتی و علمی آراسته می شود، بی تردید خوشبختی دنیا و آخرت خود را تأمین می نماید.

معاشرت، رفاقت، انس و همنشینی از جمله واقعیاتی است که در اثرگذاری و اثرپذیری بسیار نیرومند و قوی و در مرتبه ای است که کمتر چیزی در حیات انسانی به این مرتبه می رسد.

مسئله معاشرت و رفاقت اگر به صورت مثبت و بجا و همراه رعایت شرایط لازم صورت بگیرد، بی تردید تأمین کننده سعادت ابدی است، و اگر به شکل منفی و بیجا و بدون رعایت شرایط صورت پذیرد، بدون شك سبب تیره بختی دائمی است.

انسان که با تمام وجود از انس با دیگران و معاشرت و رفاقت لذت می برد، اگر با افرادی مثبت، شایسته، صالح، آراسته به حسنات، موقر، متین و بصیر و آگاه طرح رفاقت و همنشینی اندازد، از آثار مثبت آن رفیق اثر می پذیرد و او هم چون وی - و گاهی برتر و بالاتر - می شود و اگر با افرادی منفی و ناشایست و بدکار و آلوده به رذائل و بی ادب و جاهل

معاشرت، ص: 17

و ناآگاه طرح معاشرت ریزد، از آثار منفی آن رفیق اثر می گیرد و او هم چون وی - و گاهی بدتر و پست تر - می گردد.

اسلام به دلیل اثرگذاری و اثرپذیری بسیار شدید معاشرت و رفاقت، پرونده ویژه ای در قرآن و روایات برای آن باز کرده و به آثار مثبت و منفی این حقیقت اشاره نموده، جامعه را به سوی معاشرت مثبت و سازنده هدایت کرده و از معاشرت

منفی و مخرب بازداشته و معاشرت صحیح و دوستی با پاکان را سبب آبادی دنیا و آخرت شمرده و همنشینی و معاشرت غلط و نادرست و رفاقت با ناپاکان و بی ادبان و حیوان صفتان را علت خرابی دنیا و آخرت قلمداد نموده است.

نوشتاری که پیش رو دارید مباحثی است که اینجانب درباره معاشرت از دیدگاه اسلام به توفیق و لطف حضرت حق براساس آیات قرآن و روایات، به رشته تحریر درآورده‌ام و تا جایی که امکان داشته به همه جوانب این حقیقت سترگ پرداخته‌ام و از باب ضرورت و به خاطر اهمیت و آثار مثبت، به تناسب مباحث به امور دیگری اشاره نموده‌ام که در این دفتر آمده است.

1383 /4 /15

فقیر حسین انصاریان

معاشرت، ص: 20

اسلام آیین کامل

معاشرت، ص: 21

اسلام آیین جاوید و کامل

اسلام که مجموعه‌ای از باورهای صحیح و کردارهای پسندیده و اخلاق حسنه و احکام استوار و اوامر و نواهی است، از ابتدای آفرینش، دین خدا بوده و تا پایان خلقت نیز دین خدا خواهد بود.

قواعد و قوانین این دین در هر عصری به تناسب نیازهای انسان به وسیله وحی به قلب مبارک پیامبران تجلی کرده و آن بزرگواران برای هدایت مردم ارائه می‌کردند.

دین، در عصر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امارت مؤمنان و ولایت مردمان و رهبری و حکومت برگزیده شده از نظر ارائه قوانین و بیان حلال و حرام و تبیین حقایق، به قله کمال رسید و مردم را تا صبح قیامت از نیاز به پیامبری دیگر و کتابی غیر قرآن و آیینی جز اسلام بی نیاز ساخت و آنان را در کنار حقیقتی قرار داد و به واقعیتی هدایت کرد که تا قیامت می تواند پاسخ گوی هر نوع احتیاج آنان به قوانین مادی و معنوی باشد.

[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا] «1».

(1) - مائده (5): 3.

معاشرت، ص: 22

امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

وَكَانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزُلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَكَانَتِ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي... «1» «2».

و [در طول بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله] واجبی پس از واجبی دیگر نازل می شد و ولایت و رهبری امت آخرین واجب الهی بود که [بعد از نزول این واجب] خداوند آیه: امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم... را نازل کرد.

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

جبرئیل خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! خدایت سلام می فرستد و به تو می گوید: به امت بگو: امروز دینتان را به ولایت و رهبری علی بن ابی طالب کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم و پس از این، واجبی را نازل نمی کنم، پیش از این نماز و زکات و روزه و حج را به عنوان واجب نازل

(1) - مائده (5): 3.

(2) - الکافی 1/ 289، باب ما نص الله عزوجل ورسوله...، حدیث 4.

معاشرت، ص: 23

کردم و ولایت و رهبری واجب پنجم و نهایی است و آن چهار واجب را جز با پابندی به ولایت و رهبری علی بن ابی طالب نمی پذیریم «1».

تذکر این حقیقت لازم است که همه فرموده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام که به عنوان روایت و حدیث در کتاب‌های با ارزش و معتبر از طریق راویان مورد اعتماد نقل شده تفسیر و توضیحی بر واجبات الهی و آیات قرآنی است که به تناسب زمان و نیازمندی‌های انسان از آن منابع علم و دانش و خاندان بصیرت و بینش، صادر شده است.

اسلام که به معنای عقاید حقه و اخلاق حسنه و کردار پسندیده است و باطن و جانش به معنای تسلیم بی‌چون و چرای انسان نسبت به همه اوامر و خواسته‌های خداست، هنگامی که به صورت اعتقاد و باور و اخلاق و عمل در همه جوانب حیات مادی و معنوی انسان تجلی کند، انسان را در دایره مسلمانی به معنای حقیقی‌اش قرار می‌دهد و به سبب آن سعادت دنیا و آخرت آدمی تأمین می‌گردد.

حالت بسیار پر ارزش تسلیم در برابر همه خواسته‌های حق، حالتی است که همه پیامبران و اولیای الهی از حضرت حق در کمال تضرع و زاری درخواست داشتند.

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پس از ساختن کعبه دست به دعا برداشته، به

(1) - عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَرَفَاتٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: قُلْ لِأَمَّتِكَ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً وَلَسْتُ أَنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذَا قَدْ أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ

وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ وَهِيَ الْخَامِسَةُ وَلَسْتُ أَقْبَلُ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ إِلَّا بِهَا». تفسیر العیاشی: 293 / 1، حدیث 21؛ بحار الأنوار: 37 / 138، باب 52، حدیث 28.

معاشرت، ص: 24

محضر دوست عرضه داشتند:

[رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...] «1».

پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر...

یعقوب علیه السلام به هنگام وصیت به همه فرزنداناش خطاب کرد:

[... فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ] «2».

... پس شما باید جز در حالی که مسلمان باشید، نمیرید.

یوسف بزرگوار علیه السلام از حضرت رب الأرباب چنین درخواست کرد:

[... تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ] «3».

... در حالی که تسلیم [فرمان‌های تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان ملحقم کن.

(1) - بقره (2): 128.

(2) - بقره (2): 132.

(3) - یوسف (12): 101.

معاشرت، ص: 25

فقط اسلام مورد پذیرش خداست

تنها فرهنگی که می‌تواند انسان را در همه زمینه‌های مادی و معنوی رشد عادلانه دهد و بنای انسانیت او را بسازد و از وی منبعی از کمالات و برکات و منافع به وجود آورد، اسلام است.

اسلام که حالت تسلیم در برابر خدا و به اجرا گذاردن فرمان‌های حق است، حیات و زندگی انسان را در دنیا تبدیل به حیات طیبه و در آخرت تبدیل به «عِشَّة رَاضِيَةٍ»^{*} می‌کند و چون هیچ فرهنگی از نظر سازندگی قدرت و جامعیت اسلام را ندارد، حضرت حق اسلام را به عنوان دین و آیین برای انسان قرار داده و غیر فرهنگ اسلام را مردود دانسته است.

خدای مهربان همان گونه که در دنیا اسلام را برای انسان دین مورد پسند خود پذیرفته، در قیامت هم جز آن را از بندگان نخواهد پذیرفت.

خداوند متعال نسبت به فرهنگ مورد پسند خود در دنیا می‌فرماید:

[... رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا] «1».

... اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

(1) - مائده (5): 3.

معاشرت، ص: 26

و نسبت به عنایتش به اسلام در قیامت می‌فرماید:

[وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ] «1».

و هرکه جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

(1) - آل عمران (3): 85.

معاشرت، ص: 27

اسلام آیینی جهان شمول

این فرهنگ پاک که در معنی، عبارت از تسلیم و در ظاهر، عبارت از اجرای دستورات حق است، نه تنها ویژه انسان بلکه در مرحله تکوینی اش شامل همه موجودات عرصه گاه هستی است.

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

[وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ] «1».

و آنچه در آسمان‌ها و زمین از جنبندگان و فرشتگان وجود دارد، فقط برای خدا سجده می‌کنند و تکبر و سرکشی نمی‌ورزند.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

[وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ] «2».

و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می‌کنند.

در هر صورت، اسلام در مرحله تکوین، دین همه موجودات و در مرحله تشریع، فرهنگ مورد پسند خدا برای انسان‌هاست.

نظام متقن و استواری که بر هستی و موجوداتش حاکم است،

(1) - نحل (16): 49.

(2) - الرحمن (55): 6.

معاشرت، ص: 28

محصول اسلام تکوینی است.

انسان هم اگر بخواهد هماهنگ با همه موجودات، از نظام متقن و استوار بهره‌مند شود، باید تسلیم اسلام تشریعی - که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات اهل بیت علیهم السلام متجلی است - شود و به همه نیازهای مادی و معنوی‌اش در سایه ایمان به اسلام و عمل به قوانین آن پاسخ دهد و از این راه، خیر دنیا و آخرت و سعادت ابدی خود را تأمین کند.

معاشرت، ص: 29

توجه اسلام به مسأله معاشرت

اسلام، حاوی مسائل عبادی، فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، عرفانی، عقلی و علمی است، به همین خاطر قرآن مجید آن را به عنوان دین کامل قلمداد کرده است و بر اساس همین کمال و جامعیت است که به مسأله معاشرت که مورد نیاز همه انسان‌هاست توجه ویژه دارد و در تبیین کیفیت صحیح معاشرت، چه معاشرت معنوی و باطنی با انبیا و امامان و اولیاء حق در صورت غایب بودنشان از مردم و چه معاشرت با زن و فرزند و پدر و مادر و اقوام و خویشان و دیگر مردم بهترین و برترین راهنمایی و هدایت را نموده و قوانینی را وضع کرده است که اگر مردم در همه زمینه‌های معاشرت پای‌بند به آن قوانین باشند همای سعادت و خوشبختی را در این مرحله ظریف و عاطفی در آغوش خواهند گرفت و بر سفره نعمت معاشرت صحیح و رفاقت استوار خواهند نشست و از این طریق به تأمین برخی امور مادی و معنوی خود و یا طرف مقابل خود موفق خواهند شد.

معاشرت، ص: 32

جایگاه معاشرت

معاشرت، ص: 33

معاشرت، هماهنگی با نظام خلقت

در هر صورت تمام موجودات جهان هستی بایکدیگر رفاقت و هماهنگی معجزه آسایی دارند و همبستگی آنان به شکلی است که همه نظام هستی را در دیده اهل معرفت يك واحد نشان می دهد و گویا همه موجودات این پهن دشت با عظمت با زبان حال از همه انسان ها دعوت می کنند که:

بیایید در زندگی خود، اصل و اساس را بر پایه رفاقت و دوستی و همبستگی و هماهنگی مثبت قرار دهید و هر يك در همه زمینه های مادی و معنوی و اخلاقی و انسانی مکمل یکدیگر باشید و برای هم غم خواری نموده و خلاهای زندگی یکدیگر را به صورتی که شایسته است پر کنید و با توجه به ایمان به خدا و قیامت و آگاهی از مقررات حیات بخش اسلام به ویژه در بخش معاشرت و رفاقت با هم زندگی کنید تا دنیا و آخرت همه شما آباد گردد و همای سعادت و خوشبختی را برای ابد در آغوش بگیرید و در سایه این گونه معاشرت و همنشینی فضایی از امن و امنیت و عشق و محبت و کرامت و شرافت بسازید.

این هماهنگی و رفاقت میان موجودات با یکدیگر چه ثمرات عظیمی برای هستی و به ویژه برای انسان به بار می آورد. ای کاش انسان ها هم رابطه صحیح با یکدیگر و با رفاقت و همنشینی درست با هم به تبادل

معاشرت، ص: 34

ارزش‌ها در زندگی یکدیگر بر می‌خاستند تا فضای حیات، به فضایی بهشت مانند تغییر یابد و تا همه از یکدیگر بهره‌های انسانی و اخلاقی ببرند، البته این گونه رفاقت و هماهنگی جز با تکیه بر مایه ایمان به خدا و قیامت و اجرای برنامه‌های با ارزش دینی و اقتدای به پیامبران علیهم السلام و قرآن و امامان علیهم السلام تحقق نمی‌یابد.

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری¹

همبستگی و رفاقت موجودات

توضیح و تفسیر این حقیقت که نسبت به همه موجودات فراگیر باشد نیاز به کتابی به گستردگی پهن دشت خلقت و آفرینش دارد، لذا در این زمینه چاره‌ای جز اشاره به مواردی خاص و بیان مشتی که نمونه‌ای از خروار است، نیست.

اگر میان موجودات عالم، آفریننده دانا و توانا و خالق مهربان و حکیم، هماهنگی و رفاقت و همبستگی ایجاد نمی‌کرد یقیناً خیمه حیات به این صورت بر پا نبود و نظام هستی به این شکل زیبا و منظم رخ نشان نمی‌داد. همه موجودات هستی با یکدیگر ارتباط وجودی دارند، به این معنا

(1) - سعدی شیرازی.

معاشرت، ص: 35

که وجود هر يك به وجود دیگری بستگی دارد و به عبارت دیگر وجود هر کدام مکمل وجود دیگری است.

گویي تمام موجودات این جهان اجزا و سلول‌های يك پیکر هستند و ارتباط حیاتی در میان آنها برقرار است، به طوری که اگر نقص کوچکی در این جهان رخ دهد و موجودی از میان برود، موجودات دیگر در خطر نابودی قرار خواهند گرفت.

اینك نمونه کوچکی از همبستگی موجودات جهان:

پره‌های پرندگان و حیات انسان

اگر پره‌های پرندگان نابود شود، انسان و حیوان زنده نخواهد ماند، اگر باور ندارید توجه کنید:

پر، پوششی است که تن پرنده را از گرما و سرما محفوظ می‌دارد و برای پرواز آنها عامل مؤثری است. اگر پرندگان پر نداشته باشند در برابر گرما و سرما مقاومت ندارند و به زودی همگی تلف شده و از میان می‌روند آنگاه چه خواهد شد؟

حشرات - که خوراک پرندگان بیشتر از وجود آنهاست - افزوده می‌شوند چون بزرگ‌ترین مصرف‌کننده آنها از میان رفته است، حشرات که افزوده شدند پیوسته در تزايد خواهند بود و پراکنده می‌شوند، زراعت‌ها را می‌خورند، مرغزارها و مراتع را نابود می‌کنند، سبزی‌ها و درخت‌ها از بین می‌رود، چرندگان و گیاه‌خواران بر اثر بی‌غذایی می‌میرند، پس از نابودی گیاه‌خواران؛ نوبت به گوشت‌خواران می‌رسد، آنها هم از میان خواهند رفت، زمین خالی می‌ماند و جنبه‌ای در آن

معاشرت، ص: 36

نمی‌جنبند و ذی‌حیاتی در آن یافت نخواهد شد و نیز ازدیاد حشرات موجب ازدیاد میکرب‌ها می‌گردد، میکرب‌ها که افزایش یافتند انسان‌ها و حیوان‌ها و گیاهان را نابود می‌کنند «1».

آب و حرارت

آب‌های روی زمین بر اثر حرارت خورشید بخار می‌شود، بخار بالا می‌رود و به طبقات سرد سیر می‌رسد، ابر می‌شود، ابر هم باران می‌شود، همه می‌دانند اگر باران بر زمین نبارد چه می‌شود!

آیا این را هم می‌دانند که اگر حرارت خورشید به اندازه کافی به آب‌های روی زمین نرسد بارانی نخواهد بود؟ اگر آب‌ها به گونه‌ای بودند که برای تبخیر احتیاج به حرارت شدیدتری داشتند بارانی نبود. اگر بخاری که بالا می‌رود نتواند خود را به طبقات سرد برساند بارانی نمی‌بارد، اگر بخاری که به طبقات سرد می‌رسد به گونه‌ای بود که بسته نمی‌شد ابر نمی‌گردید و بارانی نبود، اگر ابرها ناقص می‌ماندند و نمی‌رسیدند بارانی نبود، اگر جاذبه زمین قطره‌های باران را جذب نمی‌کرد و به سوی خود نمی‌کشید بارانی نبود و اگر صدها علل دیگر که در وجود باران دخیل هستند نمی‌بودند بارانی نبود «2».

(1) - نشانه‌هایی از او: 41.

(2) - نشانه‌هایی از او: 49.

معاشرت، ص: 37

باد و باران

می‌دانید که باد در زندگی جانداران و گیاهان چقدر ارزش دارد؟

می‌دانید چه نظم فوق‌العاده‌ای در وزش باد در جهان است؟

باران را باد درست می‌کند، اگر بادی نبود بارانی نبود، دانشمندان طبیعی می‌گویند: ابر پدیده‌ای است الکتریکی، پیده‌ای الکتریکی اگر از يك نوع باشند یکدیگر را دفع می‌کنند و اگر از دو نوع باشند همدگر را جذب می‌کنند.

از خاصیت‌های باد آن است که در میان دو نوع پدیده الکتریکی جمع می‌کند، در نتیجه تجاذب حاصل می‌شود و اتحاد الکتریکی تحقق پیدا می‌کند، باران نتیجه آن اتحاد است، پس تنها عامل مؤثر در ازدواج دو پدیده الکتریکی که فرزندی از آن به نام باران پدید می‌آید، باد است.

اگر بادهای موسمی که از سوی اقیانوس می‌آید و در مناطق گرمسیری می‌وزد نمی‌بود، زندگی از شدت گرما در آن جاها بسیار دشوار می‌شد، باد شدت گرما را می‌شکند و آن مناطق را برای زندگی انسان آماده می‌سازد، یکی از آن مناطق، هندوستان است که بر حسب منطقه، گرمسیر است ولی باد آنجا را قابل زیست ساخته است.

بادهای دریایی و زمینی که شبانه روز در کرانه‌های مناطق حاره می‌وزد، زندگی را در بندرهای آنجا ممکن گردانیده است.

بادهای گرمی از مناطق حاره به سوی مناطق سردسیر روانه می‌شود و از سردی آنجا می‌کاهد مانند «گلف استریم» برای انگلستان و «گلف ورد» برای ژاپن.

معاشرت، ص: 38

شدت گرمای زیر خط استوا بر اهل دانش روشن است و نیز آنها می دانند که گرمای استوایی به حسب طبع بالا می رود، در مقابل از قطب شمال و جنوب هواهای سردی به طور مایل به سوی مناطق استوایی روان است که آنها را قابل زیست است.

باد وضع باران مناطق را تغییر می دهد، در اندونزی و مانند آن، فصل باران را تابستان قرار داده است، در لبنان فصل باران زمستان است.

در بعضی مناطق که شاید بخش «دراچیلنگ» هند از آنها باشد، فصل باران تمام سال است، مقدار باران در دراچیلنگ به یازده متر در سال می رسد! اختلاف فصول باران در زمین موجب اختلاف انواع نباتات می شود تا بشر بتواند از هرگونه نباتی بهره بردارد و استفاده کند.

بیشتر نباتات دارای دو جنبه هستند: نرینه و مادینه، مانند انسان خنثی (نر ماده) که هر دو خصوصیت را دارا باشد. اگر نباتات تلقیح شوند، خوب میوه و بر خواهند داد و اگر تلقیح نشوند میوه و بر خوبی نمی دهند.

تلقیح هایی که به دست بشر می شود، ویژه درخت خرما و پیوند درختانی است که مورد خواسته بشر قرار گرفته است ولی تلقیح بقیه درختان را از نرینه به مادینه آنها، باد انجام می دهد، پس روشن می شود که اگر تلقیح بادی نبود میوه سالم در جهان یافت نمی شد.

تلقیح بادی در درخت خرما نیز تأثیر دارد، تلقیح بادی عبارت از گرفتن ذراتی از درخت نر و رساندن آنها به درخت ماده است، البته تلقیح به وسیله حشرات نیز صورت می گیرد.

معاشرت، ص: 39

آنچه یاد شد نمونه ای از خدمات باد بود، هر چند خدمات باد بسیار بسیار بیش از این هاست «1».

قارچ و جلبك

قارچ‌ها در اثر نداشتن ماده سبز رنگ «کلروفیل» - که در اکثر گیاهان برای کربن‌گیری موجود است و در ساختن قند و چربی و نشاسته مواد غذایی نباتات به کار می‌رود - همواره می‌کوشند تا با گیاه «کلروفیل»، رفاقت کنند و بدین وسیله حیات نباتی خود را با تغذیه مناسب ادامه دهند لذا با جلبک‌ها - که آنها نیز به درد دیگری دچارند، یعنی دارای ریشه کافی که بتوانند مواد معدنی و انرژی‌های زمینی را به خوبی جذب کنند نمی‌باشند ولی در عوض ماده کلروفیل فراوانی دارند - رفیق و شریک می‌شوند، با طرح این رفاقت یا سرمایه‌گذاری هر دو جانبه و تأسیس یک شرکت، قارچ از «کلروفیل» جلبک استفاده می‌کند و جلبک از ریشه‌های نیرومند قارچ.

آیا این قارچ و جلبک مشترکاً می‌توانند با این تعاون عاقلانه خود، ما را به مبدئی هشیار و بصیر و حکیم هدایت کنند؟
«2».

گیاه و حیوان

هر گیاهی نظیر خود را تولید می‌کند و این تولید مثل خود، از

(1) - نشانه‌هایی از او: 164.

(2) - جاهلیت و اسلام: 321.

معشرت، ص: 40

عجیب‌ترین تشکیلات پیچیده نباتی است که روی مشیت و برنامه مفصلی انجام می‌گیرد، شما شکل‌های متعارف و رایج آن را بارها دیده‌اید، برای مزید بصیرت نمونه‌هایی از اشکال دیگر می‌آوریم:

گل‌ها و گروه‌های مختلف نباتی بر اثر دارا بودن کارخانه‌ها و غده‌های خاصی، به تهیه انواع مختلف شیرها که هر یک از آنها مورد توجه نوع خاصی از حشرات است، پرداخته و حشرات خاصه را به دور خود جمع می‌کنند تا در مقابل، این جمع کردن حشرات نیز وسیله تلقیح آنها باشند، در نتیجه بذر لازم برای تولید نبات و گل‌های سال آینده و نسل آینده به وجود آید!

اینجا از جاهایی است که نباتات، حیوانات را با هزینه کردن شیرهای مختلف به مدار، رفاقت و همنشینی خود وادار می‌کند، یا به عبارت بهتر، نظامات الهی، حیوانات را در خدمت تولید نباتات گمارده است.

بهرتر است این بحث پیچیده و راز مهم را با دیده يك متخصص فن که استاد علم الحیات یا فیزیولوژی و علوم طبیعی و دکتر در فلسفه از پتیبورک و متخصص در وراثت چند نوع حشره می‌باشد یعنی دکتر جان ویلیام کلاتس ببینیم، می‌گوید:

یکی از مسائل بغرنج عالم وجود يك نوع رابطه و علاقه اجباری است که در بین پاره‌ای از موجودات مثلاً يك گیاه خاص با يك حیوان خاص مشاهده می‌شود. یکی از مصادیق آن ارتباط مرموز و عمیق، رابطه‌ای است که میان گل یوکا «1» و مگس یوکا وجود دارد. گل یوکا سرش پایین

(1)- ACCOY گیاهی است در امریکا.

معاشرت، ص: 41

است و مادگی یعنی قسمت ماده گل نیز از بساک یا قسمت نر گل پایین‌تر است.

کلاله یا مادگی گل که باید گرده به آن وارد شود به شکلی است که ورود گرده به درون آن به خودی خود امکان ندارد، گرده یوکا توسط مگس ماده یوکا کمی پس از غروب آفتاب به مادگی حمل می‌شود، بدین ترتیب که مگس یوکا قسمتی از گرده را از بساک در دهانش گرفته به سوی کلاله پرواز نموده، تخمدان گل را می‌شکافد و چند دانه از تخم خود را در آن می‌گذارد و سپس روی آن را با گرده‌ای که آورده می‌پوشاند.

گل، دانه‌های زیادی می‌دهد که قسمتی از آن را کرم‌های نوزاد مگس می‌خورند و قسمت دیگر گل‌های تازه تولید می‌کند. تولید مثل گل یوکا یا بهتر بگوییم بقای نسل این گل از آغاز پیدایش آن تا کنون، تنها به وسیله این مگس انجام می‌گیرد! این گل نیز به نوبه خود محل مناسبی برای بقای نسل مگس یوکاست «1».

بین انجیرهای تجارتي نوعی از انجیرهای مرغوب هست که بین آنها و چند نوع از زنبورهای کوچک نیز همین رابطه برقرار است.

خوشه‌های درخت انجیر دو نوع‌اند عده‌ای هم گل‌های نر دارند و هم گل‌های ماده و عده‌ای دیگر فقط گل‌های ماده دارند ولی این همه گل‌ها به وسیله زنبورهای ماده تلقیح می‌شوند بدین ترتیب که مدخل این گل‌ها در نتیجه وجود پوشش‌های مختلف به قدری صعب العبور است که

(1) - جاهلیت و اسلام: 322.

معاشرت، ص: 42

حشره بی‌نوا به زحمت می‌تواند به داخل آن راه یابد و غالباً بال‌هایش در سر این کار جدا می‌شود ولی عاملی مرموز «1» او را با وجود این همه مشکلات تحریص می‌کند تا بالاخره به درون گل راه یابد.

اگر گل از آن‌هایی است که هم قسمت نر دارد و هم قسمت ماده، زنبور ماده تخم‌گذاری می‌کند و خود می‌میرد، تخم‌ها رشد کرده، زنبور می‌شوند، زنبورهای نر می‌میرند و زنبورهای ماده از گل بیرون شده به گل‌های دیگر به پرواز می‌آیند ولی پیش از خروج از داخل گل با گرده درون گل آغشته می‌شوند تا آن را به گل‌های دیگر ببرند.

اگر گل دیگر که زنبور بر آن می‌نشیند مانند اولی نر و ماده باشد که همان عمل گذشته تکرار می‌شود و اگر گل جدید فقط ماده باشد به علت عمق زیاد این گل، زنبور بدون آن که بتواند تخم‌گذاری کند پس از نشستن روی آن از آنجا می‌گذرد ولی با همین مکث مختصر بر روی گل ماده، گل ماده را با گرده نر که به آن آغشته بود و به همراه داشت تلقیح می‌کند، در نتیجه این گل بزرگ شده تبدیل به انجیر رسیده کاملی می‌شود.

نخستین درخت‌های انجیری که در آمریکا آورده شد میوه ندادند پس از مدتی متوجه شدند که موقع حمل این درخت‌ها آن زنبورها را با خود نیاوردند، وقتی زنبورهای مخصوص را نیز به آمریکا آوردند درخت‌ها میوه دادند و انجیر از مال التجاره‌های مهم آمریکا شد «2».

(1) - اراده و مشیت حکیمانه حق.

(2) - جاهلیت و اسلام: 323.

معاشرت، ص: 43

بدن انسان

شاید بتوان از لحاظی بدن، انسان را به يك شهر بسيار مجهز و مدرن كه دارای قسمت‌های گوناگون مانند: عمارات و ابنیه، معابر و وسائل بسیار قوی مخابراتی و ارتباطی (تلفن، تلگراف و غیره)، انبارها، طباشی، مراکز پخش ارزاق، و از طرفی مجهز به برق، لوله‌کشی، لوله‌کشی فاضلاب، خانه‌های مسکونی، سکنه فراوان، كه هر يك مشاغل معینی دارند مانند توزیع‌کنندگان خواربار، سربازان مدافع، اطبا و داروسازان می‌باشند تشبیه کرد.

البته باید توجه داشت كه سازمان يك بدن، میلیاردها بار پیچیده‌تر از سازمان يك شهر است زیرا بدن از میلیون‌ها میلیارد سلول ریز مستقل تشکیل شده كه با هم همکاری و هماهنگی دارند، و با هماهنگی بی‌مانند خود سازمان واحدی به وجود آورده‌اند به عبارت دیگر با يك نقشه حیرت‌آوری هر يك از این واحدها به کاری گماشته شده‌اند كه ذره‌ای از آن تجاوز نمی‌کند «1».

نیاز به معاشرت

معاشرت و رفاقت در خیمه حیات و زندگی انسان از مسائل بسیار مهم و قابل توجه است تا جایی كه صورت مثبت آن سبب خوشبختی در دنیا و آخرت و چهره منفی آن علت تیره‌بختی در این جهان و آن جهان است.

(1) - جاهلیت و اسلام: 336.

معاشرت، ص: 44

دوستی و دوست یابی، حقیقتی است كه فطرت و طبیعت همه انسان‌ها نسبت به آن كشش دارد و مایه آن در وجود انسان به اندازه‌ای قوی است كه گروهی آن را جزء غرائز و امیال طبیعی انسان می‌دانند.

این غریزه طبیعی و کشش فطری به خاطر این است که خدای مهربان انسان را مدنی الطبع و اجتماعی آفریده است و تأمین بخشی از نیازهای مادی و معنوی او را به عهده دیگران قرار داده است.

مایه آفرینش انسان به گونه‌ای است که نمی‌تواند تنها و بدون دیگران زندگی کند و از جامعه کناره گرفته، در گوشه‌ای به عزلت و بی‌ارتباط با دیگر انسان‌ها به زندگی سر و سامان دهد.

انسان گر چه به ظاهر تنهایی را انتخاب کند ولی باز بر پا بودن زندگی‌اش در گرو کوشش و زحمات دیگران است و نهایتاً در تنهایی هم اجتماعی زندگی می‌کند.

معاشرت، ص: 45

معاشرت در اسلام

تمایل به زندگی با دیگران و غریزه دوست خواهی، از زمان اولین پیامبر تا هنگام ظهور اسلام به عنوان يك مسأله حیاتی همواره مورد توجه اسلام - که تنها فرهنگ خدا از ابتدای آفرینش انسان تا قیامت است - بوده و در این زمینه با طرح مسائل و قوانینی بسیار ثمر بخش به هدایت این غریزه و تمایل انسانی برخاسته تا از برکت آن هدایت، درخت دوستی و معاشرت، محصولات و ثمرات اساسی برای دنیا و آخرت به بار آورد.

آیات قرآن مجید و روایات، مسأله معاشرت همواره و در هر زمان مورد توجه ویژه آیین حق قرار داشت و در این زمینه راهنمایی‌های بسیار مهمی به انسان نموده است.

قرآن مجید، از معاشر و همنشین بد رفتار و آلوده به رذائل اخلاقی - که همنشینی با او موجب گمراهی و تباهی و تخریب بنای انسانیت است - تعبیر به شیطان کرده است و چنین معاشری را در طول تاریخ بازدارنده طرف خود از راه خدا و دشمنی خطرناک نسبت به خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت انسان دانسته و وی را عامل آلودگی و پلیدی به حساب آورده و او را موجودی خیال‌ساز برای همراه و همنشین خود قلمداد نموده، و عاقبت این گونه معاشرت و رفاقت را ندامت و حسرت ابدی می‌داند.

معاشرت، ص: 46

[و إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ* حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ] «1».

و بی تردید شیطان‌ها چنین کسانی را از راه خدا باز می‌دارند، در حالی که [با این گمراهی سخت] گمان می‌کنند راه یافتگان واقعی آنانند؛* تا زمانی که [در قیامت] نزد ما آیند [به شیطان‌ش] گوید: ای کاش میان من و تو فاصله و دوری مشرق و مغرب بود، پس چه بد همنشینی بودی!

دو بُعد معاشرت

معاشرت، همنشینی، دوستی و رفاقت از نظر اسلام یا به تمام معنا زمینه‌ساز خیر برای انسان و یا به تمام معنا زمینه‌ساز شرّ برای آدمی است.

گاهی نیک‌بختی و سعادت محصول معاشرت صحیح و زمانی بدبختی و شقاوت ثمره معاشرت نادرست و ناسالم است.

پارهای از برنامه‌ها، خیر و خوبی‌اش جزئی و آن‌چنان که باید قابل توجه نیست و بخشی از امور، شر و بدی‌اش اندک و آن‌سان که باید مورد نظر نیست اما بسیاری از واقعیات، خیرش فراوان و خیلی از مسائل شرش فراگیر و موجب سقوط و هلاکت آدمی است.

معاشرت و همنشینی با دیگران و دوستی و رفاقت با مردم از اموری است که اگر مثبت باشد و موردش درست و صحیح انتخاب گردد،

(1) - زحرف (43): 37 - 38.

معاشرت، ص: 47

خیرش نسبت به دنیا و آخرت انسان فراگیر است و اگر باطل و منفی باشد و موردش بجا و درست انتخاب نشود، شرش دامنگیر حیات دنیا و آخرت انسان است.

گاهی انسان از نظر زشتی باطن و رفتارهای ناپسند و کردارهای شیطانی تا دوزخی شدن پیش می‌رود ولی بر اثر برخورد با دوستی سالم، دل‌سوز، مؤمن و خیرخواه، تغییر جهت می‌دهد و با اثر گرفتن از دوست پاك‌طینت و مؤدبش در راه بهشت و صراط مستقیم حق قرار می‌گیرد.

گاهی انسان از نظر زیبایی باطن و رفتارهای پسندیده و کردارهای الهی تا بهشتی شدن و تأمین سلامت دنیا و آخرت پیش می‌رود ولی به خاطر برخورد با دوستی خوش ظاهر و بد باطن و بی‌ادب و بی‌دین، تغییر مسیر داده با اثر گرفتن از آن منبع شر در راه دوزخ و طریق باطل قدم می‌گذارد.

این دو معنا در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده تا جایی که قرآن مجید به هر دو مورد در آیات فراوانی اشاره دارد و هر دو جهت را مایه عبرت و پند برای علاقه‌مندان به معاشرت می‌داند.

فرزند پیامبری چون حضرت نوح علیه السلام که دارای مقام با عظمت اولوالعزمی بود، از پدر بزرگوارش جدا شد و منکران حق و حقیقت و شهوت‌رانان بی‌اصل و نسب و گمراهان و گمراه‌کنندگان بی‌ادب را به رفاقت و معاشرت انتخاب کرد و از روش و منش آنان چنان اثر پذیرفت که بنای شخصیت الهی و انسانی او ویران گشت و به عذاب استیصال که عذاب غرق شدن در امواج شکننده آب بود، گرفتار آمد و درخواست پدر برای نجاتش از خدا به اجابت نرسید!!

معاشرت، ص: 48

[...] وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ* وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَا سَّمَاءُ أَقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ فُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ* قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَعْلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ [«1»].

... و نوح فرزندش را که در کناری بود، بانگ زد که ای پسر! همراه ما سوار شو و با کافران مباش گفت: به زودی به کوهی که مرا از [این] آب ننگه دارد، پناه می‌برم. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ ننگه دارنده‌ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و پسر از غرق‌شدگان گردید.* و [پس از هلاک شدن کافران] گفته شد: ای زمین! آب خود را فرو بر، و ای آسمان! [از ریختن باران] باز ایست، و آب کاستی گرفت و کار پایان یافت و کشتی بر [کوه] جودی قرار گرفت و گفته شد: دوری [از رحمت خدا] بر گروه ستمکاران باد.*

و نوح [پیش از توفان] پروردگارش را ندا داد و گفت: پروردگارا! به راستی که پسر من از خاندان من است و یقیناً وعده‌ات [به نجات خاندانم] حق است و تو بهترین داورانی.* خدا فرمود: ای نوح! به یقین او از

(1) - هود (11): 42 - 46.

معاشرت، ص: 49

خاندان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من بخواه، همانا من تو را اندرز می‌دهم که مبدا از ناآگاهان باشی..

خاندان نبوتش گم شد

پسر نوح با بدان بنشست

پی نیکان گرفت و آدم شد «1»

سگ اصحاب کهف روزی چند

اثر شگفت‌انگیز معاشرت چه در جهت مثبتش و چه در جهت منفی‌اش هرگز قابل انکار نیست.

وقتی انسان بخصوص در ایام جوانی که ایام اوج عواطف و احساسات و غرائز و امیال است به انسانی که مثبت است و از روش و منش پاک و با منفعت بهره دارد دل ببندد و با او رفیق و همنشین شود و نشست و برخاست کند، یقیناً پاکی و مثبت بودن او در انسان اثر می‌گذارد و هنگامی که آدمی با شخصی گمراه، بی‌تربیت و بی‌ادب در حالی که قدرت بر تغییر او ندارد همنشین گردد و به او دلبستگی پیدا کند، منش و روش نامطلوب او در انسان اثر می‌گذارد و وی را به چاه بدبختی و محرومیت از شکوفا شدن استعدادها سرنگون می‌سازد.

اثرگذاری و اثرپذیری

مسئله اثرگذاری معاشرت، به ویژه هنگامی که دلبستگی شدید به معاشر پیدا شود و پای محبت طرفینی در میان آید، حقیقتی است که اگر اسلام در مقام بیان آن بر نمی‌آمد برای همه روشن و واضح بود و از اینکه

(1) - سعدی شیرازی.

معاشرت، ص: 50

اسلام تمام جوانب این واقعیت را توضیح داده و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است، دلیل بر عظمت مسأله و اهمیت آن در حیات انسان است.

انسان از طریق معاشرت - چه بخواد چه نخواهد - اثرپذیر است و هرگز قدرت ندارد اثرپذیری خود و اثرگذاری معاشر را خنثی کند و اگر چنین نبود، در خیمه حیات، این همه آثار مثبت و منفی ظهور نمی کرد.

از آنجا که طبع انسان - چنانکه گفتیم - به شدت اثرپذیر است، قرآن مجید از نشست و برخاست با ستمکاران و کسانی که نمی خواهند به آداب الهی مؤدب شوند نهی می کند و می فرماید: پس از آن که متذکر حقایق شدید و از آیات خدا آگاهی پیدا کردید و خورشید هدایت حق از افق وجودتان طلوع کرد و شما را به صراط مستقیم راهنمایی نمود با متجاوزان از حدود حق معاشرت نکنید،

[... فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ] «1».

... پس از یاد آوردن [به سرعت بیرون برو و] با گروه ستمکاران منشین.

اثرپذیری طبع چنان سریع و شدید است که قرآن در این زمینه می فرماید:

[... إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا

(1) - انعام (6): 68.

معاشرت، ص: 51

فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِنْهُمْ...] «1».

... چون بشنوید گروهی آیات خدا را مورد انکار و استهزا قرار می دهند، با آنان ننشینید تا در سخنی دیگر درآیند، [اگر بنشینید] شما هم [در به دوش کشیدن بار گناه انکار و استهزا] مانند آنان خواهید بود...

عنصری که وجود ما را تشکیل داده اند، عناصر همین جهان موجود است، چنانکه عناصر آزاد، اثرگذار و اثرپذیر هستند، ما هم که ترکیبی از عناصر این جهانیم، موجوداتی اثرگذار و اثرپذیر هستیم و برای همیشه محکوم این قانون خواهیم بود.

ما از همه اموری که در ارتباط با ما هستند اثر می پذیریم و بر بسیاری از امور هم اثر می گذاریم.

هنگامی که ما در ناحیه جسم اثرگذار و اثرپذیر باشیم یقیناً در ناحیه روح و روان و نفس و جان که از لطافت و رقت برخوردار است، اثرگذاری بیشتر و اثرپذیری شدیدتر خواهیم داشت.

شما فقط به نگاه های متنوع يك فرد به جانب خود دقت کنید، می بینید هر نوع نگاهی اثر خاصی بر روح و روان و قلب دارد.

نگاه خشم آلود يك اثر و نگاه عادی اثری دیگر و نگاه با محبت اثری شادی آور و نگاه با تعجب اثری خاص و نگاه سؤال برانگیز اثری ویژه دارد.

صدا های متنوع و روش ها و منش های مختلف هم آثار مختلف بر انسان می گذارد.

(1) - نساء (4): 140.

معشرت، ص: 52

داستان معاشرت، چون داستان پیوند دو قلب با یکدیگر است و اتصال دو روح از طریق رابطه محبت آمیز می باشد، از نظر اثرگذاری فوق العاده شدید است.

کسی که کسی را دوست دارد و به رفاقت و همنشینی با او علاقه مند است چه اینکه طرف او مثبت باشد و چه منفی، می خواهد در همه شؤون و اطوار به شکل او جلوه کند تا رضایت او را برای پیوند مستحکم تر به دست آورد.

به عبارت دیگر، انسانی که با انسان دیگر رابطه قلبی و دوستی برقرار می کند و به خاطر جاذبه و کشش طرف مقابل در سیطره او قرار می گیرد، پس از مدتی وجود دوم طرف برابرش می شود تا جایی که دیگران با دیدن منش و روش او - چه

در امور ظاهری و چه در جهات اخلاقی و عملی - به یاد دوست و رفیقش می‌افتند و می‌گویند: انگار این شخص همان شخص است!

در این ارتباط و شکل‌گیری، لازم نیست وجود فیزیکی محبوب انسان در میان باشد، گاهی انسان به اوصاف مثبت و روش پاک انسانی از طریق مطالعه یا شنیدن از دیگران آگاه می‌شود و قلبش تجلی‌گاه محبت او می‌گردد و بر اثر این محبت به سوی شکل گرفتن و اثرپذیری از محبوب می‌رود تا جایی که در حد ظرفیت خود، وجود دوم محبوب می‌گردد.

نمونه‌های تأثیرپذیری مثبت

کتاب‌های معتبر روایت می‌کنند که وقتی حضرت علی اکبر علیه السلام برای جهاد در راه خدا و دفاع از اسلام در کربلا عازم میدان شد، امام حسین علیه السلام به حضرت حق توجه کرد و عرضه داشت.

معاشرت، ص: 53

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقاً وَخُلُقاً وَمَنْطِقاً بِرَسُولِكَ» «1».

خدایا! بر این قوم گواه باش، به یقین جوانی به جنگ با اینان به سوی میدان رفت که از نظر خلقت، و اخلاق و گفتار شبیه‌ترین مردم به پیامبرت بود.

حضرت علی اکبر علیه السلام اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از عموی بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السلام و پدر با کرامتش حضرت امام حسین علیه السلام شنیده بود و روش و منش آن انسان الهی را در قرآن مجید یافته بود و از طریق شنیدن و مطالعه کردن، دلدادگی و عاشق آن حضرت شده بود و بر اثر آن دلدادگی و عشق‌ورزی، نمونه و مثل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گشته بود تا جایی که امام معصومی چون امام حسین علیه السلام به این حقیقت اشاره و اقرار کرد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر اثر معرفت به حق و عشق‌ورزی به حضرت ربّ، تجلی‌گاه اسماء و صفات پروردگار مهربان شد، تا جایی که قرآن مجید اطاعت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را اطاعت از خدا و بیعت با او را بیعت با خدا دانست، همچنانکه می‌فرماید:

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ... «2»].

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده...

(1) - اللّهُوف: 112؛ بحار الأنوار: 42 / 45، باب 37.

(2) - نساء (4): 80.

معاشرت، ص: 54

[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ... «1»].

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند...

در بخش چهل و پنج دعای جوشن کبیر از حضرت حق به عنوان حبیب یاد شده «2»، و در بخش هفتاد و چهار همین دعا از پروردگار عالم به عنوان رفیق «3» نام برده شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حضرت حق را حبیب و رفیق خود گرفت و بر اثر شدت عشق و محبت به محبوب و رفیق خویش، مفاهیم اوصاف و اسماء دوست و رفیق خود را در وجود خود تحقق داد تا آنجا که اطاعت از وی اطاعت از خدا قلمداد شد و بیعت با او بیعت با خدا به حساب آمد.

میثم تمار، رُشید هَجَری، عمرو بن حَمَق خَزاعی، مالک اشتر و...

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به دوستی و رفاقت و معاشرت و همنشینی انتخاب کردند تا جایی که هر يك در حدّ ظرفیت خود به رنگ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درآمدند و با منش و روش امام و مولای خود هماهنگ و متحد شدند.

اگر همه معاشرت‌ها و رفاقت‌ها بر اساس اصول صحیح صورت می پذیرفت یقیناً زندگی و حیات مردم غرق در سلامت و امنیت و نشاط و اعتماد می شد.

(1) - فتح (48): 10.

(2) - «يَا أَحَبَّ مِنْ كُلِّ حَبِيبٍ».

(3) - «يَا زَفِيقُ».

معشرت، ص: 55

اگر مردم از خلاف کاران کناره گیری می کردند و از رفاقت و معاشرت با آنان پرهیز می نمودند و روی خوش به آنان نشان نمی دادند و شرط معاشرت با آنان را تغییر اخلاق و روش آنان قرار می دادند، تعداد بدکاران به اندازه ای کم می شد که قابل ذکر نبودند و چه بسا از آنان اثری در اجتماع باقی نمی ماند.

افسوس که همه بدکاران و فاسدان و فاجران و فاسقان در همه زمینه های زندگی راه به رویشان باز است و اکثر مردم آنان را با آغوش باز می پذیرند و از این راه، بستر اثرگذاری آنان را آماده می سازند و زمینه خیانت آنان را به انسان و انسانیت فراهم می آورند تا جایی که آنان بتوانند به سرعت تولید مثل کنند و اکثر مردم را همانند و هماهنگ خود نمایند.

همنشینی با بدکاران به قصد هدایت آنان لازم است البته این در صورتی است که هدایت کننده از چنان قدرت معنوی برخوردار باشد که بدکاران نتوانند بر او اثر منفی بگذارند و وی را در فضای تاریک حیات زشت خود درآورند.

اگر خدای مهربان به موسی و هارون علیهما السلام فرمان می دهد برای هدایت فرعون به سوی او رهسپار شوید، برای این است که موسی و هارون علیهما السلام با رفت و آمد با - فرعون گر چه مدتش طولانی شود - تحت تأثیر فرهنگ فرعون قرار نخواهند گرفت.

موسی و هارون علیهما السلام بنابر پاره ای از روایات بیست و پنج سال شبانه روز به دعوت فرعون و فرعونیان به سوی حق پرداختند و با آنان رفت و آمد و نشست و برخاست داشتند ولی فرعون و فرعونیان که اسیر هوی و هوس و دچار تکبر و غرور بودند، دعوت آن دو پیامبر را نپذیرفتند

معشرت، ص: 56

و آن دو پیامبر هم با کثرت رفت و آمدی که با فرعون و گروهش داشتند در هیچ موردی تحت تأثیر فرهنگ و حشمت و اشرافیت آنان قرار نگرفتند.

[اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ] «1».

هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است.

* پس با او با سخنی نرم سخن گوئید، امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].

معاشرت در جهت هدایت

در محل زندگیم در تهران جوانی را می‌شناختم که از هیچ فسادى چون قمار و مشروب و رابطه نامشروع و پامال کردن حق مردم امتناع نداشت و در میان آشنایان او نیز کسی نبود که بتواند او را از منجلاّب فساد نجات دهد.

روزی برای دیدن و زیارت مردی مؤمن که فوق‌العاده به او علاقه داشتم، رفتم؛ مردی که از اوصاف حمیده و حالات کریمه برخوردار بود و برای مردم منبعی از خیر و کلیدی برای حلّ مشکلات بود، آن جوان در حالی که سر به زیر داشت و معلوم بود آتش طغیانش فرو نشسته و در حدی به آداب دیانت و اخلاق انسانی آراسته شده، نزد او بود، از گفتگویش با آن مرد نشان می‌داد که تغییر حال داده و از راه شیطنّت به جاده هدایت قدم نهاده است و از جاده انحراف به صراط مستقیم وارد شده است.

(1) - طه (20): 43-44.

معاشرت، ص: 57

با دیدن وضع او برایم مسلم شد که نَفْسِ الهی و دمی عیسوی قلب مرده او را زنده کرده و به راه خدا هدایتش نموده و او را از چاه هلاکت به درآورده و از منجلاّب فساد نجات داده است.

از او پرسیدم چه پیش آمدی اتفاق افتاده و چه حادثه‌ای زیبا رخ داده که از شیطان و شیطنّت بریدی و به حق و حق‌پرستان پیوستی؟

گفت: شب جمعه‌ای مست و لا یعقل از کاباره‌ای به خانه می‌رفتم، در مسیر راه بر اثر خوردن زیاد مشروب و مستی بیش از اندازه کنار پیاده روی خیابان به زمین افتادم هوا گرگ و میش بود، کم‌کم داشتم از مستی و بیهوشی خارج می‌شدم،

دیده باز کردم، دیدم روحانی با محبتی سرم را به دامن گرفته و مرا نوازش می‌کند، از من خواست پیا خیزم و همراه او به مسجدی که نماز می‌خواند و هر صبح جمعه دعای ندبه داشت بروم.

با شرمساری و خجالت به او گفتم با این حال و وضعی که دارم مناسب مسجد نیستم!

گفت: اتفاقاً با همین وضع، مناسب مسجدی! با اصرار مرا به مسجد رفتن حاضر کرد، دست در دستم نهاد و مرا به مسجد برد، با محبت از من خواست وضو بگیرم و نماز بخوانم، پس از نماز مرا به دفتر مسجد برد و با دست خود برایم صبحانه آورد و از من خواست از سفره امام زمان تناول کنم شاید فضای مسجد و نمازی که خواندم و لقمه‌ای که خوردم مرا درمان کند و به راه هدایت رهنمون شوم و سزاوار رحمت حق گردم.

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى]

معاشرت، ص: 58

وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ] «1».

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه‌ای آمده، و شفا است برای آنچه [از بیماری‌های اعتقادی و اخلاقی] در سینه‌هاست، و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

بر اثر دلسوزی و هدایت آن روحانی وارسته، از انحراف نجات پیدا کردم و به راه خدا آمدم و با دختری مؤمن ازدواج کردم و از هدایتم و زندگیم در سایه لطف خدا و همنشینی و رفاقت با آن روحانی دلسوز کاملاً راضی هستم «2».

واقعه‌ای عجیب برای مؤلف در نیشابور

از طرف یکی از دوستان که در عشق به امام زمان علیه السلام زبان زد اهل ایمان در نیشابور است و با شنیدن نام آن حضرت و یاد آن یادگار انبیاء و امامان علیهم السلام چون باران بهار از دیده اشک می‌بارد، در دهه دوم ماه ذو الحجه به مناسبت عید ولایت جهت تبلیغ دعوت شدم.

چند شبی از مجلس نورانی تبلیغ گذشته بود که یکی از دوستان روحانی‌ام که در مشهد زندگی می‌کند به دیدنم آمد و به تقاضای من بنا شد تا آخرین شب اقامتم در نیشابور نزد من باشد.

(1) - یونس (10): 57.

(2) - این داستانی که خود شاهد آن بودم مربوط به سال 1353 شمسی است و آن روحانی دلسوز مرحوم حجة الاسلام حاج آقا مصطفی مسجد جامعی امام جماعت مسجد المصطفی جنب میدان حسن آباد بود که با اینجانب رفاقت و دوستی داشت.

معاشرت، ص: 59

در آن زمان مشغول نوشتن تفسیر صحیفه سجادیه امام زین العابدین علیه السلام بودم، روزی هنگام عصر دوست روحانی‌ام جهت رفع خستگی به من پیشنهاد پیاده روی در بلوار کمربندی شهر را داد، خواسته او را پذیرفتم، قلم بر زمین گذارده، همراه او وارد بلوار که نزدیک محل اقامتم بود شدم.

از پیاده روی ما دو نفر چیزی نگذشته بود که جوانی همراه با ماشینی لوکس کنار ما ترمز کرد و با لحنی محبت‌آمیز از ما خواست تا مقصدی که در نظر داریم سوار ماشین شویم. دوستم با اشاره دست و چشم از من خواست که او را از خود برانم و از سوار شدن به ماشین او که معلوم نبود صاحبش کیست و چه هدفی دارد خودداری کنم.

من با توجه به وضع جوان که چهره‌ای امروزی و مناسب با وضع غریبان داشت و لباسی رنگی و آستین کوتاه بر تن او بود و نشان می‌داد صد در صد در فرهنگ بیگانه استحاله شده و خلاصه، بیماری است که نیاز به طبیب مهربان و همنشین اثرگذار و رفیقی دلسوز و دوستی خیرخواه، دارد سوار ماشین شدم و از دوست روحانی‌ام خواستم که او هم با من همراه شود.

دوست روحانی‌ام در کمال بی‌میلی آن هم در زمانی که رزمندگان با کرامت اسلام در جبهه جنوب و غرب مشغول جنگ با صدامیان کافر و حامیانش بودند و منافقان کور دل هم هر روز در گوشه و کنار شهرها به جان مردم آتش می‌زدند و خانواده‌ها را داغدار می‌کردند با ترس و لرز سوار ماشین شد.

راننده از من پرسید: کجا می‌روید تا شما را برسانم؟ گفتم: هر کجا دلخواه تست. از جواب من خوشش آمد، پرسید اهل کجایی؟ گفتم:

معاشرت، ص: 60

تهران، گفت: در این شهر چه می‌کنی؟ گفتم: برای دیدار و زیارت تو آمده‌ام. از چنین برخوردی آن هم از يك روحانی که هرگز برایش پیش نیامده بود و طبیعتاً معهود هم نبود، فوق العاده خوشحال و در ضمن بهت زده شد.

به من گفت: من از وضع مالی مناسبی برخوردارم و خانه‌ای دو طبقه دارم و در آن خانه مجرد و تنها زندگی می‌کنم، دوست دارم چند لحظه‌ای در آن خانه مهمان من باشید.

رفتن به خانه او را پذیرفتم، ولی دوست روحانی‌ام که از اوضاع آشفته کشور نگران بود با اشاره و فشردن دست من از من خواست که از رفتن به خانه او چشم‌پوشی کنم ولی من با تکیه به لطف خدا و یاری آن منبع رحمت و بر اساس وجوب امر به معروف و نهی از منکر تصمیم به رفتن خانه او قطعی بود.

به خانه رسیدم، ما را به اطاق پذیرایش راهنمایی کرد، چهار دیوار اطاق از انواع عکس‌های مستهجن و تابلوهای سکس و عکس انواع زنان هنرپیشه نیمه عریان غری پر بود، دوست روحانی‌ام که برخوردار از تقدس و تقوا بود معترضانه به من گفت: این چه دوزخی است که به آن وارد شده‌ایم؟ در این اطاق جز اینکه چشم به زمین بدوزیم یا دیده بر هم نهیم چاره‌ای هست؟!

به او گفتم حوصله کن، استقامت ورز، شاید سفر به این شهر از نظر اراده حق به این خاطر بوده که ما با این جوان آشنا شویم و ساعاتی با او همنشین و دوست گردیم تا از این منجلاّب فساد به خواست خدا که به همه بندگان مهربان است، و درب توبه را به روی همه گناهکاران باز

معاشرت، ص: 61

گذاشته است نجات پیدا کند همچنانکه در دعاست:

«أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ، فَقُلْتُ: [

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً] «1»

، فَمَا عُذِّرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ» «2»

. پروردگارا! تو کسی هستی که دری را برای بندگان به سوی عفو و چشم‌پوشی‌ات باز کرده‌ای و نام آن را توبه گذارده‌ای، پس فرموده‌ای:

همه به سوی خدا بازگردید بازگشتی خالصانه، در نهایت برای کسی که از ورود به این در پس از گشوده شدنش غفلت ورزد چه عذر و بهانه‌ای خواهد بود؟

جوان پس از چند لحظه وارد اطاق پذیرایی شد و پس از خوش آمد گفتن با قیافه‌ای جدی و گفتاری محکم بدون اینکه لباس ما دو نفر را که لباس پیامبر صلی الله علیه و آله است لحاظ کند، و در بی‌خبری کامل از وضع ما دو نفر و بدون هیچ شرم و حیایی و به خیال اینکه ما هم مانند خود او در بی‌قیدی و بی‌مهری به سر می‌بریم گفت: مشروب ناب خارجی در یخچال حاضر دارم و تریاک خالص افغانی در بساطم موجود است تا چای و میوه میل کنید هرکدام را می‌خواهید برای شما حاضر کنم!!

او با این پیشنهاد به طور جدی فکر می‌کرد که بهترین نوع پذیرایی از دو دوست جدیدش گرچه روحانی هستند باید به این صورت باشد.

به مغرب شرعی يك ساعت مانده بود، به او گفتم دوست مهربانم من در ابتدای شب با دوستی بسیار عزیز و رفیقی با کرامت و یاری مهربان،

(1) - تحریم (66): 8.

(2) - بخشی از مناجات خمس عشر مفاتیح الجنان: 218.

معاشرت، ص: 62

ملاقات دارم که او به شدت از مشروبات الکلی و مواد مخدر متنفر است، چنانچه بوی مشروب یا بوی مواد مخدر از من استشمام کند می‌ترسم برای همیشه از من جدا شود و از دست دادن او برای من حادثه‌ای غیر قابل جبران و فراقش برای من قابل تحمل نیست.

تو مرا به خاطر محبوب و معشوقم از این برنامه معذور بدار، او هم با کمال مهربانی پذیرفت و بنا شد با چای و میوه از ما پذیرایی کند.

دوست روحانی‌ام با اشاره دست و چشم از من خواست از خوردن میوه و چای خودداری کنم، به او آهسته گفتم: به اندازه‌ای که استفاده می‌کنیم خمسه را می‌پردازیم تا جای شبهه نباشد.

جوان نزدیک مغرب به من گفت: با دوستت در کدام نقطه شهر وعده داری؟ گفتم: کنار مسجد جامع نیشابور، گفت: من شما را به محل وعده می‌رسانم.

هنگامی که کنار مسجد توقف کرد و با ما پیاده شد پرسید: دوستت آمده یا نه؟ گفتم: آری محبوبم حاضر است، گفت: او را هم به من نشان بده، گفتم: محبوبم خداست که وقت اذان به وسیله نماز با او قرار ملاقات دارم و این وقت قرار ملاقات است که آمده‌ام.

جوان فوق العاده یگه خورد، سر به گریبان فرو برد، و شرمسار شد، به او گفتم: آری؛ او محبوب من است که به شدت از مشروب و مواد مخدر و قمار و رابطه نامشروع و مال حرام متنفر است و من حاضر نیستم با آلوده شدن به این امور با من ترك رابطه کند.

جوان گفت: من در آن خانه هیچ شیئی را بدون مشروب و مواد مخدر و گوش دادن به انواع نوارها و دیدن انواع فیلم‌های مبتذل نگذرانده‌ام

معاشرت، ص: 63

ولی با این برخورد تو از الان تصمیم گرفتم که همه این امور را ترك کنم اما از تو می‌خواهم که فردا را با من بگذرانی، پیشنهادش را پذیرفتم و ساعت ده صبح فردا را کنار مسجد جامع با او وعده ملاقات گذاشتم.

ساعت ده آمد، من و دوستم را به چند زیارتگاه شهر از جمله قدمگاه برد و درخواست داشت شب را با من باشد، از حسن اتفاق پیشنهاد او مصادف با شب جمعه بود و از طرف مجلسی که سخنرانی داشتم مردم به حضور در جلسه دعای کمیل دعوت شده بودند و او نمی‌دانست من در شهر منبر می‌روم.

آدرس جلسه را به او دادم، پیش از شروع دعای کمیل به جلسه آمد، از کثرت جمعیت راه ورود به مجلس نبود، به او اشاره کردم نزد من آمد، او را به طرف قبله نزد خود نشاندم، تمام چراغ‌ها را خاموش کردند، در تاریکی مطلق، دعای کمیل را خواندم.

آتش عجیبی از حال و قال و گریه و سوز در مجلس بود، پس از پایان دعای کمیل دیدم دو چشم آن جوان از کثرت گریه و شدت اشک ریختن چون دو کاسه خون است به او گفتم: خدا همه گناهانت را بخشید، زندگی پاکتی را شروع کن و سپس با او خداحافظی کرده، همان شب از نیشابور خارج شدم.

تا سه سال از او خبر نداشتم، در سفری به مشهد مقدس به دیدار دوست روحانی‌ام نایل شدم که گفت: شبی در حرم مطهر امام رضا علیه السلام آن جوان را دیدم، جویای حال شما شد، گفتم: در تهران به سر می‌برد، یادی از آن سفر پر معنویت کرد و گفت: توبه واقعی کردم و از نیشابور برای زندگی به مشهد آمدم و در اینجا با شفاعت امام رضا علیه السلام همسری

معاشرت، ص: 64

مؤمن نصیب من شد که در هدایت و بیداری بیشتر من اثر مطلوبی داشت!

آری؛ يك ساعت همنشینی سالم و رفاقت مطلوب و دوستی صحیح و معاشرتی که اندکی از حقایق عرشیه و معارف الهیه را به گمراهی انتقال می‌دهد، با چنین نتیجه مثبتی روبرو می‌شود.

بنابراین دوستی با گمراهان و فاسقان و فاجران اگر بر انسان آثار منفی گذارد، و آدمی را در گردونه و خلق و خوی آنان اندازد، از نظر اسلام حرام و اگر انسان دارای مصونیت ایمانی باشد، دوستی با آنان برای هدایتشان و قرار دادنشان در صراط مستقیم حق، لازم و بلکه بر پایه وجوب امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

اثرگذاری محبوب در محب

انسان در مرحله ارتباط و دوستی و معاشرت و همنشینی، هنگامی که به دایره محبت محبوبی که دارای ارزش‌های اصیل و زیبایی‌های معنوی است وارد می‌شود، او نیست که به سادگی از محبوب اثر می‌پذیرد بلکه این محبوب است که از طریق محبت که رابطه میان محب و محبوب است، آثار وجودی و ارزش‌های معنوی و زیبایی‌های باطنی‌اش را به محب انتقال می‌دهد و به تدریج محب را تبدیل به وجود دوم خود می‌کند و از محب در حدّ سعه وجودی و ظرفیت و گنجایشش محبوبی دیگر می‌سازد،

عشق از معشوق اول سر زند

تا به عاشق جلوه دیگر کند

عاشقی را قابلیت لازم است

طالب حق را حقیقت لازم است

انسان هنگامی که از طریق معرفت و آگاهی، خدای مهربان را به

معاشرت، ص: 65

عنوان محبوب برمی‌گزیند و دل در گرو عشق او می‌نهد، از ناحیه حضرت حق کمالات و ارزش‌ها و حقایق معنوی، در حد گنجایش او به تدریج از افق وجودش طلوع می‌کند.

در این مرحله پر خیر و برکت است که آدم از بهشت رانده شده چون خورشیدی فروزان از افق تلقی کلمات «1» طلوع می‌کند و به مقام با عظمت توبه و پذیرش آن از سوی پروردگار می‌رسد.

در این نقطه نورانی است که ایوب در امواج آن همه بلا و گرفتاری از کرانه صبر و استقامت رخ نشان می‌دهد و عبدی مورد مدح معبود می‌شود و برای همیشه الگوی صبر و پایداری می‌گردد.

در این جایگاه والا است که ابراهیم و اسماعیل سر از افق تسلیم بیرون می‌کشند و پدر با کمال اشتیاق حاضر می‌شود فرمان محبوب را در قربانی کردن اسماعیل به پای عشق محبوب به جان پذیرا شود و از اینکه به خاطر محبوب، او را با منجیق به سوی آتش سوزان بیفکنند هراسی به خود راه ندهد.

در این مرحله پر ارزش است که یوسف در اعماق چاه کنعان از توفیق و لطف و کرامت دوست برخوردار می‌شود و در ظلمت چاه از نور محبوب برای روشن نگاه داشتن قلب و جان بهره می‌گیرد و به امید عنایات حضرت او آرامش و طمأنینه خود را حفظ می‌کند و در نهایت از افق تحت عزیزی مصر طلوع می‌نماید.

در این نقطه معنوی است که چوپانی گلیم‌پوش که از ترس فرعونیان در گمنامی کامل رخت چوپانی به بر کرده و نزدیک به ده سال گوسپندان شعیب را به صحرا برده در مسیر بازگشت به مصر قدم به وادی سینا

(1) - «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» [بقره (2) 37].

معاشرت، ص: 66

می‌گذارد و تجلی نوری از محبوب را در وادی مقدس می‌بیند و به شنیدن صدای معشوق و گفتگوی با او مفتخر می‌شود و نهایتاً به مقام کلیم الهی می‌رسد.

و اینجاست که باید گفت: ورود به حریم آشنایی و رفاقت با محبوبی مثبت و معشوقی حرارت بخش، زمینه جلوه کمالات معشوق را در عاشق فراهم می سازد و از عاشق، وجودی نزدیک به وجود معشوق به بار می آورد و کاری می کند که هرگاه بیننده ای به تماشای عاشق برخیزد با دیدن عاشق گویی معشوق را می بیند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله که با تکیه بر معرفتش از ابتدا محبوبی چون حضرت حق را انتخاب کرد و تا پایان زندگی اش در دنیا در سایه دوستی و انس با او به سر برد و محبوب با توفیق ویژه اش ارزش ها و کمالاتش را از وجود محب عاشق ظهور داد به جایی رسید که فرمود:

«مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» «1».

هر کس مرا ببیند بی تردید حق را دیده است.

آن حضرت از طریق این رابطه معنوی و همنشینی باطنی و رفاقت ملکوتی در مقامی قرار گرفت که حضرت محبوب ذکر نامش را در تشهد در کنار نام خود واجب نمود و قرار گرفتن کافر و مشرک را در حوزه اسلام منوط به اقرار به رسالت آن جناب در کنار اقرار به توحید قرار داد.

اثر گذاری پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

انسان اگر با تکیه بر معرفت در فضای دوستی و معاشرت با پیامبر

(1) - بحار الأنوار: 234 / 58، باب 45.

معاشرت، ص: 67

اسلام صلی الله علیه و آله قرار گیرد و آگاهانه محب آن حضرت گردد، وجود مبارك آن حضرت از ناحیه کمالات و ارزش هایش آن چنان در انسان اثر می گذارد که انسان از وجود اولیه خود و به قول روانشناسان از من طبیعی خویش عاری می گردد و در حد گنجایشی که دارد وجود دوم پیامبر صلی الله علیه و آله می شود، چونان حقیقتی که در امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحقق کامل یافت تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود:

«لَحْمُكَ لَحْمِي، وَدَمُكَ دَمِي، وَسَلْمُكَ سَلْمِي، وَحَرْبُكَ حَرْبِي» «1».

گوشت گوشت من و خونت خون من و صلح با تو صلح با من است و جنگ با تو جنگ با من.

اویس شترچران تا با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در عالم معنی آشنا و دوست نشده بود، اویس شترچران بود. از زمانی که در وادی معرفت با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا شد و در عالم باطن به رفاقت و همنشینی با آن حضرت نائل گشت و با محبوب مثبتش مأنوس شد، اثرگذاری پیامبر صلی الله علیه و آله بر وجود اویس، اویس را به جایی رسانید که گل خوشبوی گلستان توحید شد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مدینه بوی خدا را از اویس از ناحیه یمن استشمام نمود،

گفت احمد زبمن بوی خدا می شنوم

سلمان از طریق این دوستی و معاشرت و عشق و محبت به جایی رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله ارزش های وجودی اش را از افق حیات سلمان طلوع داد و سلمان به مقام والای،

(1) - بحار الأنوار: 106/99، باب 7.

معاشرت، ص: 68

«سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» «1».

رسید.

انسان هنگامی که در کشور محبت به اهل بیت و امامان معصوم علیهم السلام قرار می گیرد ارزش ها و کمالات آن بزرگواران از خیمه حیات آدمی طلوع می کند و وجود دوم آنان می شود.

در هر صورت این معشوق است که از طریق رابطه استواری چون عشق سر از وجود عاشق در می آورد و وجود ظاهری و من طبیعی عاشق را فانی نموده، وجود دیگری چون وجود معشوق برای او می سازد.

محبّ واقعی در حقیقت همان محبوب است ولی در قالبی دیگر و عاشق واقعی همان معشوق است در چهره ای دیگر.

محبوبان مثبت نه تنها در دنیا آثار وجودی، و کمالات و ارزش هایشان را به انسان منتقل می نمایند و در آدمی آثار عجیبی از خود به جای می گذارند بلکه در آخرت هم با جاذبه قوی و کشش شدیدی که نسبت به محبان خود دارند، محبان را از هول و هراس قیامت نجات می دهند و با خود به بهشت عنبر سرشت می برند و در آنجا در فضای رفاقت و همنشینی نشاطآوری کنار یکدیگر جاودانه و ابدی به سر خواهند برد،

(1) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2/ 64، باب 31، حدیث 282؛ کشف الغمة: 1/ 96؛ بحار الأنوار: 22/ 326، باب 10، حدیث 28.

معاشرت، ص: 69

[وَحَسَنٌ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا] «1».

و اینان نیکو رفیقانی هستند.

جلوه معشوق مثبت در عاشق، روح عاشق را با معشوق متحد می کند و جان و قلبش را با جان و قلب معشوق یکی می نماید تا جایی که عاشق در طوفان هیچ بلایی و در آتش هیچ حادثه ای در عین نیاز شدیدش به امور و ابزار زندگی که در دست غیر معشوق است و می تواند او را از بلا و حادثه نجات دهد، از معشوق جدا نمی شود و نمی تواند جدا شود.

دوست وفادار

ابو امامه باهلی بر معاویه که سرسخت ترین دشمن حق و دشمن امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و خزانه کشور و ثروت انبوهی در اختیارش بود، وارد شد.

معاویه او را نزدیک خود خواند و پهلوی خود نشاند و فرمان داد غذا بیاورند سپس موی سر و محاسن او را با دست خودش عطرآگین کرد و فرمان داد کیسه ای پر از سکه طلا برایش آوردند، آنگاه رو به ابوامامه کرده، گفت: تو را به خدا سوگند، من بهترم یا امیرالمؤمنین علی علیه السلام؟

ابوامامه گفت: من به هیچ کس، نه به خدا و نه به خلق خدا دروغ نمی گویم، مطلبی را پرسیدی راستش را می گویم، به خدا سوگند

(1) - نساء (4): 69.

معاشرت، ص: 70

امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تو بهتر و با کرامت تر است و در اسلام اقدم، و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اقرب است و در اسلام از همه بیشتر رنج دیده است.

پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله، شوهر زهرا علیها السلام، پدر دو آقای جوانان اهل بهشت علیهما السلام، پسر برادر حمزه و برادر جعفر است، تو کجا، او کجا، تو خیال کردی با پولی که می خواهی به من بدهی، تو را بر او ترجیح می دهم؟ تصور می کنی نزد تو مؤمن آمدم و کافر برمی گردم! گول نفست را خورده ای.

آنگاه از نزد معاویه برخاست و با حالتی غمگین و افسرده از بارگاهش خارج شد، معاویه کیسه پر از پول طلا را نزد او فرستاد ولی ابو امامه در حالی که به شدت نیازمند بود، دیناری از آن را نپذیرفت!! «1»

چشم همه عارفان به سویت

ای به بهشت خاک کویت

عالم همه مست از سبویت

گیتی همه پر زشور عشقت

باشد صنما به خلق و خویت

در دهر نیافتم نگاری

تا گشت دلم اسیر مویت

گشتم زقیود عالم آزاد

هر آرزویی جز آرزویت

عشق رخ تو ببرد از دل

گر آوردم نسیم، بویت

جان می دهمت به مزدگانی

گر بنگرد آن رخ نکویت

ناصرح نکند ملامت ما

از هر چه غیر گفتگویت

بر بسته لبان خویش لامع

(1) - بحار الأنوار: 179/42، باب 124.

معاشرت، ص: 71

همسایه امام صادق علیه السلام

مردی همسایه دیوار به دیوار امام صادق علیه السلام بود و نسبت به آن حضرت از عمق جان و دل عشق می‌ورزید.

روزی حضرت شنید همسایه‌اش قصد دارد خانه خود را به صد هزار درهم بفروشد، در حالی که خانه بیش از چهل هزار درهم ارزش نداشت.

امام علیه السلام او را خواست و از او پرسید چرا خانه‌ات را در معرض فروش گزاری؟ پاسخ داد: دچار مشکل اقتصادی شده‌ام و برای حلّ این مشکل چاره‌ای جز فروش خانه ندارم.

حضرت فرمود: می‌گویند ارزش خانه‌ات چهل هزار درهم است چرا می‌خواهی آن را به صد هزار درهم بفروشی؟ با چشم گریان گفت: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من شیعه و عاشق شما هستم، يك لحظه راضی نیستم از کنار شما بروم، مشکل مادی سبب شده است که من تن به فروش خانه بدهم و از کنار شما کوچ کنم! چهل هزار درهم قیمت عرفی خانه من است و شصت هزار درهم اضافه را بابت حق همسایگی با شما از خریدار طلب می‌کنم.

امام صادق علیه السلام که اخلاقش اخلاق خدا و پیامبران و پدران بزرگوارش علیهم السلام بود، برخورد واجب می‌دانست که پاسخ محبت را با محبت بدهد و از طرف مقابلش با محبتش قدردانی کند و قاعده

معاشرت، ص: 72

[هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ] «1».

آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟

را در حق او رعایت ننماید، به او فرمود: خانه‌ات را به من بفروش، به حضرت گفت: با کمال میل آن را به شما هبه می‌کنم، حضرت اصرار به فروش داشتند، مالک خانه گفت: اکنون که به فروش اصرار می‌ورزید همان قیمت معمولش را که چهل هزار درهم است عنایت کنید، امام فرمود: به قیمتی که به دیگران گفته‌ای به همان قیمت که صد هزار درهم است می‌خرم، آنگاه به غلام خود فرمود: صد هزار درهم برای مالک خانه بیاور، غلام صد هزار درهم در اختیار مالک خانه گذاشت، او هنگامی که خواست از نزد امام صادق علیه السلام بیرون رود، حضرت به او فرمودند: علاوه بر این صد هزار درهم که ارزش خانه است، عین خانه را هم به تو تملیک کردم.

آری؛ انسان از همنشین با کمال و مثبت خود در دنیا بهره معنوی و مادی می‌برد و در آخرت در کنار مقام و مرتبه او به فیوضات خاصه حضرت حق می‌رسد و در کنار همنشین بی کمال و منفی، عمرش را تباه می‌کند و هدر می‌دهد و ارزش‌های انسانی‌اش را از دست می‌نهد و خود را به خواری دنیا و عذاب آخرت دچار می‌سازد.

(1) - الرحمن (55): 60.

معاشرت، ص: 73

ارزش رفاقت صحیح

در باب ارزش رفاقت صحیح و دوستی درست و واقعی امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت به اصحابش فرمود:

«أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُعْضُ فِي اللَّهِ وَتَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ» (1).

کدام دستگیره ایمان محکم‌تر است؟ گفتند: خدا و پیامبرش داناتر است و برخی گفتند: نماز و گروهی گفتند: زکات و عده‌ای گفتند: روزه و بعضی گفتند: حج و عمره و برخی گفتند: جهاد، پس پیامبر فرمود:

برای هر يك از آنچه گفتید برتری و فضلی است ولی آن نیست لکن استوارترین دستگیره ایمان، محبت در راه خدا و کینه در راه او و دوستی با دوستان خدا و ترك رابطه و بی‌زاری از دشمنان خداست.

به حقیقت و راستی، خیر در وجود کسی است که ارزش‌های الهی و انسانی برای او خوش آیند و امور پست و شیطانی مورد نفرت او

(1) - الکافی: 2/ 125، باب الحب فی الله والبغض فی الله، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 16/ 177، باب 17، حدیث 21284؛ بحار الأنوار: 66/ 242، باب 36، حدیث 17.

معاشرت، ص: 74

باشد، چون آراسته به چنین حالی باشد به خوبی‌ها و نیکوکاران روی می‌آورد و از بدی‌ها و بدکاران روی می‌گرداند.

معیار شناخت خیر

امام باقر علیه السلام خوش داشتن خوبی‌ها و نفرت از بدی‌ها را معیار شناخت خیر در وجود آدمی دانسته‌اند:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفَيْكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فَيْكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» «1».

هنگامی که می‌خواهی بدانی در وجودت خیر هست به قلبت نظر کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست‌داری و اهل نافرمانی‌اش را دشمن‌داری، پس در تو خیر وجود دارد و خدا تو را دوست دارد و اگر با اهل طاعت خدا دشمنی و اهل معصیت را دوست‌داری در تو خیری وجود ندارد و خدا دشمن‌توست و انسان با همان کسی است که او را دوست دارد.

آن‌ان که برای خدا و در راه خدا با یکدیگر دوستی دارند در قیامت از عنایت ویژه حق بهره‌مند می‌شوند.

عبدالله بن مسعود از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود:

(1) - الکافی 2/ 126، باب الحب فی الله والبغض فی الله، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 16/ 183، باب 18، حدیث 21300؛ بحار الأنوار: 66/ 247، باب 36، حدیث 22.

معاشرت، ص: 75

«الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَعْمَدَةٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرٍ فِي الْجَنَّةِ يُشْرِفُونَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِذَا اطَّلَعَ أَحَدُهُمْ مَلَأَ حُسْنُهُ بُيُوتَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: أَخْرَجُوا نَنْظُرَ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: فَيَخْرُجُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ أَحَدُهُمْ وَجْهَهُ مِثْلُ الْقَمَرِ فِي لَيْلَةِ الْبَدْرِ، عَلَى جِبَاهِهِمْ:

هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» «1».

آنان که در راه خدا دوستی می ورزند در بهشت بر پایه هایی از یاقوت سرخ قرار دارند، بر اهل بهشت مشرف اند. هرگاه یکی از آنان آشکار شود زیبایی اش خانه های اهل بهشت را پر می کند، پس اهل بهشت می گویند:

از خانه ها بیرون آید تا دوستان در راه خدای عزوجل را ببینیم، بیرون می آیند و به تماشای آنان می نشینند، هر يك را می بینند صورتش چون ماه شب چهارده است، بر پیشانی آنان ثبت است که: اینان دوستان برای خدا و در راه خدا هستند.

داروی شفابخش

ائمه ما نشست و برخاست با مردم صالح و دوستی و معاشرت با نیکان و رفاقت با شایستگان را جزء داروهای شفابخش قلب دانسته اند:

«دَوَاءُ الْقُلُوبِ وَجَلَاؤُهَا فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ بِالتَّدَبُّرِ،

(1) - الأُمَالِي، شيخ مفيد: 75، مجلس 8، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 71/ 399، باب 28، حدیث 37.

معاشرت، ص: 76

وَحَلَاءِ الْبَطْنِ وَقِيَامِ اللَّيْلِ وَالتَّصَرُّعِ فِي السَّحَرِ وَمُجَالَسَةِ الصَّالِحِينَ» «1».

داروی دل‌ها و صیقل آن در پنج چیز است: خواندن قرآن مجید با تدبّر و اندیشه، خالی بودن شکم از پرخوری و حرام، قیام به عبادت در نیمه شب، زاری و تضرع در سحر و همنشینی با شایستگان.

سبب‌های دوستی

اگر در میان مردم به ویژه جوانان، سبب و علت دوستی امور معنوی و ارزشی باشد علاوه بر اینکه پایدار می‌ماند، عامل رشد و کمال آنان هم می‌شود و اگر سبب دوستی مال و منال و ثروت و مقام و زیبایی‌های ظاهر باشد نه اینکه پایدار نمی‌ماند بلکه سبب ایجاد پستی و اضطراب و جنگ و نزاع و ناامنی و افتراق خواهد شد.

اگر سبب دوستی یکی از امور ظاهر باشد، با رفتن آن امر ظاهر، دوستی هم از میان می‌رود چنانکه شیرینی‌های عامل جذب مگس‌اند، امور ظاهری و مادی هم در حیات انسان عامل جذب دوستان مگس صفت‌اند.

مگس‌اند گرد شیرینی «2»

این دغل دوستان که می‌بینی

به راستی باید از مردم به خصوص جوانان پرسید که دوستان مگس صفت چه نقشی در زندگی آدمی جز تخریب دارند؟!

(1) - أعلام الدین: 67.

(2) - سعدی شیرازی، مواعظ.

معاشرت، ص: 77

دوستی‌هایی که بر اساس امور ظاهری صورت می‌گیرد پایانش غصه و اندوه و محصولش ضایع شدن عمر و تلف شدن وقت و از دست دادن ارزش‌های انسانی است.

در این نوع دوستی‌ها، روابط روحی و قلبی هر روز سست‌تر و چراغ محبت‌ها به سوی خاموش شدن و حرارت‌ها در جهت سرد شدن به حرکت می‌آید.

در پایان این دوستی‌ها، انسان به مانند در خواب رفته‌ای که ناگهان از خواب برخیزد، از خواب غفلت سر برمی‌دارد و دست حسرت بر سر می‌کوبد و دندان اندوه بر هم می‌فشارد و از پشیمانی لب می‌گزد و بر دوستانی که به خاطر ظواهر پر فریب مادی و مال و منال و حشمت و جاه و کالای اندک دنیا به او دست دوستی دادند تا خودشان از این نمد کلاهی بدوزند و شکمی سیر کنند و شهوتی برانند و چون حیوانات در حول این آخور بچرخند، نفرین می‌کند و بر عمر ضایع شده اشک می‌ریزد! آن روز است که به خاطر ضربه‌های هولناکی که از دغل دوستان خورده، دچار حالت نفرت از دیگران می‌گردد و چون گوسفندی که از گرگ بگریزد، از نوع دو پایان‌گريزان می‌شود و از دیدن افراد به وحشت می‌افتد و تصوّر می‌کند همه برای ضربه زدن به او صف کشیده‌اند!.

در دوستی‌های معنوی و در روابط ارزشی که ملاک دوستی ایمان و نیت دوستی تحصیل معنا و هدف رفاقت کسب ارزش‌هاست، جدایی و نفرت و تبدیل دوستی به دشمنی راه ندارد.

بلال از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جدا نمی‌شود اگر چه بندگان را جدا کنند، ابوذر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام جدا نمی‌شود اگر چه به صحرای سوزان

معاشرت، ص: 78

ریزه تبعیدش نمایند، عابس بن شبيب شاکری امام حسین علیه السلام را رها نمی‌کند گرچه در میدان روز عاشورا با سنگ و چوب تیر و شمشیر بدنش را قطعه قطعه نمایند و کمیت بن زید اسدی از اهل بیت علیهم السلام دل بر نمی‌دارد گرچه دار اعدامش را چهل سال بر دوش بکشد!

عشق و محبت و رابطه‌ها و ارتباطها در این نوع دوستی، عشقی الهی و محبتی معنوی و انسانی است.

انسان بر اثر این عشق از تعلقات حیوانی و پای‌بندی‌های مادی چون مرغی که از قفس آزاد شود، رها می‌گردد و از مدار امور ظاهری خارج گشته در دایره مدار ملکوتی و عرشی قرار می‌گیرد و مغز و عقل با اثر گرفتن از دوست الهی به کار

می‌افتد و قلب به حیات معنوی زنده می‌شود و هنر انسان شدن آشکار می‌گردد و درخت آدمیت به بار می‌نشیند و وجود انسان، افق طلوع ارزش‌ها می‌شود.

وجوب معرفت در مسأله رفاقت

انسانی که به رشد و کمال خود و ادب و تربیت و خیر دنیا و آخرتش علاقه دارد و نمی‌خواهد زیان و خسارت و فتنه و فساد، عرصه‌گاه زندگی‌اش را جولانگاه قرار دهد و بر ارزش‌های الهی و استعدادهای انسانی او ضربه مهلک وارد کند، لازم است دوستان حقیقی و رفیقان واقعی را از دشمنان دوست‌نما بشناسد.

برای به دست آوردن این معرفت و شناخت راهی جز فهم قرآن و روایات اصیل وجود ندارد و برای فهم قرآن و روایات دو راه وجود دارد: یکی سالیانی چند در خدمت دانشمندان و علما برای فراگیری

معاشرت، ص: 79

علوم اسلامی زانو زدن و دیگر شرکت در جلسات مذهبی پر باری که دانشمندانی بصیر و عالمانی متعهد در آن برای مردم معارف الهی را بیان می‌کنند و مکتب اصیل اهل بیت علیهم السلام را تبلیغ می‌کند.

انسان، هنگامی که به فهم قرآن و روایات رسید، از طریق قرآن مجید به دوستان حقیقی‌اش که خدا و پیامبران و امامان علیهم السلام و پاکان و اولیای الهی‌اند معرفت پیدا می‌کند و به حقیقت آگاه می‌شود که غیر اینان دشمنان دوست‌نما هستند.

بی‌تردید معرفت، عامل محبت است زیرا انسان هنگامی که به زیبایی‌ها معرفت پیدا می‌کند، از درون معرفت، آتش عشق و محبت شعله می‌کشد و محبت سبب شکل‌گیری محب از محبوب می‌گردد.

عاشق، به این معنا آگاه است که معشوق در صورتی از عاشق راضی و خوشنود می‌شود که ارزش‌های وجودی‌اش را در عاشق مشاهده کند.

چرا خدای مهربان در قرآن می‌فرماید:

[... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] «1».

... یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

زیرا حضرت حق نسبت به همه موجودات و به ویژه انسان، اهل احسان و نیکی است و چون احسان و نیکی به دیگران را در بندهاش مشاهده نماید، به او عشق می‌ورزد.

و یا چرا در قرآن می‌فرماید:

(1) - بقره (2): 195.

معاشرت، ص: 80

[... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] «1»*.

... خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.

زیرا حضرت حق نسبت به همه مخلوقات عادل است و چون عدالت را در اخلاق و عمل کسی ببیند و ملاحظه کند که بندهاش نسبت به دیگران عدالت می‌ورزد، او را مورد محبت خود قرار می‌دهد.

یا در قرآن می‌فرماید:

[... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ] «2»*.

... زیرا خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

در هر صورت، انسان پس از معرفت به حضرت حق و پیامبران و امامان علیهم السلام عاشق آنان می‌شود و از طریق عشق به آنان از ارزش‌های آنان رنگ می‌گیرد و پس از رنگ گرفتن از آنان محبوبشان می‌گردد.

برابر با همین اصل هنگامی که انسان پاکان و مؤمنان واقعی را بشناسد، به خاطر زیبایی‌های معنوی در آنان، دوستدار آنان می‌گردد و با رفاقت و همنشینی با آن چهره‌های ملکوتی، وجود دوم آنان می‌گردد و به خیر دنیا و آخرت می‌رسد.

معاشرت و آخرت

گروهی معتقدند کلمه انسان از اُنْس گرفته شده و اُنْس حقیقتی است که ریشه در جوهر وجود انسان دارد و به این خاطر انسان از تنهایی

(1) - مائده (5): 42.

(2) - توبه (9): 4 و 7.

معاشرت، ص: 81

و عزلت گریزان است و به بودن با دیگران و همنشینی و همزیستی با هم نوعش میل شدید دارد.

معاشران به سبب برقراری اُنْس روحی، بر یکدیگر تأثیر باطنی و ظاهری و روحی و روانی و فکری و اخلاقی دارند، این معاشرت اگر براساس اصول الهی و انسانی صورت گیرد اثراتی که انسان در مرحله عقاید و اعمال و اخلاق از معاشر می گیرد و به کار می بندد، به منزله دانه پر باری است که در کشتزار نظام حیات کاشته می شود و در آخرت به صورت رضوان الهی و بهشت عنبر سرشت برداشت می گردد و این همان واقعیتی است که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَخِرَةِ» «1».

آری؛ همانگونه که معروف است:

«الْمَجَالِسَةُ مُؤَثِّرَةٌ».

همنشینی اثرگذار است.

این اثرگذاری به اندازه‌ای مهم است که عاقبتش یا بهشت و سعادت ابدی یا دوزخ و شقاوت همیشگی است.

آیا در نظام هستی سابقه دارد که کسی گندم بکارد و جو درو کند، عدس بنشانند و نخود برداشت نماید؟ کسی که معاشرتی ناصحیح و دوستی ناباب و رفیقی بدسیرت دارد، نباید توقع داشته باشد آثاری که از او به وی منتقل می‌شود، در دنیا و به ویژه در آخرت محصول شیرین

(1) - مجموعة ورام 1/ 183؛ عوالی اللالی: 1/ 267، حدیث 66.

معاشرت، ص: 82

و میوه با ارزش دهد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«... وَمَنْ يُطِيعِ الشَّيْطَانَ يَعْصِ اللَّهَ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ يُعَذِّبْهُ اللَّهُ» «1».

کسی که از شیطان پیروی کند، خدا را معصیت می‌نماید، و کسی که در گردونه معصیت خدا افتد، خدا او را به عذاب دچار خواهد کرد.

نفس انسان از نظر ماهیت و حقیقت و نظام آفرینشی به گونه‌ای است که به وسیله حواس ظاهری و باطنی به شدت اثرپذیر است، آنچه را گوش می‌شنود، چشم می‌بیند و پوست لمس می‌کند و... نفس بدون فاصله اثر برمی‌دارد و انسان بر اساس همان آثاری که در نفس نقش بسته، عمل می‌کند و حرکت می‌نماید.

چشم، هنگامی که منظره زیبایی را می‌بیند، در نفس، بهجت و نشاط و میل رسیدن به آن منظره پیدا می‌شود و انسان به حرکت و جنب و جوش می‌آید تا به مقصود برسد.

نتیجه جدائی از حقیقت معاشرت

معاشرت و دوستی بر اساس دین و دینداری و برپایه اخلاق و محبت در حقیقت هماهنگی با همه نظام خلقت و سبب جذب محبت حق و نظر عاشقانه پروردگار و عامل محبوب شدن انسان در قلب اولیای الهی و رسیدن به مقام شفاعت شافعان در قیامت است.

(1) - الکافی: 81 / 7، وصیة النبی صلی الله علیه و آله، حدیث 39؛ الأملی، شیخ صدوق: 487، مجلس 74، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 348 / 70، باب 137، حدیث 39.

معاشرت، ص: 83

و اگر فضای حیات و زندگی به این صورت نباشد پس باید گفت، زندگی نمونه‌ای از زندگی دوزخیان است، دوزخیانی که در قیامت از رحمت حق و نظر عاشقانه پروردگار محروم و دستشان از رسیدن به شفاعت شافعان یقیناً کوتاه خواهد بود.

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

[إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] «1».

قطعاً کسانی که پیمان خدا و سوگندهایشان را [برای رسیدن به مقاصد دنیایی] به بهای اندکی می‌فروشند، برای آنان در آخرت بهره‌ای نیست و خدا با آنان سخن نمی‌گوید و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی‌نماید و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

[كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ* فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِينَ* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ* وَ لَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ* وَ كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ* وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ* حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ] «2».

هر کسی در گرو دست‌آورده‌های خویش است،* مگر سعادتمندان* که

(1) - آل عمران (3): 77.

(2) - مدثر (74): 38 - 48.

معاشرت، ص: 84

در بهشت‌ها از یکدیگر می‌پرسند* از روز و حال گنهکاران،* [به آنان رو کرده] می‌گویند: چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟* می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم* و به تهیدستان و نیازمندان طعام نمی‌دادیم* و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی‌رفتیم،* و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم* تا آنکه مرگ ما فرا رسید.* پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی‌دهد.

راستی اینان که ذره‌ای اخلاقشان به اخلاق خدا و پیامبران و خوبان و موجودات با منفعت هستی نمی‌ماند، چرا از رحمت حق و شفاعت شفیعان بهره‌مند گردند؟! چرا مورد محبت اهل محبت قرار گیرند؟! چرا خدا در قیامت به آنان نظر لطف اندازد و شفیعان برای نجات آنان از عذاب دوزخ که نتیجه دست آوردهای خود آنان است، به شفاعتشان برخیزند!!

معاشرت، ص: 86

همنشینان پاك و ناپاك

معاشرت، ص: 87

مسئولیت عظیم

از آیات قرآن مجید و روایات با ارزش و معارف حقه اسلامیة استفاده می‌شود که مسأله رفاقت و همنشینی، و معاشرت و دوستی و آثارش در زندگی، مسأله‌ای است که انسان در برابر آن تکلیفش سنگین و مسئولیتش عظیم است.

انسان اگر رفیق و دوستی را انتخاب کند که سبک مغز و پست باشد و جز به شکم و شهوت اهتمام نرزد و نسبت به خدا و قیامت و دین و دینداری و اخلاق و عمل صالح در غفلت و بی‌خبری دست و پا بزند و از دوستی و معاشرتش با انسان هدفی جز امور مادی و لذت‌بری و خوش‌گذرانی نداشته باشد، بی‌تردید با دست خود و با انتخاب خویش تیشه به ریشه خود زده، بنای دنیا و آخرتش را در معرض خرابی قرار داده، خدا را از خود ناراضی نموده، به سعادت و

خوشبختی‌اش پشت و پا زده، مسؤولیت و تکلیف الهی و انسانی خود را که در این زمینه بس بزرگ و با عظمت است نادیده گرفته و نهایتاً برای خود در قیامت محاکمه سختی را تدارک دیده است.

از سفارش‌های بسیار مهم حضرت حق و همه پیامبران و امامان و اولیاء خدا علیهم السلام و نیکان و اخیار و دلسوزان این است که: «از معاشر ناباب احتراز کنید».

معاشرت، ص: 88

همنشینی با معاشر ناجنس از هر زهری کشنده‌تر و از هر خطری خطرناک‌تر و از هر کار زشتی زشت‌تر است زیرا معاشر ناباب دین و ایمان و اعتبار و آبروی انسان را بر باد می‌دهد، و آدمی را از فیوضات و عنایات حضرت حق محروم می‌کند.

یار بد بدتر بود از مار بد

تا توانی می‌گیر از یار بد

یار بد بر جان و بر ایمان زند «1»

مار بد تنها تو را بر جان زند

راستی، چه انسانی خطرناک‌تر و زیانبارتر از رفیقی که وارد زندگی انسان شود و انسان را از خدای مهربان جدا کند و سراپای فضای حیات آدمی را آلوده نماید و ریشه انسانیت انسان را بخشکند و گُل وجود انسان را تبدیل به خار کند و خانه آباد شخصیت آدمی را چون ویرانه‌ای پر از مار و مور رذائل اخلاقی نماید و انسان را مورد نفرت حق و در معرض بی‌مهری خانواده‌اش و دیگران قرار دهد!!

این چهره‌های ناباب و غولان رهنز و دیوان مفسد، با کلام و قلم و اطوار و منش خود، انسان را به آتش دوزخ و چاه ویل و عذاب ابد دعوت می‌کنند و باید گفت: وای بر کسانی که دعوت این سبک مغزان و سفیهان دیوانه و حیوانات آدم‌نما را می‌پذیرند و داغ ننگ بردگی اینان را بر پیشانی زندگی می‌زنند،

[... أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...] «2».

... اینان [که مشرکند، نه تنها مردم، بلکه بی‌رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می‌خوانند...

(1) - نظامی گنجوی.

(2) - بقره (2): 221.

معاشرت، ص: 89

معاشران ناپاک

معاشر ناپاک که به قول قرآن کریم شیطانی خطرناک و راهزنی خسارت زننده است و پس از نابود کردن ارزش‌های انسان از انسان چشم می‌پوشد و او را در وادی هلاکت وامی‌گذارد «1» و به فرموده امیرالمؤمنین علی علیه السلام دیوی انسان نماست که چهره‌اش چهره انسان و قلبش قلب حیوان است «2» اگر از طریق معاشرت و رفاقت در زندگی انسان وارد شود و مهار امور آدمی را به دست بگیرد، دنیا و آخرت انسان را به باد می‌دهد و باعث می‌شود که همه درهای رحمت حق به روی انسان بسته شود و روزنه‌های خشم و عذاب به روی آدمی باز گردد.

این نکته را نباید فراموش کرد که ورود معاشر ناجنس به فضای زندگی معلول خواسته خود انسان و پذیرش بی‌چون و چرای اوست و انسان نمی‌تواند خود را در این زمینه مسلوب الاختیار قلمداد کند و همه تقصیر و جرم و جنایت را به عهده همنشین ناپاک اندازد. تنها کاری که

(1) - «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» «بی‌تردید مرا از قرآن پس از آنکه برایم آمد گمراه کرد. و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی‌گذارد». [فرقان (25): 29].

(2) - «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ» نهج البلاغة: 119، خطبه 87؛ بحار الأنوار: 56 / 2، باب 11، حدیث 36.

معاشرت، ص: 90

معاشر آلوده می‌کند، دعوت به زشتی و بدی و گناه و معصیت است و این انسان است که با اراده و عقلی که دارد و با توجه به موج هدایت خدا که از درون و برون به انسان می‌رسد باید دعوت این قاتل شخصیت و غول خطرناک و دیو سیاه باطن را با تمام وجود برگرداند و از پذیرش امتناع ورزد و از قبولش سرپیچی نماید که خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا در طاعت خدا و سرپیچی از چهره‌های ضد خدا و به ویژه معاشر ناباب است.

معاشر ناباب موجودی است که حاکم وجودش به جای عقل، جهل و به جای قلب، شهوت و به جای حق، هوای نفس است و هدفی جز عاری کردن انسان از حقایق و نابودی دنیا و آخرت و ریشه‌کن کردن ارزش‌ها و به پوچی رساندن او ندارد.

نشانه‌های دشمنی دوست نما

در هر دوره‌ای و در هر عصری شیطان صفتانی خطرناک هستند که افراد به ویژه جوانان را جذب نموده و با آنان طرح دوستی و رفاقت می‌اندازند تا از مال و منال آنان به ناحق استفاده کنند و ارزش‌های انسانی‌شان را به غارت برند. اینان با چهره‌ای خوش‌نما و لبخندهایی جذاب و سخنانی شیرین و دام‌هایی نامرئی و خدعه و فریب کاری ماهرانه و پشت هم اندازی عجیب و غریب، خود را به انسان می‌نمایانند و با این ترفندها به انسان دست دوستی و رفاقت می‌دهند و هنگامی که آدمی را اسیر محبت مکارانه خود کردند، وسوسه‌های خود را شروع نموده، به تدریج و در

معاشرت، ص: 91

مدتی طولانی انسان را از خدا و حق و حقیقت و عبادت و خدمت و سلامت نفس و کرامت و شرافت و آغوش گرم خانواده و مجالس مفید و دنبال کردن دانش و ... جدا می‌سازند و آهسته آهسته انسان را بدون اینکه توجه عمیق داشته باشد به اسارت شهوات و امیال و غرائز خود درمی‌آورند و او را عمله و خادم خیانت‌ها و جنایت‌های خود می‌کنند و به خرمن خوبی‌ها و ارزش‌های انسان آتش می‌اندازند و کاری می‌کنند که روز پشیمانی، فرصت‌ها از دست رفته و اسباب نجات نابود شده باشد.

شناخت این دشمنان خطرناک دوست‌نما با توجه به این اوصاف، کار دشواری نیست.

هنگامی که کسی را دیدید و یافتید که زمزمه جدا شدن از حق از او شنیده می شود و درك كردید که می خواهد از شما به عنوان ابزاری برای امیال خودش سوء استفاده کند و قطع رابطه با خوبی ها و ارزش ها را به شما پیشنهاد می نماید و خوبان جامعه را در نظر شما كوچك و ناپاکان را در نظر شما بزرگ جلوه می دهد، بدانید که دیو صفتی سفاك و شیطان مسلکی بی باك با خدعه و حيله و مکر و فریب، خود را به شما دوست و رفیق می نمایاند، در این حال بر شماست که هرگز با او طرح دوستی نریزید و باب رفاقت باز نکنید و زمینه معاشرت فراهم نیاورید و در این زمینه از داستان اسفناك و عبرت آموز عقبه بن ابی معیط - که در آیات 27 تا 29 سوره فرقان به آن اشارت شده است - پند گرفته، خود را از چنگال آن گرگ بی رحم برهانید.

معاشرت، ص: 92

داستان تأسف بار عقبه بن ابی معیط

عقبه از مشرکین و بت پرستان مکه بود و با هم کیشان خود رفاقت تنگاتنگ داشت.

از دوستان نزدیک او ابی بن خلف بود که در سفر و حضر و در هر رفت و آمد و در هر کوی و برزن و در هر مجلسی با یکدیگر بودند، رفیقی که در شیطان مسلکی و دیو صفتی کم نظیر بود!

عقبه از يك سفر تجارتي بازگشت و عده ای از بزرگان و اشراف مکه از جمله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به مهمانی دعوت کرد که در آن مهمانی به علتی دوستش - ابی بن خلف - حاضر نبود.

هنگامی که مهمانان سر سفره حاضر شدند و دست به غذا بردند عقبه دید رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن غذا امتناع دارد، سبب را پرسید، حضرت فرمود: من از طعام تو نمی خورم مگر اینکه به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت دهی و به دایره اسلام و مسلمانی درآیی تا درهای رحمت حق و درهای بهشت به رویت باز شود.

عقبه با کمال میل شهادتین را به زبان جاری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم از غذای او تناول فرمود.

عقبه هنگامی که پس از پایان میهمانی نزد رفیق شیطان مسلک و بت پرستش رفت، با ملامت و سرزنش ابی بن خلف روبه رو شد و از سوی ابی مورد شماتت قرار گرفت که چرا آیین خود را رها کرده، به آیین محمد گرویدی؟

عقبه داستانش را در اسلام آوردنش بیان کرد، ابی با کمال وقاحت به

معاشرت، ص: 93

او گفت: من از تو خوشنود و دل خوش نمی شوم مگر اینکه به تکذیب محمد برخیزی!!

عقبه بدبخت و تیره روز که نخواست این دشمن غدار دوست نما را از خود براند و سعادت به دست آورده را حفظ کند و ز راه جهنم به راه بهشت برود، برای خوش آمد آن نابکار به سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رفته، با کمال بی شرمی آب دهان به صورت پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت که آب دهانش با دو شقه شدن به صورت مبارك رسول حق صلی الله علیه و آله جاری شد و آن چهره ملکوتی را تحت تأثیر قرار داد، حضرت زنده بودن عقبه را تا پیش از هجرت خود خبر داد و به او گفت: چون از مکه بیرون آبی به شمشیر انتقام حق به قتل می رسی، پیش بینی آن حضرت در جنگ بدر تحقق یافت، عقبه در جنگ بدر به جهنم واصل شد و ابی بن خلف - دوست نابابش - در احد به قتل رسید «1».

آیات 27-29 سوره فرقان جهت دلداری و تسلیت به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان و سرنوشت شوم انسان پلیدی که در دنیا دچار دوست و رفیق گمراه و گمراه کننده و شیطان مسلک شد، نازل گردید.

[و يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا] «2».

و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می گزد [و] می گوید: ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق

(1) - المناقب: 1/ 136؛ بحار الأنوار: 69/ 18، باب 8، حدیث 24.

(2) - فرقان (25): 27-29.

معاشرت، ص: 94

برمی گرفتم،* ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم،* بی تردید مرا از قرآن پس از آنکه برام آمد گمراه کرد. و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی گذارد.

آری؛ همنشین بد به فرموده حق شیطان است و شیطان بی‌تردید دشمن انسان است و پس از آن که به انسان خسارت و زیان غیر قابل جبران وارد ساخت، او را در حیرت و سرگردانی و اسیر دست انواع طوفان‌ها و بلاها در دنیا و به چنگال عذاب ابد در آخرت، وامی‌گذارد.

[و كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا] «1».

و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی‌گذارد.

رفیق و همنشین آن نیست که بر عیوب و نواقص و خلأهای معنوی انسان بیفزاید و چون آتشی خطرناک به خرمن ارزش‌های انسان و کرامت و شرافتش بیفتد، دوست حقیقی و رفیق واقعی کسی است که از عیوب آدمی بکاهد و نقایص انسان را برطرف سازد و خلأهای معنوی و روحی دوست خود را جبران کند.

امام صادق علیه السلام درباره محبوب‌ترین همنشین می‌فرماید:

«أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي» «2»

. محبوب‌ترین برادرانم نسبت به من کسی است که مرا به سوی عیوبم راهنمایی کند.

(1) - فرقان (25): 29.

(2) - الکافی: 2/ 639، باب من یحب مصادقته، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 12/ 25، باب 12، حدیث 15547؛ بحار الأنوار: 71/ 282، باب 19، حدیث 4.

معاشرت، ص: 95

انسان با انصاف و خواهان خوشبختی هنگامی که از طرف همنشینی دلسوز به عیوبش راهنمایی شود، بی‌تردید در مقام رفع عیوب خود برمی‌آید و با کمک همنشین با کرامتش به مقامات انسانی عروج می‌کند.

که اگر بد کنم، نکو گوید

ای غزالی گریزم از یاری

مخلص آن شوم که عییم را

هم چو آینه رو برو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان

پشت سر رفته مو به مو گوید «1»

رفیق و معاشری که از ایمان و اخلاق و عمل صالح تهی است و به همین سبب از فتوت و جوانمردی و فضیلت و کرامت بی بهره است، آتشی است که درخت وجود را با همه شاخ و برگش می سوزاند و نهایتاً انسان را در دنیا از ارزش ها دور می کند و او را به خواری و ذلت می نشاند و دریایی از اندوه و غصه و تأسف و پشیمانی را برای او بر جا می نهد و دوستی و معاشرتش سبب می شود که انسان در آخرت هم به عذاب الیم دچار شود و در دوزخ که برای بدکاران جایگاهی ابدی است، با دیدن رفیق ناجنس و چهره ای که او را به عذاب جاوید دچار کرده است عذاب مضاعف بچشد.

روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم

در کتاب ها در ضمن حکایات پندآموز آورده اند که انوشیروان فرمان داد بوذرجمهر نخست وزیر بلندمرتبه اش را که مردی حکیم و دانشمند و آورنده کتاب «کلیله و دمنه» از هند به ایران بود به زندان ببندازند.

(1) - غزالی.

معاشرت، ص: 96

روزی به زندانبان گفت: با بوذرجمهر ملاقات کن و از قول خودت احوال او را پپرس.

زندانبان از بوذرجمهر احوال پرسید، بوذرجمهر گفت: دارویی دارم که برای آرامش خود از آن استفاده می کنم و آن توکل به خداست، علاوه بر این بر این حال راضی و خوشنودم چه بسا که حال دیگر حالی سخت و پر مشقت باشد.

معلوم شد زندان در بوذرجمهر اثر منفی نگذاشته و دوری از مقام و زن و فرزند و مردم را با توکل به خدا و راضی بودن به حال فعلی جبران کرده است.

انوشیروان که می‌خواست زندان برای آن مرد بزرگ عذاب باشد ولی عذاب نشد، ناراحت شد، از بارگاه‌نشینان چاره خواست، یکی از آنان گفت: اگر می‌خواهی زندان برای او عذاب و شکنجه شود بی‌خرد احمق و سبک مغز نادانی را هم زندان او کن زیرا روح انسان دانا در کنار احمق نادان به شکنجه و عذاب دچار می‌شود. احمقی را یافتند و در زندان کنار بوذرجمهر قرار دادند، چند ساعتی گذشت، احمق شروع به گریه کرد، بوذرجمهر به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟! سختی زندان و فراق زن و فرزند به پایان می‌رسد و در آخر آزاد می‌شوی، احمق گفت: گریه‌ام برای این امور نیست، گریه‌ام برای بزغاله‌ای است که به او علاقه دارم و تو هرگاه سخن می‌گویی یا غذا می‌خوری، با جنبیدن ریش‌ت یاد بزغاله‌ام می‌افتم!!

از آن روز بوذرجمهر در شکنجه و عذاب روحی قرار گرفت، زیرا طبیعی است که «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم».

معاشرت، ص: 97

زدست دیده و دل هر دو فریاد

از مرگ یکی از حاکمان ایتالیا در صندوق مخصوصش نوشته‌ای را یافتند که در آن نوشته بود: پس از مرگ من از مردم ایتالیا پوزش بخواهید و درخواست کنید که برای من دعا کنند زیرا من به کشور و ملت‌م خیانت کردم.

سپس خیانتش را به این صورت شرح داده بود: اهل قریه‌ای بودم که با پایتخت فاصله زیادی داشت، در خانواده‌ای غیر معروف با وضع اقتصادی ضعیف زندگی می‌کردم، از نظر رفتار و منش در آزادی بی‌قید و شرط به سر می‌بردم، با نگاه‌های شهوت‌آلود دل به دختر همسایه که از وجاهت و زیبایی بهره‌مند بود بستم، به خواستگاری‌اش رفتم ولی پدر و مادرش مرا از رسیدن به وصال او محروم نمودند.

من با همه وجود علاقه‌مند به آن دختر بودم و قصد قطعی‌ام رسیدن به وصال او بود، نزد خود تصمیم گرفتم به هر صورت و به هر شکلی که باشد به او برسم.

روزی شنیدم طلا فروشی معتبر از پایتخت به قریه ما آمد و با پولی فراوان که به خانواده آن دختر داد، آن دختر را از پدر و مادرش خرید و همراه خود به پایتخت انتقال داد!

اقامت در قریه برایم بسیار مشکل شد، با رنج و مشقت به سوی پایتخت رفتم و هر چه از آن دختر جستجو کردم او را نیافتم.

پس از مدتی در کشور، حزبی به نام حزب آزادی بردگان شکل گرفت، من هم در آن حزب نام نوشتم و عضو حزب شدم، این حزب

معاشرت، ص: 98

فعالیت چشم‌گیری را در پایتخت شروع کرد و من هم پس از مدتی در آن حزب به خاطر سخت‌کوشی و زرتگی و خوش‌فکری، از چهره‌های معروف و مقامات بالای حزب شدم.

چیزی نگذشت که حزب، برنده حکومت شد و من هم در حزب برنده حاکمیت بر کشور!

پس از مدتی به حافظان اسرارم گفتم: از طلافروش‌هایی که به خرید و فروش دختران هم اشتغال دارند جلسه‌ای برای صرف‌شام دعوت کنید، حدود چهل نفر که سرمایه‌های سنگینی در اختیار داشتند و به خرید و فروش دختران هم تن می‌دادند به مجلس صرف‌شام آمدند، در خلوت شب فرمان‌کشتن همه آنان را صادر کردم و پس از کشته شدنشان جسد‌هایشان را در گوشه‌ای که معلوم کسی نشود دفن کردند، قصد من کشتن يك نفر بود و آن طلافروشی بود که معشوقه مرا از خانواده‌اش خرید و با خود به پایتخت آورد ولی چون او را نمی‌شناختم گفتم رده‌های اول این صنف را نابود کنم تا آن دختر را در میان خانواده‌هایشان بیابم. از سوی چهل خانواده به من شکایت شد که مردان ما ناپدید شده‌اند، گفتم: همه خانواده‌ها را با غلامان و کنیزانشان حاضر کنند تا از آنان دلجویی شود، همه حاضر شدند ولی مقصود خود را میان آنان نیافتم.

پس از مدتی شنیدم دختران زیاروی ایتالیا را با قیمت گران به کشور همسایه می‌فروشدند، حادثه‌ای به وجود آوردم تا میان ایتالیا و کشور همسایه جنگی رخ دهد، جنگ سختی در گرفت، شبی در ایام جنگ که نسبتاً جنگ آرام بود مشغول استراحت بودم، در گوشه لشکرگاه سر

معاشرت، ص: 99

و صدایی بلند شد که مزاحم استراحتم بود، به مأمورین دستور بررسی دادم، گزارش دادند دو سه سرباز بر سر زن بدکاره‌ای به دعوا و جار و جنجال برخاسته‌اند، گفتم: زن و سربازان را نزد من آورید، چون سربازان و زن را آوردند به دقت در چهره زن نگرستم دیدم همان دختری بود که من با نگاه‌های هوس آلود عاشقش شده بودم!!

به خاطر دختری هوس‌باز و بازیچه شهوات، خریداران و فروشندگان، دختران، چهل طلافروش را بی‌گناه کشتم و بیت المال و نیروی مردمی کشورم را در آتش جنگی بی‌علت سوزاندم، بنابراین از مردم پوزش بطلبید و از جانب من عذرخواهی کنید.

این است حالت نفس که چون چشم و دیده‌ای که ابزار اوست نادرست ببیند و گویی که از وسائل اوست نادرست بشنود و... تبدیل به نفس اماره و به عبارت دیگر ازدهایی خطرناک می‌شود که در يك لحظه دین و ایمان و اخلاق و کرامت انسان را می‌بلعد و از هضم رابع می‌گذراند «1».

هشدار آیات و روایات

خطر به اندازه‌ای در این زمینه سنگین است که پروردگار مهربان که جز خوشبختی انسان و رشد و کمال او را نمی‌خواهد، در قرآن مجید به صراحت و کنایه هشدار می‌دهد که از معاشران ناپاک پرهیزید و با آنان دوستی نکنید و دل از علاقه به آنان حفظ کنید و هیچ نوع ولایتی را از آنان نپذیرید. حضرت حق دامن مؤمنان را در این زمینه پاک دانسته

(1) - کتاب آئینه، محمد حجازی.

معاشرت، ص: 100

و حریم زندگی آنان را به روی این معاشران ناجنس بسته می‌داند گرچه آنان از نزدیک‌ترین افراد نسبی و حسبی انسان باشند.

[لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ... «1»].

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند...

آری؛ اگر پدران یا فرزندان یا برادران یا اقوام چهره شیطانی داشته باشند و انسان احساس یقینی کند که می‌خواهند وی را از خدا جدا کنند و ارزش‌های او را بر باد دهند و شخصیت انسانی‌اش را لگدمال نمایند و دنیا و آخرتش را لجن مال کنند؛ باید از دوستی با آنان براساس خواست خدا بپرهیزد و تنها با والدین خود در حد رعایت احترام، رابطه داشته باشد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...]

ای اهل ایمان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید، شما با آنان اظهار دوستی می‌کنید، در حالی که آنان به طور یقین به آنچه از حق برای شما آمده کافرند...

رسول خدا صلی الله علیه و آله در لزوم روی گردانی از اشرار و مفسدان و آنان که

(1) - مجادله (58): 22.

(2) - ممتحنه (60): 1.

معاشرت، ص: 101

برای دنیا و آخرت انسان زیان‌بارند و به ویژه برای دین و دینداری خطرناک‌اند می‌فرماید:

«إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ وَبَاهُتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ، يَكُتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ»

هنگامی که پس از من اهل بدعت را که با نوآوری‌های فرهنگی ضد حق و نسبت دادنش به دین قصد دارند در آیین کامل و جامع اسلام اضافه و نقصان ایجاد کنند و نیز تردیدان‌ازان در عقاید و احکام حق را دیدید، بی‌زاری از آنان را آشکار نمایید و فراوان به آنان طعنه بزنید و آنان را با گفتار خود از اعتبار بیندازید و متخصصانه با آنان بحث علمی کنید تا جایی که مبهوتشان نمایید و آنان به گفتار باطل دم بر نیاورند برای اینکه امید به فساد در اسلام نبندند و مردم را از

آنان بر حذر بدارید و بدعت‌هایشان را نیاموزید که با این برخورد عاقلانه، خدا در پرونده شما حسنات ثبت کند و به این خاطر درجات آخرتتان را بالا ببرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ» «2».

(1) - الکافی: 375 / 2، باب مجالسة أهل المعاصی، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 267 / 16، باب 39، حدیث 21531؛ بحار الأنوار: 202 / 17، باب 14، حدیث 41.

(2) - الأمالی، شیخ طوسی: 518، مجلس 18، حدیث 1153؛ بحار الأنوار: 192 / 71، باب 14، حدیث 12.

معاشرت، ص: 102

انسان بر طریقه دین و آیین دوست خود است، پس باید هر يك از شما با دید عقل بنگرد با چه کسی رفاقت و دوستی می‌کند.

باز رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُوَخِّئُ كَافِرًا وَلَا يُخَالِطُ فَاجِرًا وَمَنْ آخَى كَافِرًا أَوْ خَالَطَ فَاجِرًا كَانَ كَافِرًا فَاجِرًا» «1».

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، رابطه برادری و دوستی تنگاتنگ با کافر برقرار نکند و با بدکار آمیزش و رفاقت نداشته باشد؛ کسی که با کافر دوستی تنگاتنگ برقرار کند یا با بدکار معاشرت نماید کافر، و بدکار است.

و نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ قَرِينِ السَّوْءِ» «2».

تنها زیستن بهتر از همنشین بد است.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت است که در پاسخ پیر مرد شامی هنگامی که از حضرت پرسید: همنشین شرّ و آلوده به بدی کیست؟ فرمود:

«الْمَرْئِي لَكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ» «3».

کسی است که معصیت خدا را برای تو جلوه می دهد [و آن را در نظرت می آراید تا ارتکابش بر تو سهل و آسان گردد].

(1) - صفات الشيعة: 6، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 197 / 71، باب 14، حدیث 31.

(2) - أعلام الدين: 294؛ بحار الأنوار: 199 / 71، باب 14، حدیث 37.

(3) - معاني الأخبار: 197، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 190 / 71، باب 14، حدیث 3.

معاشرت، ص: 103

و نیز آن حضرت فرمود:

«ثَلَاثٌ مَنْ حَفِظَهُنَّ كَانَ مَعْصُومًا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَمِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ: مَنْ لَمْ يَخْلُ بِامْرَأَةٍ لَيْسَ يَمْلِكُ مِنْهَا شَيْئًا وَلَمْ يَدْخُلْ عَلَى سُلْطَانٍ وَلَمْ يُعِنْ صَاحِبَ بِدْعَةٍ يَبْدَعُهُ» «1».

سه چیز است که هر کس خود را از آنها حفظ کند، از شیطان رانده شده در امان می ماند و از هر بلاپی معصوم خواهد بود: کسی که با زن نامحرم خلوت نکند و بر پادشاه وارد نشود و صاحب بدعتی را در بدعتش کمک ننماید.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام از حضرت عیسی علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يُعْدِي وَفَرِيْنِ السَّوْءِ يُرْدِي فَأَنْظِرْ مَنْ تُقَارِنُ» «2».

بی تردید دارنده خطاها و لغزشها، دشمنی می ورزد و به حقوق انسان تجاوز می کند و رفیق بد و ناجنس، آدمی را هلاک می کند و از اعتبار و آبرو می اندازد، پس با دقت بنگر که با چه کسی همنشین می شوی.

امام صادق علیه السلام به عمار بن موسی فرمود:

«يَا عَمَّارُ! إِنْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسْتَبَّ لَكَ النِّعْمَةُ وَتَكْمُلَ لَكَ الْمَرْوَةُ وَتَصْلَحَ لَكَ الْمَعِيشَةُ فَلَا تُشَارِكِ الْعَبِيدَ وَالسَّفِلَةَ فِي أَمْرِكَ فَإِنَّكَ إِنْ اتَّعَمْتَهُمْ

(1) - الجعفریات: 96؛ بحار الأنوار 197/71، باب 14، حدیث 32.

(2) - الکافی: 640/2، باب من تکره مجالسته...، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 23/12، باب 11، حدیث 15542.

معاشرت، ص: 104

خَاؤُكَ وَإِنْ حَدَّثُوكَ كَذْبُوكَ وَإِنْ نُكِبْتَ خَذْلُوكَ وَإِنْ وَعَدُوكَ أَخْلَفُوكَ»¹.

ای عمار! اگر دوست داری که نعمت برایت آماده شود و پابرجا بماند و مروت و مردانگی ات کامل گردد و معیشت و زندگی ات اصلاح شود، بردگان و مردم پست را در زندگی خود شریک مکن زیرا اگر آنان را امین خود قرار دهی به تو خیانت می‌ورزند و اگر با تو سخن گویند به تو دروغ می‌گویند و اگر دچار مصیبت و بلایی شوی رهایت می‌کنند و اگر وعده‌ات دهند از وعده خود تخلف می‌ورزند.

امام صادق علیه السلام به داود رقی فرمود:

«انْظُرْ إِلَى كُلِّ مَنْ لَا يُغْنِيكَ مَنَفَعَةٌ فِي دِينِكَ، فَلَا تَعْتَدَنَّ بِهِ وَلَا تَرْغَبَنَّ فِي صُحْبَتِهِ، فَإِنَّ كُلَّ مَا سِوَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُضْمَحِلٌّ وَحِيمٌ عَاقِبَتُهُ»².

به کسی که در دینت سودی به تو نمی‌رساند، عاقلانه بنگر، پس به او اعتماد مکن و در رفاقت و دوستی‌اش رغبت نشان نده زیرا هر چه غیر خدای تبارک و تعالی است نابود و عاقبتش بد است.

امام جواد علیه السلام فرمود:

«إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوعِ يَحْسُنُ مَنَظَرُهُ وَيَقْبَحُ أَثَرُهُ»³.

(1) - الکافی: 640/2، باب من تکره مجالسته، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 30/12، باب 16، حدیث 15561.

(2) - قرب الإنسان: 25؛ بحار الأنوار: 191 / 71، باب 14، حدیث 5.

(3) - بحار الأنوار: 191 / 71، باب 14، حدیث 34؛ مستدرک الوسائل 312 / 12، باب 36، حدیث 14173.

معاشرت، ص: 105

از دوستی و رفاقت با مردم آزار و بدکار پرهیز زیرا او مانند شمشیر از نیام کشیده است، منظرش زیبا و محصولش زشت است.

نهی از معاشرت با روی گردانان از حق

آیات قرآن مجید در این زمینه راهنمایی‌های بسیار مهمی دارند که اگر مردم به آن راهنمایی‌ها توجه کنند به سعادت دنیا و آخرتشان خواهد انجامید.

[و إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ...] [1].

و زمانی که به انسان نعمت می‌بخشیم [از ما] روی بگرداند و خود را مغرورانه از ما دور کند...

هستند افرادی که ثروت و مال و رفاه و خوشی، آنها را از یاد خدا و توجه به دستوراتش غافل می‌کند و تصور می‌کنند کلید فتح هر چیزی و حلال هر مشکلی مال و ثروت است؛ ثروتمندی خود را پایه و اصل به حساب می‌آورند و گمان می‌کنند باید به همه کس و به هر چیزی حاکم باشند و همگان خواسته‌های آنان را به اجرا بگذارند و در هر موقعیتی به آنان احترام کنند؛ باد غرور دماغشان را پر می‌کند و حالت جهنمی استکبار، از درونشان شعله می‌کشد و به اعمال و رفتار و اخلاق و کرداری دچار می‌شوند که جز دوری از خدا و نافرمانی از فرمان‌هایش چیزی به آنان نمی‌افزاید.

از عالمان دین، دوری می‌کنند و از مسجد و محراب و وعظ و موعظه

(1) - اسراء (17): 83.

معاشرت، ص: 106

می‌گیرند و برای دین و دینداران حسابی باز نمی‌کنند و راهی جز راه خدا و نظام هستی انتخاب می‌کنند و به خوشی‌های بی‌اصل و اساس و لذت‌های حیوانی رو می‌آورند و حاضر به شنیدن حقایق الهیه نیستند و هر کس در کنار آنان قرار گیرد، می‌خواهند او را نیز مانند خود بی‌بند و بار و سرکش و یاغی از حق نمایند.

اینان در همه شهرها و در میان همه اجتماعات و در هر کوچه و برزن، چهره‌ای شناخته شده هستند؛ قرآن مجید روی گردانی از آنان و ترك رفاقت و معاشرت با آنان را به همه مردم سفارش و توصیه دارد،

[وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يُخَوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ... «1»].

و هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما [به قصد شبهه اندازی] به یاوه‌گویی و سخن بی‌منطق می‌پردازند از آنان روی گردان [و مجلسشان را ترك كن]...]

[وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ «2»].

ستمکارتر از کسی که به وسیله آیات پروردگارش تذکر داده شود سپس از آنها روی برگرداند، کیست؟ بی‌تردید ما از مجرمان انتقام می‌گیریم.

هستند مردمی که لازم است به آنان به وسیله آیات قرآن هشدار داده شود و مورد امر به معروف و نهی از منکر قرار گیرند و به آنان اتمام حجت شود تا درهای سعادت و خوشبختی به روی آنان باز گردد ولی با

(1) - انعام (6): 68.

(2) - سجده (32): 22.

معاشرت، ص: 107

چنین محبت و لطفی که به آنان می‌شود، از کوره در رفته و خشم‌آلود از آیات خدا روی می‌گردانند و به دستگیره شقاوت و بدبختی چنگ می‌زنند و نمی‌خواهند به اخلاق پاک و اعمال شایسته و عقاید نیک آراسته شوند.

اینان با این حالتی که دارند شایسته است مردم از آنان کناره گیری کنند و از رفاقت و معاشرت با آنان پرهیزند مبادا که اطوار شیطانی آنان آدمی را به چاه گمراهی اندازد و درهای رحمت حق را به رویش ببندد و از سعادت و خوشبختی دو جهان محروم سازد،

[فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...] «1».

بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند، روی بگردان. این [دنیا خواهی] آخرین مرز دانش و معرفت آنان است...

هستند کسانی که از روی علم و عمد از یاد خدا و آیات قرآن و حلال و حرام حق و حقایق اصیل روی می گردانند و جز به شهوت و ثروت و صندلی و ریاست و هوا و هواپرستی نمی اندیشند.

اینان همه امور حیات و زندگی و حتی کوشش انسان ها را در راه خدمت به شهوات و امیال و خواسته های بی مهار خود می خواهند و هر چه و هر کس در مسیر خواسته های آنان نباشد از خود دور می کنند و با آن به دشمنی و کینه ورزی برمی خیزند.

اینان هدایت خدا را نمی خواهند و علاقه ای به آخرت ندارند

(1) - نجم (53): 29 - 30.

معاشرت، ص: 108

و زحمات پیامبران را ارج نمی نهند و به همین سبب خدای مهربان برای حفظ ارزش های انسان دستور اکید می دهد که از این گونه مردم روی بگردانید و از همنشینی و رفاقت و معاشرت با آنان پرهیز کنید و از معاشرت با این گونه مردم غافل و بی خبر و جاهل مانده به حقایق پرهیزید.

در روایات نیز هشدارهای مهمی داده شده است، روایات بسیار مهم زیر بهترین راهنما در این زمینه است:

گزیز از دوستی با نادان

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

«أَحْكَمُ النَّاسِ مَنْ قَرَّ مِنْ جُهَالِ النَّاسِ» «1».

حکیم ترین مردم کسی است که از نادانان بگریزد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«لَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِي الْفَاجِرَ، وَلَا الْأَحْمَقَ، وَلَا الْكَذَّابَ» «2».

برای مسلمان شایسته نیست با بدکار رفاقت و احمق و دروغگو رفاقت و مصاحبت کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر قرار می گرفت می گفت: برای مسلمان شایسته است از رفاقت با سه نفر پرهیزد: ماجن، احمق، کذاب.

(1) - الأُمَالِي، شيخ صدوق: 20، مجلس 6، حديث 4؛ بحار الأنوار: 190 / 71، باب 14، حديث 1.

(2) - الكافي: 375 / 2، باب مجالسة أهل المعاصي، حديث 5؛ وسائل الشيعة: 29 / 12، باب 15، حديث 15558؛ بحار الأنوار: 205 / 17، باب 14، حديث 42.

معاشرت، ص: 109

ماجن کسی است که عملش را برای تو می آراید و دوست دارد مانند او باشی، او هرگز تو را بر دین و آخرت یاری نمی دهد، همنشینی و رفاقت با او جفا و سبب سنگدلی است، ورود و خروجش بر تو عامل ننگ است، اما احمق، تو را به خیر و خوبی دلالت نمی کند و از او برگردانیدن رنج و ناراحتی و شرّ و بدی را از تو امید نمی رود گرچه وجودش را به زحمت اندازد، چه بسا می خواهد به تو سود و منفعت رساند ولی زیان می زند، پس مرگ او بهتر از حیات اوست و سکوتش بهتر از گفتار اوست و دور بودنش بهتر از نزدیک بودن اوست، اما دروغگو، زندگی همراه او بر تو گوارا نخواهد بود، سخن از زندگی تو نزد دیگران می برد و از زندگی دیگران نزد تو می آورد، هرگاه از چیزی که سخن می گوید دهان ببندد و سخن را

قطع کند، کلام را به سخن دیگر می کشاند تا جایی که سخن به راستی می گوید ولی چون اعتباری ندارد سخنش تصدیق نمی شود، میان مردم دشمنی می اندازد و در سینه ها کینه و بغض می رویاند، از خدا پروا کنید و نسبت به وجود خود دقت و توجه داشته باشید «1».

(1) - عَنْ الْعِدَّةِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ الْكِنْدِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ: «يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُوَاخَاةَ ثَلَاثَةٍ: الْمَاجِنِ وَالْأَحْمَقِ وَالْكَذَّابِ أَمَّا الْمَاجِنُ فَيُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ وَلَا يُعِينُكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ وَمَعَادِكَ وَمُقَارَنَتُهُ جَفَاءٌ وَقَسْوَةٌ وَمَدْخَلُهُ وَمَخْرَجُهُ عَلَيْكَ عَارٌ وَأَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ لَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ وَلَا يُرْجَى لَصَرْفِ الشُّؤْمِ عَنْكَ وَلَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَرُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَكَ فَضَرَكَ فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ وَسُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَبُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ وَأَمَّا الْكَذَّابُ فَإِنَّهُ لَا يَهْنُؤُكَ مَعَهُ عَيْشٌ يَنْقُلُ حَدِيثَكَ وَيَنْقُلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثَ كُلَّمَا أَفْتَى أَحَدُوهُ مَطْلَهَا بِأُخْرَى حَتَّى أَنَّهُ يُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا يُصَدِّقُ وَيُغَرِّى بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَةِ فَيُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِي الصُّدُورِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَانْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ». الكافي: 2/ 376، باب مجالسة اهل المعاصي، حديث 6؛ بحار الأنوار: 205 / 17، باب 14، حديث 43.

معاشرت، ص: 110

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

... همنشینی با مردگان، فاسد کننده قلب است، گفته شد: ای رسول خدا! همنشینی با مردگان چیست؟

فرمود: رفاقت و معاشرت با هر که از جاده ایمان منحرف و گمراه و نسبت به احکام الهی کناره گیر است و از عمل به آن امتناع دارد «1».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

«قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ» «2».

بریدن از نادان معادل ارتباط با خردمندان است.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ أَسْرَعَ الْحَيْرِ ثَوَاباً إِلَهُ وَأَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَاباً الْبَعِي وَكَفَى بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْمَى عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ وَأَنْ يُعَيَّرَ النَّاسَ بِمَا لَا؛ يَسْتَطِيعُ تَرْكُهُ وَأَنْ يُؤْذِيَ جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ» «3».

سریع‌ترین خوبی از نظر پاداش، نیکی به مردم است و سریع‌ترین بدی از نظر کیفر، بدی به مردم است، و برای مرد از نظر عیب داشتن همین بس که چیزی را از مردم ببیند که آن چیز در وجود خودش بر او پوشیده است و مردم را به چیزی سرزنش کند که خودش توان ترك آن را نسبت به خود نداشته باشد و همنشینش را به اموری که مهم نیست وارزش ندارد آزار دهد.

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ النَّاسِ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ أَبْغَضَ النَّاسَ وَأَبْغَضَهُ النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ مَنْ هَذَا؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الَّذِي لَا يَقْبَلُ عَثْرَةً وَلَا يَقْبَلُ مَعْدِرَةً وَلَا يَغْفِرُ ذَنْباً، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ مَنْ هَذَا؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ وَلَا يُرْجَى خَيْرُهُ» «4».

آیا شما را به بدترین مردم خبر ندهم؟ گفتند: بلی یا رسول الله! فرمود:

کسی است که با مردم کینه و دشمنی داشته باشد و مردم هم به خاطر تبهکاری و فسادش با او دشمن باشند، سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: کسی که از خطا و لغزش دیگران نگذرد و عذر عذرخواه را نپذیرد و گناه طرف مقابلش را نبخشد

(1) - عَنِ الْمَرَاغِيِّ، عَنْ ثَوَابَةَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ شَبَابَةَ بْنِ سَوَّارٍ، عَنِ الْمُبَارَكِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ خَلِيدِ الْقُرَّاءِ، عَنْ أَبِي الْمُحَبَّرِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَرْبَعَةٌ مَفْسَدَةٌ لِلْقُلُوبِ الْخُلُوءُ بِالنِّسَاءِ وَالِاسْتِمْتَاعُ مِنْهُنَّ وَالْأَخْذُ بِرَأْيِهِنَّ وَجُلُوسُهُ الْمَوْتَى فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا جُلُوسُهُ الْمَوْتَى قَالَ جُلُوسُهُ كُلِّ ضَالٍّ عَنِ الْإِيمَانِ وَجَائِرٍ عَنِ الْأَحْكَامِ». الأُمَالِي، شَيْخ طُوسِي: 83، مَجْلَس 3، حَدِيث 122؛ وَسَائِلُ الشَّيْعَةِ: 16/ 266، بَاب 28، حَدِيث 21530؛ بَحَارُ الْأَنْوَارِ: 192/ 71، بَاب 14، حَدِيث 10.

(2) - نهج البلاغة: 402، نامه 31 (وصايا شتى)؛ بحار الأنوار: 198 / 71، باب 14، حديث 34.

(3) - الأمل، شيخ طوسي: 107، حديث 163؛ بحار الأنوار: 280 / 72، باب 71، حديث 4.

(4) - معاني الأخبار: 196، حديث 2؛ بحار الأنوار: 280 / 72، باب 71، حديث 5.

معاشرت، ص: 111

سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: کسی که از شرش در امان نباشند و به خیرش امید نبندند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ» «1».

کسی که مردم از زبانش بترسند بی تردید در آتش است.

ورسول خدا علیه السلام فرمود:

«شَرُّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرِمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ» «2».

بدترین مردم روز قیامت کسانی هستند که مردم به خاطر حفظ خود از شرشان به آنان احترام نمایند.

(1) - الكافي، 327 / 2، باب من يتقى شره، حديث 3؛ بحار الأنوار: 283 / 72، باب 71، حديث 11.

(2) - الكافي: 327 / 2، باب من يتقى شره، حديث 4؛ بحار الأنوار: 283 / 72، باب 71، حديث 12.

معاشرت، ص: 112

غریزه دوست خواهی و میل به معاشرت و رفاقت، حقیقتی است که حضرت حق در نهاد آدمی قرار داده است و رزق این غریزه و میل را بنا بر حکمت و مصلحتش در هر عصر و روزگاری مقرر فرموده است و آن انسان‌های والایی هستند که از ارزش‌های ملکوتی و صفات انسانی و نشانه‌های آدمی برخوردارند.

این ارزش‌ها و صفات و نشانه‌ها و علائم در آیات قرآن مجید و روایات و معارف حقه اسلامی بیان شده است و نسخه لازم در این زمینه به صورت جامع و کامل در اختیار همگان است.

معیارهایی که می‌توان در سایه آنها دوستان حقیقی و معاشران واقعی را شناخت عبارت است از:

ایمان به خدا و قیامت، عمل صالح، آگاهی و معرفت دینی، خلوص و اخلاص، مهربانی و مهرورزی، وقار و آرامش، دگر دوستی و دل سوزی، ادب و متانت، صفا و صمیمیت، راستی و درستی، امانت و صداقت، عفو و گذشت...

این‌ها و دیگر اموری که از همین مقوله است مجموعاً در تعبیر اهل دل عبارت از اخلاق حسنه است، که حضرت حق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در قرآن به آن ستوده است:

معاشرت، ص: 113

[و إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ] «1».

و یقیناً تو بر ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

اخلاق حسنه - که مجموعه‌ای از ارزش‌های ملکوتی و نشانه‌های انسانی است - در هر کس باشد، شایسته و سزاوار است که مردم باب دوستی و رفاقت با او را باز کنند و با وی به معاشرت و همنشینی برخیزند و حداقل ساعتی را در شبانه روز کنار او قرار گیرند و از انفاس قدسیه و منش انسانی او بهره‌مند شوند.

خیر عظیم

چنین انسانی اگر در فضای حیات انسان قرار گیرد و از افق زندگی آدمی طلوع نماید و چون خورشیدی به سرزمین وجود انسان نور افشانی کند، در حقیقت خیر عظیمی از جانب حضرت حق به او رسیده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا إِنَّ نَسِيَّ ذِكْرُهُ وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ» «2».

کسی که خداوند خیر عظیمی را برای او بخواهد، دوست شایسته و رفیق صالحی را نصیب او می کند، اگر حقایق الهی و حلال و حرام و خواسته های حق را فراموش کند به یادش می آورد و اگر به آنها توجه نماید او را برای به اجرا گذاردنش یاری می دهد.

(1) - قلم (68): 4.

(2) - محجة البيضاء: 285 / 3، کتاب آداب الصلوة والمعاشرة.

معشرت، ص: 114

ارزش رفاقت با پاکان

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امت را به معاشرت با چنین انسان های بزرگواری - که به تعبیر حضرتش خیر عظیم الهی است -، ترغیب و تشویق نموده است و در روایتی به ارزش چنین رفاقتی اشاره کرده است:

«مَنْ أَخَى أَحَاً فِي اللَّهِ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ لَا يَنْهَاهَا بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ» «1».

کسی که معاشر و دوستی را برای خدا برگزیند، و برای جلب خوشنودی خدا با برادر مؤمنش به رفاقت و دوستی برخیزد، خدا در بهشت ترفیع مقامی به او عنایت می کند که به چیزی از عملش به آن مقام نمی رسد.

دوستی و معاشرت در راه خدا و برای خدا و به خاطر به دست آوردن خوشنودی خدا با کسانی که واجد شرایط دوستی اند از چنان ارزشی برخوردار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن می فرماید:

«يُنْصَبُ لِطَائِفَةٍ مِنَ النَّاسِ كِرَاسِي حَوْلَ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ يَقْرَعُ النَّاسُ وَلَا يَفْزَعُونَ وَيَخَافُ النَّاسُ وَلَا يَخَافُونَ، هُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، فَقِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ هُمْ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» «2».

در قیامت برای گروهی از مردم تخته‌هایی در اطراف عرش نهاده می‌شود، چهره آن گروه چون ماه شب چهارده است، مردم در هراسند و آنان

(1) - محجة البيضاء: 3/ 285، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

(2) - مجمع الزوائد: 10/ 277؛ محجة البيضاء: 3/ 286، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

معاشرت، ص: 115

نمی‌هراسند، مردم دچار ترس‌اند و آنان نمی‌ترسند، اینان دوستان خدایند که ترس و غمی بر آنان نیست، گفتند: ای پیامبر خدا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی هستند که برای خدا و در راه خدا با یکدیگر دوستی و رفاقت کردند.

در روایت بسیار مهمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَزَاوَرُونَ مِنْ أَجْلِي، وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَنَاصَرُونَ مِنْ أَجْلِي، وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَحَابُّونَ مِنْ أَجْلِي، وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَبَادَّلُونَ مِنْ أَجْلِي» «1».

خدای بزرگ می‌فرماید: محبت‌م ویژه کسانی است که یکدیگر را به خاطر من ملاقات می‌کنند و محبت‌م سزاوار کسانی است که یکدیگر را به خاطر من یاری می‌کنند و محبت‌م شایسته کسانی است که برای من با یکدیگر دوستی می‌نمایند و محبت‌م برای کسانی است که به خاطر من به یکدیگر بذل و بخشش دارند.

ارزش این گونه رفاقت‌ها و دوستی‌ها به اندازه‌ای است که فرشتگان حق از پروردگار درخواست تحقق چنین رفاقتی را میان بندگان شایسته می‌کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا نِصْفُهُ مِنَ النَّارِ وَنِصْفُهُ مِنَ الثَّلَجِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ كَمَا أَلْقَتْ بَيْنَ الثَّلَجِ وَالنَّارِ أَلْفَ بَيْنٍ عِبَادُكَ الصَّالِحِينَ» «2».

(1) - مسند احمد: 4 / 386؛ محجة البيضاء: 3 / 286، كتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

(2) - محجة البيضاء: 3 / 289، كتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

معاشرت، ص: 116

برای خدا فرشته‌ای است که نیمی از وجودش آتش و نیمی یخ است، پیوسته می‌گوید: خدایا چنانکه میان یخ و آتش الفت قرار داده‌ای میان بندگان شایسته‌ات الفت برقرار کن.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمینه انتخاب این گونه دوستان - که جداً منبعی برای خیر دنیا و آخرت انسانند - می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالْإِحْوَانِ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِ أَهْلِ النَّارِ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ «1».

«2»

به انتخاب دوستان مثبت و برادران مؤمن برخیزید زیرا این گونه دوستان توشه عظیمی در دنیا و آخرت‌اند، آیا گفتار اهل آتش را نشنیده‌ای: در نتیجه برای ما نه شفیعانی است،* و نه يك دوست نزديك و صميمی.

انتخاب معاشر با ارزش و رفیق مثبت به اندازه‌ای مهم است که در روایات باب ازدواج آمده، کسی که با زنی شایسته و همسری صالح ازدواج کند جزء کسانی است که در راه خدا و برای خدا محبت و عشق ورزیده است، چنانچه در این روایت است:

مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً صَالِحَةً لِيَتَحَصَّنَ بِهَا عَنْ وَسْوَاسِ الشَّيْطَانِ وَيَصُونُ بِهَا دِينَهُ أَوْ لِيُولَدَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ وَأَحَبُّ زَوْجَتَهُ لِأَنَّهَا آتَتْهُ فِي هَذِهِ الْمَقَاصِدِ الدِّينِيَّةِ فَهُوَ مُحِبٌّ فِي اللَّهِ تَعَالَى

«3».

(1) - شعراء (26): 100 - 101.

(2) - محجة البيضاء: 289 / 3، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة؛ مستدرک الوسائل: 323 / 8، باب 7، حدیث 9559 (با کمی اختلاف).

(3) - محجة البيضاء: 297 / 3، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

معاشرت، ص: 117

کسی که با زنی شایسته ازدواج کند تا به وسیله او پاکدامنی اش را از وسوسه شیطان حفظ کند و دینش را نگاه دارد یا فرزند صالحی برای او بزاید که برایش دعا کند و به همسرش به خاطر اینکه وسیله ای برای این امور با ارزش است عشق ورزد، بی تردید از کسانی است که در راه خدا و برای خدا دوستی ورزیده است.

همنشین پاک، باغبانی هنرمند

دوست و همنشینی که مثبت است و در راه حق قدم برمی دارد و از اخلاق و عمل پاک برخوردار است، هرگز نمی تواند نسبت به احوالات و اعمال و اطوار و منش انسان بی تفاوت باشد، او به خاطر ایمان و توجهش به قیامت و دلسوزی و مهرش نسبت به دوستش، خود را مسؤول می داند که دوستش را در برابر خطر فتنه ها و وسوسه ها و بندبازی های شیاطین و فساد روزگار و طوفانهای اجتماعی تنها نگذارد و چون سپری فولاین از او محافظت می کند، وی را در فضای [تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ] «1» [و تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ] «2» مورد لطف خود قرار می دهد و با امر به معروف و نهی از منکر او را از خطرات، نگاه می دارد و چون باغبانی هنرمند وی را در سرزمین حسنات رشد می دهد و به کمال انسانی می رساند.

دوست مثبت و رفیق شفیق، دعوت کننده انسان به سوی خدا و تأمین

(1) - عصر (103): 3.

(2) - بلد (90): 17.

معاشرت، ص: 118

کننده خیر دنیا و آخرت آدمی است زیرا دوست مثبت انسان را به عنوان امانت الهی نگاه می‌کند و به این خاطر به احسن وجه امانت‌داری می‌کند.

شایسته است به این حقیقت توجه شود که ما انسان‌ها جز خدا و پیامبران و امامان و مؤمنان واقعی رفیق مثبت نداریم.

[... وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا] «1».

... و اینان نیکو رفیقانی هستند.

اینان جز خیر انسان و آبادی دنیا و آخرت و رشد و کمال و تربیت و به ثمر نشستن وجود او چیزی نمی‌خواهند.

اینان تربیت شده مکتب وحی‌اند که سرچشمه آن، وجود مبارك ارحم الراحمین است و تربیت شده پیامبری هستند که رحمة للعالمین است و تربیت شده اهل بی‌تی هستند که کشتی نجات و خزینه دانش و معدن رحمت‌اند.

اینان گِل وجود انسان را با گِل وجود خود به عطر تربیت و رشد و معنویت، خوشبو می‌نمایند و فضای حیات انسان را به گلستانی پر از گل‌های اخلاق و عمل صالح و عقاید حقه و باورهای مثبت تبدیل می‌کنند.

ملك الشعراء بهار در تضمین زیبایش به چهار بیت معروف سعدی، این نکته را چنین می‌سراید:

شنیدستم که مرد پاره دوزی

شب‌ی در محفلی با آه و سوزی

گلی خوشبوی در حمام روزی

چنین می‌گفت با پیر عجوزی

گرفتم آن گِل و کردم خمیری

رسید از دست محبوبی به دستم

معطر بود و خوب و دلپذیری

خمیری نرم و تازه چون حریری

که از بوی دلاویز تو مستم

به او گفتم که مُشکی یا عبیری

ندیدم چون تو و عبرت نمودم

همه گِل‌های عالم آزمودم

بگفتا من گلی نا چیز بودم

چو گِل بشنفت این گفت و شنودم

ولیکن مدتی با گُل نشستم	گُل اندر زیر خود گسترده پر کرد
مرا با همنشینی مفتخر کرد	چو عمرم مدتی با گُل گذر کرد
کمال همنشین در من اثر کرد	وگر نه من همان خاکم که هستم «1»

خیر دنیا و آخرت با دوست سالم

رفیق مثبت و دوست سالم سبب خیر دنیا و آخرت است، در این باب روایت مهمی از حضرت مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که:

«جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَمُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فِي الْإِذَاعَةِ وَمُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ» «2».

خیر دنیا و آخرت در پوشانیدن و حفظ اسرار و رفاقت و همنشینی با نیکان گرد آمده و همه شرّ در پخش اسرار و دوستی با اشرار جمع شده است.

(1) - ملك الشعراى بهار، دیوان اشعار.

(2) - الإختصاص: 218؛ بحار الأنوار: 178 / 71، باب 11، حدیث 17؛ مستدرک الوسائل: 328 / 8، باب 10، حدیث 9572.

معاشرت، ص: 119

اینکه اصرار می شود که در باطن خود با انبیا و امامان علیهم السلام - که فعلاً در میان انسان ها حضور فیزیکی ندارند - رفاقت و دوستی کنید و در میان انسان های روزگار خود با پاکان و نیکان همنشین شوید، به این خاطر است که همه خوبی ها و حسنات در این بزرگواران جمع است و معاشرت با اینان چه در باطن و چه در ظاهر؛ خوبی های آنان را در حدّ گنجایش انسان به انسان انتقال می دهد و وجودشان در باطن و ظاهر بر انسان اثر گذار است.

شیخ طوسی، آن فقیه بزرگ و مفسر محقق و دانشمند کم نظیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ وَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَكُظْمُ الْعَيْظِ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمَسِيءِ وَرَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَتَعَهُدُ الْجَارِ وَالْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَعَدُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَيْحٍ وَفَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَالْبُخْلُ وَالنَّمِيمَةُ وَالْقَطِيعَةُ وَأَكْلُ الرِّبَا وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بَعِيرُ حَقِّهِ وَتَعَدِّي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالزَّنا وَالسَّرِقَةُ وَكُلُّ وَافِقٍ ذَلِكَ مِنَ الْقَيْحِ فَكَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا»¹.

ما ریشه هر خیری هستیم و از شاخ و برگ ما هر نیکی است و از نیکی توحید و نماز و روزه و فرو خوردن خشم و گذشت از بدکاران و احسان به فقیر و توجه به همسایه و اعتراف به فضل اهل فضل است و دشمنان ما

(1) - الکافی: 242 / 8، حدیث القباب، حدیث 336؛ بحار الأنوار: 303 / 24، باب 66، حدیث 15 (با کمی اختلاف).

معاشرت، ص: 120

ریشه هر شری هستند و از شاخ و برگشان هر زشتی و بدی است، از آن زشتی ها و بدی ها، دروغ و بخل و سخن چینی و قطع رحم و خوردن ربا و خوردن مال یتیم به ناحق و تجاوز به حدود الهی که خدا امر فرموده و ارتکاب گناهان ظاهری و باطنی و زنا و سرقت و هر بدی و سوئی که از این قبیل است. و دروغ گفت کسی که ادعا کرد با ماست ولی آویخته به شاخ و برگ غیر ماست.

همنشین پاک از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پیشوای پرهیزکاران درباره رفیق خوب و اینکه دارای چه روحیه پر ارزشی است می فرماید:

«لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقاً حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ، وَعَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ»¹.

دوست، دوست نیست مگر اینکه برادر دینی و دوستش را در سه مورد رعایت کند: در گرفتاری و بلای روزگار و در غیبت و نبودش میان جمع و در مرگ و وفاتش.

در گرفتاری و بلای روزگار، با مال و آبرو و زبان و قدمش به یاری او بشتابد تا جایی که گرفتاری و بلای روزگار از او دفع شود. در غیبت و نبودش میان جمع از او دفاع کند و جلوی زبانهای تند و تیز را بر ضد

(1) - نهج البلاغة: 494، حکمت 134؛ وسائل الشیعة: 12/26، باب 13، حدیث 15550؛ بحار الأنوار: 71/163، باب 10، حدیث 28.

معاشرت، ص: 121

او بگیرد. به هنگام وفات و از دنیا رفتنش آموزش را عهده‌دار شود و به زن و فرزندش رسیدگی نماید.

اگر دوستی‌ها و رفاقت‌ها بر این پایه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان فرموده قرار بگیرد زندگی همه مردم نمونه‌ای از زندگی بهشتیان روز قیامت می‌شود.

ممکن است کسی بگوید که تحقق چنین رفاقتی بسیار مشکل است و شاید غیر ممکن، در پاسخش باید گفت: تربیت شدگان قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام در معاشرت و رفاقت با دیگران به همین صورت که حضرت مولا علیه السلام بیان فرموده عمل می‌کردند و باری هم بر دوش خود حس نمی‌کردند و با عملشان ثابت کردند که در حوزه معرفت و دین و دینداری هر کار مثبتی انجامش ممکن و آسان است، که در بخش‌های بعدی به گوشه‌ای از زندگی سراسر نور کسانی که پیامبران و امامان و بندگان پاک و صالح را برای همنشینی انتخاب کرده‌اند اشاره می‌شود.

معاشرت، ص: 123

همنشینی با پیامبران

معاشرت، ص: 125

انتخاب بر پایه بصیرت

بی تردید اگر انسان در انتخاب هر دوست و همنشینی و در اجرای هر کاری و ادامه رفاقت و دوستی با هر کسی بر پایه بصیرت و آگاهی وارد شود، به اهداف مفید و مبارکی که در آن کار و آن دوستی وجود دارد می‌رسد.

این آگاهی و بصیرت فقط از راه مطالعه دقیق، اندیشه صحیح، مشورت با خردمندان، تکیه بر معارف الهی و حدود دینی به دست می‌آید.

بصیرت و آگاهی به اندازه‌ای مهم است که خدای مهربان به پیامبرش می‌فرماید: راه و رسم و آیین و دین و خطمشی خود را برای مردم بگو که من و پیروانم بر اساس بصیرت و آگاهی، انسان‌ها را به سوی خدا می‌خوانیم چنانکه در این آیه است:

[قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...] «1».

بگو: این راه من است که من و هر کس از من پیروی کرد با بصیرت و بینایی به خدا دعوت می‌کنیم...

آنان که بر پایه خردورزی و تعقل و اندیشه و بصیرت و بینایی به انتخاب دوست برخاستند و به ویژه در حوزه معنویت دست دوستی در

(1) - یوسف (12): 108.

معاشرت، ص: 126

دست پیامبران و امامان گذاردند، نخال وجودشان از برکت این ارتباط معنوی و اتصال روحی، به درختی پر ثمر، با ارزش، مفید و سودمند تبدیل شد و به عبارت دیگر از طریق این ارتباط تبدیل به وجود دوم دوست و یار خود شدند.

هر دو يك روحيم اندر دو بدن

من کیم لیلی و لیلی کیست من

قرآن اشخاصی را معرفی می کند که پیش از برخورد با پیامبران، شمع ضعیف از تعقل و خردورزی و شعله ای کم سو از علاقه به ارزش ها در باطنشان روشن بود که همان شمع ضعیف و شعله کم سو از آلوده شدنشان به انواع مفسد بنیان سوز و افتادنشان در هلاکت ابدی، مانع بود.

آنان هنگامی که از پی تعقل و اندک نور باطن با پیامبران همراه و همراز شدند و از فرهنگ اصیل آنان و مکتب الهی و سعادت بخششان برای رشد و کمالشان بهره بردند، به مقامات و درجاتی رسیدند که هر انسانی را مات و مبهوت و متحیر و شگفت زده می کند.

از جمله آنان مؤمن آل فرعون، آسیه همسر فرعون و حبیب نجار است.

مؤمن آل فرعون

مؤمن آل فرعون در حالی که بنابر برخی از روایات پسر عمو یا پسر خاله فرعون بود و تعبیر:

معاشرت، ص: 127

[وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ... «1»].

و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت، گفت:...

را نیز تاییدی بر این مطلب گرفته اند، با دیدن منش و روش و اخلاق موسی و استوار بودن فرهنگش و الهی بودن دعوتش به آن حضرت ایمان آورد و از طریق باطن همراه موسی شد و روح و قلبش را به آن انسان الهی و دینش اتصال داد و در راه رشد و تکامل معنوی قرار گرفت ولی ایمانش را از فرعون و درباریان پنهان می داشت تا به عنوان مرید و یار موسی علیه السلام شناخته نشود و از این راه - که راه قویم و متین تقیه است - بتواند به موسی علیه السلام خدمت کند و جان او و برادرش هارون را از خطر کشته شدن به دست فرعونیان حفظ نماید.

او انسانی بود هوشیار، دقیق، موقع شناس، و از نظر منطق بسیار نیرومند و پر قدرت که در حساس ترین لحظات به یاری موسی علیه السلام برخاست و او را از توطئه های خطرناک فرعونیان - چنانکه در آیات سوره مؤمن بیان شده «2» - نجات داد.

(1) - مؤمن (40): 28.

(2) - «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ* يَأْقُومُ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ* وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَأْقُومُ إِنَّ أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ* مِثْلَ دَاوُدَ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ* وَيَأْقُومُ إِنَّ أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ* يَوْمَ تُنْزَلُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ* وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ* الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» [سوره مؤمن (40): 28 - 35].

«و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خدا است؟ و بی تردید از سوی پروردگارتان برای شما دلایل روشنی آورده است، و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست، و اگر راستگو باشد برخی از عذاب هایی که به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید؛ زیرا خدا کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگوست، هدایت نمی کند.* ای قوم من! امروز فرمانروایی و حکومت برای شماست که در این سرزمین پیروز هستید، ولی اگر عذاب خدا به سوی ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد داد؟ فرعون گفت: من جز آنچه را [صواب] می بینم [و به آن یقین دارم و آن انکار موسی و کشتن او و تقویت حکومت من است] به شما ارائه نمی کنم، و شما را جز به راه راست هدایت نمی کنم.* و آن مرد مؤمن گفت: ای قوم من! بی تردید من بر شما از روزی مانند روز [عذاب] گروه ها [پی که پیامبران را تکذیب کردند] می ترسم* چون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بودند؛ و خدا ستمی بر بندگان نمی خواهد [این بندگان اند که بر خود ستم روا می دارند].* و ای قوم من! بی تردید من از روزی که مردم یکدیگر را [برای نجات خود از عذاب] ندا می دهند بر شما می ترسم؛* روزی که [به علت شدت عذاب] پشت کنان از این سو به آن سو فرار می کنید [ولی از هر سو که می روید، برگردانده می شوید و] شما را [در برابر عذاب خدا] هیچ نگه دارنده ای نیست؛ و هر که را خدا [به سبب کبر و عنادش] گمراه کند، او را هیچ هدایت کننده ای نخواهد بود. بی تردید یوسف پیش از این دلایل روشنی برای شما آورد، ولی شما همواره نسبت به آنچه که آورده بود در تردید بودید،

تا زمانی که از دنیا رفت، [پس از مرگ او] گفتید: خدا هرگز بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد، این گونه خدا هر اسراف کار تردید کننده‌ای را گمراه می‌کند.* کسانی که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برای آنان آمده باشد، مجادله و ستیزه می‌کنند [این عمل زشتشان] نزد خدا و نزد اهل ایمان مایه دشمنی بزرگ است؛ این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگویی، مُهر [تیره‌بختی] می‌نهد.

معاشرت، ص: 128

نقش مؤثری که موسی و هارون علیهما السلام را در باطنش به عنوان بهترین دوست و برترین دلسوز انتخاب کرد، در تاریخ موسی علیه السلام و بنی اسرائیل نقشی بسیار مؤثر و سودمند بود.

معاشرت، ص: 129

آسیه همسر فرعون

او با عقل و درایت و بصیرت و بینشش، بر حق بودن موسی علیه السلام و فرهنگ پاکش را یافت و از جان و دل به موسی علیه السلام ایمان آورد و او را به عنوان دلسوزترین راهنما در زندگی خود انتخاب کرد و با صبر و استقامت و پایداری و استواری در راه حق و تحمل انواع شکنجه‌ها از دست ظالمان به مقامات عالی انسانی و ملکوتی رسید.

او با آراسته شدن به باورهای صحیح و روی آوردن به اعمال صالحه و زینت یافتن به اخلاق حسنه، آن هم در درباری که کفر و شرك و زور و ستم و ریا و تزویر بر آن حاکم بود، روی زن را در تاریخ بشریت سپید و به همجنسان خود آبرو داد و خویش را تا قیامت برای آنان، حجت خدا و دلیلی به سوی صراط مستقیم قرار داد و راه هرگونه عذری را بر اهل فساد و فسق و فجور بست.

فرعون هنگامی که از ایمان آوردن او به موسی علیه السلام آگاه شد، وی را ابتدا به پرداخت ثروت فراوان و ساختن خانه‌ای گران، همراه با وسائلی کم نظیر، تطمیع کرد تا به این وسیله دست از حق بردارد و به انکار موسی علیه السلام برخیزد تا دیگران او را الگوی در ایمان به موسی علیه السلام قرار ندهند.

آسیه پاسخ فرعون گفت: مرا به ثروت و زینت آلات و خانه تو نیازی نیست، آنچه را خدای من و معبود و محبوب من با اعتمادی که به وعده‌هایش دارم - که از طریق موسی و تورات که هر دو صادق و مصدّق هستند در بهشت آخرت به من می‌دهد - از آنچه تو می‌خواهی برای من

معاشرت، ص: 130

هزینه کنی بهتر است.

فرعون سپس او را به شکنجه‌های سخت و عذاب‌های شدید و بازپس گرفتن مقامات درباری تهدید کرد، او در پاسخ تهدیدات فرعون گفت:

من از این امور باکی ندارم و برای حفظ دینم به تحمل همه شکنجه‌ها تن در می‌دهم و بی‌تردید از دین خدا بر نمی‌گردم و به انکار موسی که نجات دهنده انسان در دنیا و آخرت و بهترین دلسوز بندگان خداست بر نمی‌خیزم.

فرعون - آن متکبر مغرور و طاغی یاغی - دستور داد تا دست و پای آن چهره ملکوتی را با میخ‌های آهنین بر زمین بکوبند و در حال تشنگی و گرسنگی او را به شکنجه‌های سخت بیازارند و سنگی سنگین به رویش بیندازند تا همه استخوانهایش در هم بشکند.

آسیه زیر آن شکنجه‌های سخت به موسی عرضه داشت: ای کلیم خدا! دوست ایمانی خود را در این بلا مشاهده می‌کنی؟ موسی گفت:

فرشتگان آسمان به نظاره‌ات آمده‌اند در این موقعیت به پیشگاه حق دعا کن «1».

آسیه به دستور موسی دعا کرد و پس از چند لحظه روح پاك و روان قدسی او در جوار رحمت و قرب حق جای گرفت و برای ابد با منتعم شدن به نعمت‌های حضرت معبود آسوده خاطر شد.

برای این که به ارزش کار این زن - که دشمنان را از فضای حیات خود طرد کرد و با بکار گرفتن عقلش موسی را به عنوان ولی و مرشد و دوست

معاشرت، ص: 131

حقیقی خود انتخاب کرد- بی ببریم به آیه زیر که حاوی نکات بسیار مهم است توجه کنید.

[وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ بَخِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ بَخِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ] «1».

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

پروردگارا! برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

در شب قدر که ارزشش برای احیا و عبادت از هزار ماه بالاتر است، میلیون‌ها نفر با اشک چشم و با حال انابه و توبه، قرآن بر سر می‌گذارند و خدا را برای اینکه آنان را به پیشگاه رحمتش بپذیرد و از عذاب رهایی دهد اینچنین سوگند می‌دهند:

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَبِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَبِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِيهِ» «2».

خدایا! به حق این قرآن و به حق کسی که با آن او را فرستادی و به حق هر مؤمنی که او را در قرآن ستوده‌ای.

از جمله کسانی که در قرآن مورد ستایش حق قرار گرفته‌اند، آسیه همسر فرعون است.

راستی مقام این زن چه مقام بزرگ و با عظمتی است که میلیون‌ها نفر خدا را به حق او سوگند می‌دهند که آنان را در شب قدر به دربار لطفش بپذیرد!!

(1) - تحریم (66): 11.

(2) - الإقبال: 187، ذکر دعاء آخر للمصحف الشريف؛ بحار الأنوار: 146 / 95.

معاشرت، ص: 132

حبیب نجار

او انسانی وارسته و با کرامت بود که بر اثر انتخاب سه پیامبر به مرشدی و دوستی و با توجه به این معنا که در جهان هستی دلسوزتر و مهربان‌تر از پیامبران وجود ندارد، پس باید از وجود آنان بهره معنوی گرفت، به درجاتی از رشد و مراتبی از کمال رسید که پس از نزول قرآن مورد ستایش قرآن قرار گرفت.

او در منطقه انطاکیه هنگامی که سه فرستاده خدا از سوی مردم در تنگنا و مضیقه قرار گرفتند و با لجبازی و عناد مردم روبه رو شدند و جامعه انطاکیه از پذیرش دعوت آنان امتناع ورزید، از دورترین نقطه شهر به یاری پیامبران و نصرت فرستادگان خدا شتافت و با مهربانی و دلسوزی به مردم گفت:

«ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که از شما در برابر زحمات طاقت فرسایشان برای هدایت و نجات شما هیچ پاداشی نمی‌خواهد، مرا چه شده که خدایی که مرا آفریده و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید را نپرستم؟ آیا به جای او معبودان باطلی را پرستم که اگر خدای رحمان زبانی را برای من بخواهد، شفاعت آنان چیزی از زبان را از من برطرف نمی‌کنند و نجات نمی‌دهند، آری! اگر من پرستش معبود حق را رها کنم و دست به دامن معبودان باطل بزنم در این صورت در گمراهی آشکاری خواهم بود، بی‌تردید من به پروردگارتان که معبود

معاشرت، ص: 133

واقعی و آفریننده عالم و آدم است ایمان آوردم و شما اقرار من را به ایمان به خدا بشنوید.

مردم جاهل انطاکیه و جمعیت لجباز و معاند شهر، از گفتار محکم و استوار حبیب نجار نه این که اثر نگرفتند و به آن حقایق با ارزش گوش ندادند، بلکه در خشم و کینه نسبت به او قرار گرفتند و به جرم مؤمن بودنش و این که به یاری پیامبران شناخته به او حمله کردند و وی را به شدت کتک زده تا جایی که به دست آن تیره‌بختان شهید شد.

چون از این دنیا به عالم برزخ وارد گردید به او گفته شد:

وارد بهشت شو، هنگامی که بر سر سفره رحمت خاص حق و نعمت ویژه خداوند قرار گرفت، از روی دلسوزی و مهربانی گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند و آگاه می‌شدند به این که پروردگار مرا مورد آموزش قرار داد و در گروه مکرّمین وارد نمود «1».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و همنشین با پیامبران

وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام که از عقلی کامل و درایتی جامع

(1) - اقتباس از آیات 20- 27 سوره یس با اندکی توضیح.

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ* وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ* إِنِّي إِذَا لَفَى ضَلَالٍ مُبِينٍ* إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ* قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ».

معاشرت، ص: 134

و بصیرتی بی نظیر و هوشی فوق هوش‌ها و ذکاوتی فراتر از ذکاوت‌ها برخوردار بود، از ابتدای ورود به خیمه حیات، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در ظاهر و همه پیامبران علیهم السلام را در باطن به عنوان همراه و همراه و همنشین و دوست و بلکه برادر از جان بهتر انتخاب کرد و با انتقال همه ارزش‌های آنان به وجود مقدس خود از همه انبیا علیهم السلام برتر و در مرتبه پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار گرفت.

برتری او بر همه پیامبران علیهم السلام و مرتبه والای او پس از مرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله حقیقتی است که به راحتی می‌توان با آیات قرآن به ویژه آیه مباهله «1» و روایات فراوانی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، ثابت کرد.

مشهور است که حضرت فرموده‌اند:

«كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرّاً وَمَعَ مُحَمَّدٍ جَهْراً».

من در عالم باطن با همه پیامبران علیهم السلام همراه و همراه و در مرحله آشکار و ظاهر با محمد صلی الله علیه و آله معیت و همنشین دارم.

در نامه محبت آمیز و پر از پند و موعظه‌ای که برای فرزند با کرامتش امام حسن علیه السلام تنظیم کرده - و بر هر پدری واجب است متن آن را به فرزندانش بیاموزد و آنان را بر اساس مطالب این نامه تربیت کند - پیرامون این حقیقت که از طریق باطن و سفر عقلی چنان با گذشتگان پیوند خورده که گویی یکی از آنان است، می نویسد:

(1) - «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» [آل عمران (3): 61].

معاشرت، ص: 135

«أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي أَثَارِهِمْ حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَىٰ إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ...» (1)

پسرم! اگر چه من به اندازه مردمی که پیش از من می زیستند عمر نکرده‌ام ولی در کردارشان دقت و در اخبارشان فکر نموده‌ام و در آثارشان سیاحت کرده‌ام تا جایی که همانند یکی از آنان شده‌ام بلکه گویی به دنبال آنچه که از وضع آنان به من رسیده عمرم را با اولین و آخرینشان گذرانیده‌ام.

آری؛ آن حضرت در عالم باطن و از راه عقل و قلب و از طریق آیات قرآن و راهنمایی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله چنان با پاکان گذشته به ویژه پیامبران علیهم السلام اتصال روحی پیدا کرده بود که به قول خودش چون یکی از آنان شده بود.

در این زمینه به نظر ملکوتی و الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و ارزیابی متین آن جناب درباره حضرت امیرمؤمنان علیه السلام دقت کنید که معنویت همنشین با انسان چه می کند و انسان را تا چه درجات و مرتبه‌هایی رفعت می دهد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در میان گروهی از یارانش نشسته بود که ناگهان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سوی آن حضرت روی آورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي خُلُقِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ

معاشرت، ص: 136

فِي حِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» «1»

. کسی که می‌خواهد به آدم در اخلاقش و به نوح در حکمتش و به ابراهیم در بردباریش بنگرد، باید به علی بن ابی طالب نظر کند.

و نیز فرمود:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى يُحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» «2»

. کسی که می‌خواهد به آدم در دانشش و به نوح در فهمش و به یحیی بن زکریا در زهدش و به موسی بن عمران در سرعت و شدت عملش نظر کند، باید به علی بن ابی طالب بنگرد.

دری از آشنایی هست مفتوح

ز راه نسبت هر روح با روح

بود در راه دائم قاصد راز

میان آن دو دل کاین در بود باز

در آوردن توان الا در دل «3»

بود هر جا دری از خشت و از گل

امام حسین علیه السلام جلوه اوصاف پیامبران

وجود مبارك حضرت امام حسين عليه السلام که در آيينه 6 آن، 9 قرآن و در عرصه گاه وجود 3 مد، 9 پيامبر 5 اسلام، 9 اسلام صلى الله عليه و آله و در صفحه روشن بصيرت و بينش خود همه

(2) - روضة الواعظین: 128 / 1، شواهد التنزیل: 103 / 1، حدیث 117؛ کشف الغمة: 113 / 1؛ بحار الأنوار: 39 / 38، باب 73، حدیث 10.

(3) - وحشی بافقی، دیوان اشعار.

معاشرت، ص: 137

پیامبران علیهم السلام را با ارزش‌های وجودی آنان می‌دید، سراپا عاشق آنان شد و در دنیای باطنش همراه و همراز آنان گشت و از ارزش‌های وجود آنان به شدت رنگ گرفت تا جایی که وارث آنان شد.

هنگامی که می‌گوییم حسین علیه السلام وارث پیامبران علیهم السلام است، به این معنا نیست که آن حضرت از آن بزرگواران ارث مادی برده است، بلکه به این معناست که آن جلوه‌گاه حقیقت، همه ارزش‌های الهی و معنوی آنان را به ارث برده است.

پیامبران الهی علیهم السلام گرچه هر يك به شغلی از مشاغل دنیایی برای امرار معاش مشغول بودند ولی در زندگی مادی خود در خوراك، پوشاك و مسكن به بهترین صورت قناعت ورزیدند و زهد پیشه کردند و اضافه درآمد خود را در زمان حیاتشان در راه خدا هزینه نمودند و پس از مرگشان جز ارثی اندك از مال دنیا که قابل توجه نبود از آنان باقی نماند.

پربرترین و سنگین‌ترین ارثی که از پیامبران علیهم السلام برای پس از خودشان باقی ماند ارزش‌های الهی و انسانی و فرهنگ ثمربخش و پاکشان بود که هر انسانی با نشان دادن لیاقت و شایستگی و از طریق حسب و نسب معنوی می‌توانست از آن بزرگواران ارث ببرد و در میان همه، سهم ارث‌بری امام حسین علیه السلام به خاطر بستگی روحی به آنان، سهم فوق العاده‌ای بود.

امام علیه السلام از حضرت آدم علیه السلام مقام خلافت، مقام علم همه اسماء، مقام هدایت و مقام کرامت را به ارث برد و از حضرت نوح علیه السلام مقام تبلیغ و صبر و استقامت و دلسوزی و مهرورزی به بندگان خدا و از حضرت ابراهیم علیه السلام مقام دوستی و دعا و تسلیم و امامت و از حضرت موسی علیه السلام

معاشرت، ص: 138

مقام پایداری و مبارزه سخت بر ضد ستمگران و از حضرت عیسی علیه السلام مقام معنوی و باطنی و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همه ارزش‌های الهی و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام همه حقایق را به میراث برد و از طریق این ارث‌بری و همنشینی باطنی به جایی رسید که در زیارت وارث به آن حضرت خطاب می‌شود:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهَادِي الْمُهْدِي» «1»

. گواهی می‌دهم که تو یقیناً پیشوا، نیکوکار، اهل رضایت از حق، و پاک و پاکیزه، هدایت‌کننده، هدایت شده‌ای.

(1) - تهذیب الأحکام: 6/ 113، حدیث 17؛ مفاتیح الجنان، زیارت وارث.

معاشرت، ص: 141

همنشینان قرآن

قرآن کریم، رزق معنوی

وجود مبارك حضرت حق که به خاطر رحمانیت و رحمیتش به همه مخلوقات به ویژه به انسان عشق و علاقه و مهر و محبت دارد و عشق و علاقه‌اش اقتضا نموده که علاوه بر تأمین رزق مادی انسان، رزق معنوی او را نیز تأمین نماید و به عبارت دیگر به همه نیازهای باطنی او در جهت آبادی دنیا و آخرتش پاسخ گوید، نهایت عشق و محبتش را در این زمینه با نزول قرآن مجید که منبع تأمین خیر دنیا و آخرت انسان است ابراز داشته است.

به فرموده امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرآن کریم بیان‌گر دو برنامه است:

یکی روشن‌کننده هر خیر و نیکی و دیگر توضیح‌دهنده هر شر و بدی است و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است «1».

قرآن، قانون اساسی حیات انسان تا روز قیامت است و از نظر هدایت، کامل ترین و جامع ترین کتابی است که تا کنون چشم هستی و دیده آفرینش آن را دیده است.

و از آنجا که دوستی و معاشرت چه در جهت مثبت و صحیح اش

(1) - نهج البلاغة: 242، خطبه 167.

معاشرت، ص: 142

و چه در جهت منفی و نادرستش، بیشترین و سنگین ترین تأثیر را در فضای حیات انسان به جای می گذارد؛ بخشی از هدایت قرآن به این مسأله بسیار مهم اختصاص داده شده است.

بهره‌مندی از خیر دنیا و آخرت

اگر انسان به کتاب خدا به عنوان نسخه درمان کننده نظر کند و آن را در همه شؤون حیات خویش به کار گیرد، یقیناً فضای حیات و عرصه زندگی اش از همه خوبی ها پر می شود و از همه شرور و آفات پاک می ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَاباً هَادِياً بَيِّنَ فِيهِ الْحَيَّرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَاصْدِفُوا عَنْ سَمِّ الشَّرِّ تَقْصِدُوا» «1».

بی تردید خدای بزرگ کتاب با عظمتی را نازل کرد که خیر و شر را در آن تبیین فرمود، پس راه خیر را با قدرت بدن و جان و قلب انتخاب کنید تا به رشد و کمال برسید و از جانب شر با همه وجود روی برگردانید تا به اعتدال و میانه روی برسید.

صحیح برخورد کردن با قرآن، انسان را در همه زمینه های زندگی به کمال لازم می رساند و او را از خیر دنیا و آخرت بهره مند می سازد و سلامت مادی و معنوی او را تأمین می نماید و به رضایت خدا و بهشت و رضوان می رساند و آدمی را چون خود قرآن به ارزش های ملکوتی

(1) - نهج البلاغة: 242، خطبه 167؛ بحار الأنوار: 40 / 32، باب 1، حدیث 26.

معاشرت، ص: 143

آراسته می کند و از وجود وی منبعی پر برکت و شجره‌ای پر ثمر به وجود می آورد.

سه گروه قاری قرآن

امام باقر علیه السلام مردم را در رابطه با قرآن به سه گروه تقسیم می کند که دو گروه آنان را مردود می شمارد و يك گروه دیگر را به حقیقت اهل قرآن معرفی می نماید.

آن حضرت می فرماید:

«قُرَّاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَاسْتَدَرَّ بِهِ الْمُلُوكَ وَاسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ، وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ، وَضَيَّعَ خُدُودَهُ وَأَقَامَهُ الْفَدْحَ فَلَا كَثَرَ اللَّهُ هَوْلًا مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ، وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَائِ قَلْبِهِ، فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ، وَأَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ وَقَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ وَتَخَافُ بِهِ عَنْ فَرَّاشِهِ فَيَأْوِلُكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ وَيَأْوِلُكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَأْوِلُكَ يُنَزِّلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ فَوَاللَّهِ هَؤُلَاءِ فِي قُرَّاءِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكَبِيرَةِ الْأَحْمَرِ»
«1».

قاریان قرآن سه نفرند: یکی مردی است که قرآن می خواند ولی قرآن را به عنوان کالا، برای پر کردن جیب خود انتخاب می کند و به وسیله قرآن از سران دولت ها آنچه بخواهد می دوشد و به سبب کتاب خدا بر مردم بزرگی و گردن فرازی می کند.

(1) - الکافی: 627 / 2، باب النوادر، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 182 / 6، باب 8، حدیث 7678.

معاشرت، ص: 144

و دیگر مردی است که قرآن می‌خواند، حروفش را حفظ می‌کند و حدودش را ضایع می‌نماید و آن را چون تیر بدون کمان بر پا می‌دارد [به حلال و حرام و واجبات و برنامه‌های آن مطلقاً عمل نمی‌کند] خدا مانند اینان را بر حاملان قرآن نیفزاید. و مردی است که قرآن می‌خواند، پس داروی قرآن را برای درمان بیماری‌های روحی بر قلب می‌گذارد و به وسیله قرآن شبش را برای عبادت بیدار می‌ماند و روزش را به روزه سپری می‌کند، و در سایه قرآن در مساجد به عبادت می‌پردازد و از رختخواب استراحت، کناره می‌گیرد، پس به خاطر اینان است که خدای عزیز و جبار بلا را از مردم دفع می‌کند و از برکت اینان است که خدا از دشمنان انتقام می‌گیرد و برای اینان است که خدا از آسمان باران نازل می‌کند، به خدا سوگند اینان در قاریان قرآن از کبریت احمر کمیاب‌ترند.

آری؛ قاریان حقیقی قرآن ابتدا قلب خود را با آیات کتاب خدا عیارگیری می‌کنند چون از طریق معرفت به آیات، به بیماری‌های قلبی خود از قبیل حسد، حرص، کینه، بخل، طمع، ریا و... آگاه شوند، به وسیله توجه به آیات و یاد خدا و قیامت با کمک آیات و نهایتاً با بکار گرفتن آیات و به فرموده امام باقر علیه السلام با گذاردن داروی قرآن بر قلبشان، قلب را از بیماری‌های مربوط به آن درمان می‌کنند، و آن را افق طلوع توحید و یقین به آخرت نموده و با زدودن رذائل، آن را جایگاه حسنات می‌نماید. هنگامی که قلب به این صورت درمان شود، شب انسان شب مردان خدا گردد،

معاشرت، ص: 145

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست»¹

شب مردان خدا روز جهان‌افروز است

شب مردان خدا شب راز و نیاز، شب مناجات، شب استغفار، شب اندیشه و تفکر در آفرینش جهان، شب مطالعه و قرائت قرآن و به صورت ناشناس هنگام یاری رساندن به آبرومندان و تهیدستان و محتاجان است. پس از درمان قلب، روز انسان، روز رفتن دنبال معیشت حلال، روز حل مشکلات مردم، روز روزه‌داری و روز زیارت اولیای خدا می‌گردد.

پس از نورانیت قلب از برکت اتصال به قرآن، مساجد به وسیله انسان آباد شده و تبدیل به کلاس درس و تبلیغ معارف حقه و حوزه جاذبه برای اجتماع مردم و به ویژه جوانان می‌شود.

پس از آن که قلب به وسیله قرآن حرم خدا می شود، بستر استراحت از انسان خالی می گردد و آدمی عاشقانه در مسیر عبادت و خدمت به خلق قرار گرفته، از ساعات و لحظات عمرش برای کسب رضایت حق بهره می گیرد و به قله ای از ارزش و برکت و خیر و منفعت می رسد که خدا شر دشمنان را به وسیله او از سر ملت اسلام دفع می کند و بلاها را بخاطر او از جامعه برمی گرداند و از آسمان برای آبادی دنیای مردم باران نازل می کند.

انسان با توجه به آیات قرآن و معرفت به حقایق و دقایق و اشارات و لطائف آن، برای تقویت عقل و جان و روح و روان و تأمین حیات

(1) - سعدی شیرازی،، مواعظ.

معاشرت، ص: 146

معنوی و دفع زیانهای احتمالی، سر از پا نشناخته در عالم باطن به دنبال انبیا علیهم السلام و امامان علیهم السلام می رود و در عالم ظاهر دست به دامن اولیای خدا زده، به رفاقت و همنشینی با آنان برمی خیزد و در این زمینه همه وجود خود را از چشمه معنوی وجود آن چهره های ملکوتی سیراب می نماید و به تدریج با تکیه بر ایمان به خدا و یقین به قیامت و عمل به فرائض بیان شده در قرآن و نفَس همنشینان بصیر و اهل الله، در راه اسلام و ایمان و عبادت و خدمت چون کوه راسخ، استوار و پا برجای می شود و از هجوم همه فتنه ها و خطر فرهنگ شیاطین در حریم امن و امان قرار می گیرد، چنانکه در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که:

«كُنْتُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُكَ الْعَوَاصِفُ» «1».

تو مانند کوه پابرجایی که بادهای تند و طوفانها تو را از جای در نمی برد.

(1) - المناقب: 347 / 2 فیما ظهر بعد وفاته، این عبارت با کمی تغییر در مصادر دیگر از جمله الکافی: 1 / 454، باب مولد امیرالمؤمنین حدیث 4؛ الفقیه: 2 / 592، حدیث 3199؛ کمال الدین: 2 / 387، حدیث 3 و... آمده است.

معاشرت، ص: 147

برنامه‌های انسان ساز قرآن

قرآن مجید برای هدایت انسان‌ها به سوی صراط مستقیم نازل شده است و دربردارنده تمام برنامه‌هایی است که با فطرت و طبیعت انسان هماهنگ است و عمل به آن برنامه‌ها سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین و تأمین می‌کند.

قرآن مجید با رعایت سه مقدمه: 1- انسان در زندگی خود هدفی دارد (سعادت زندگی) که باید در راه به دست آوردن آن در طول زندگی تلاش و کوشش نماید 2- این فعالیت بدون برنامه نتیجه‌بخش نخواهد بود. 3- این برنامه را نیز باید از کتاب فطرت و آفرینش خواند و به عبارت دیگر از تعلیم الهی فراگرفت، شالوده برنامه زندگی انسان را به این صورت ریخت:

اساس برنامه خود را خدانشناسی قرار داد و اعتقاد به یگانگی خدا را اولین اساس دین شناخت و پس از شناسانیدن خدا، معادشناسی - اعتقاد به روز رستاخیز که در آن پاداش و کیفر کردار نیک و بد انسان داده خواهد شد - را از آن نتیجه گرفت و اصل دیگر قرار داد و پس از آن پیامبرشناسی را از معادشناسی نتیجه گرفت زیرا پاداش اعمال نیک و بد بدون ابلاغ قبلی - که از طریق وحی و نبوت انجام می‌پذیرد - صورت نمی‌بندد و آن را نیز اصل دیگر قرار داد. بر این اساس اعتقاد به

معاشرت، ص: 148

یگانگی خدا و اعتقاد به نبوت و اعتقاد به معاد را اصول دین اسلام شمرد.

پس از آن در مرتبه تالی، اصول اخلاق پسندیده و صفات حسنه مناسب اصول سه گانه را که يك انسان واقع بین با ایمان باید واجد آنها و متصف به آنها باشد؛ بیان نمود.

پس از آن قوانین عملی که در حقیقت حافظ سعادت حقیقی و زاینده و پرورش دهنده اخلاق پسندیده و بالاتر از آن عامل رشد و ترقی اعتقادات حقّه و اصول اولیه می‌باشند، را تأسیس و بیان داشت.

زیرا هرگز قابل قبول نیست کسی که در مسائل جنسی یا در دزدی و خیانت و اختلاس مال و برداشتن کلاه مردم هیچ‌گونه بند و باری ندارد، صفت عفت نفس داشته باشد یا کسی که شیفته جمع‌آوری مال است و مطالبات مردم و

حقوق واجبه مالی را نمی‌دهد، با صفت سخاوت متصف شود یا کسی که به عبادت خدا نمی‌پردازد و هفته و ماهی به یاد خدا نمی‌افتد واجد ایمان به خدا و روز رستاخیز و دارای سمت بندگی باشد.

خلاصه قرآن مجید به ریشه‌های اصلی اسلام - که سه بخش کلی را تشکیل می‌دهد - مشتمل است، به این ترتیب:

1- اصول عقاید اسلامی که نوعی از آن اصول سه‌گانه دین است یعنی توحید و نبوت و معاد و نوعی عقاید متفرع بر آنها است مانند لوح و قلم و قضا و قدر و ملائکه و عرش و کرسی و خلقت آسمان و زمین و نظائر آنها.

2- اخلاق پسندیده.

3- احکام شرعیه و قوانین عملی که قرآن کریم کلیات آنها را بیان

معاشرت، ص: 149

فرموده و تفصیل و جزئیات آنها را به بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واکذار نموده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز - به موجب حدیث ثقلین که همه فرق اسلامی به نحو تواتر نقل نموده‌اند - بیان اهل بیت علیهم السلام خود راقائم مقام و جایگزین بیان خود قرار داده است «1».

با پیمودن راه قرآن که راه فطرت و طبیعت است سعادت آدمی تأمین می‌شود و انحراف از قرآن و به عبارت دیگر انحراف از صراط مستقیم حق نه این که تمدنی را به معنای حقیقی به وجود نمی‌آورد بلکه فضایی می‌سازد که در آن فضا وحشی‌گری و ظلم و ستم و پامال شدن حقوق انسان‌ها به اوج نهایی می‌رسد و فریاد ستم‌دیدگان به جایی و به کسی نمی‌رسد.

تمدن حقیقی و تمدن دروغین

تمدن دو جنبه دارد: جنبه مادی و جنبه روحی؛

جنبه مادی، همان نیروی حسی و تمام آن چیزهایی است که از حس پیروی می‌کند و یا آن را مدد می‌رساند همانند اختراعات و اکتشافات از نیروی بخار و برق و اتم گرفته تا اتومبیل و هواپیما و فضاپیما و کشتی و زیردریایی، بدیهی است که همه این نیروها مادی هستند و همچنین آنچه برای آسایش زندگی روزانه مردم پدید آمده، نظیر ماشین‌های خودکار

حتی وسائلی که برای رسیدن به این هدف به کار می‌گیریم مانند علوم ریاضی و طبیعی، در شمار نیروهای مادی هستند زیرا نتیجه آنها

(1) - قرآن در اسلام: 9.

معاشرت، ص: 150

برای زندگی انسان همین اختراعات و اکتشافاتی است که آسایش و رفاه مادی آدمی را فراهم می‌آورند حتی آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌هایی که بدین منظور تعلیم می‌دهند همه از نیروهای مادی تمدن به شمار می‌آیند.

اما جنبه روحی یا نیروی معنوی تمدن، عبارت از هدف‌های شریف انسانی و اخلاقی و کوشش در راه رسیدن به آنهاست.

کوشش برای بهبود روابط انسان‌ها و بالا بردن شعور اجتماعی و افزایش آگاهی افراد از نظر سیاسی و عادت دادن انسان‌ها به این که در راه فضیلت و مصلحت انسان‌ها گام بردارند و درباره نیکی و زیبایی بیندیشند و آرمان‌هایی برای رستگاری آدمیان داشته باشند و دل‌هایشان به مهر هم‌نوع بتپد و همچنین وضع قانون‌هایی برای تعلیم و تربیت صحیح مردم و پدید آوردن بنیادهایی برای تغذیه روح انسان‌ها و در راه نیکی به انسان‌ها همه و همه جنبه روحی تمدن و از نیروهای معنوی آن است.

هیچ تمدنی را تمدن راقی و حقیقی نمی‌نامند مگر آن که دارای هر دو جنبه باشد و این دو جنبه در آن به شکل متعادل و متوازی پدید آید.

تمدن روزگار

اینک در پرتو این اجمال نگاهی به تمدن این روزگار - که در همه جوانب و خصوصیات منحرف از حق و از صراط مستقیم است - بیفکنیم که از این قرار آیا تمدنی که می‌گویند از آن برخوردار شده‌ایم تمدن صالحی است یا فاسد، تمدن راقی است یا راکد، پایه امید انسان است یا

معاشرت، ص: 151

مایه ناامیدی انسان؟

تمدن امروز از لحاظ نیروی مادی به پیروزی بی نظیری رسیده ولی از نظر نیروی روحی شکست سختی خورده و به پستی‌هایی که کم‌تر انتظار می‌رفت گراییده است.

آنان که زرق و برق ظاهر وزیب و زیور صورت و آسایش مادی و تن‌آسایی را خوش می‌دارند، برای تمدن مادی امروز آن قدر کف زده‌اند و آن قدر هورا کشیده‌اند که صدایشان گرفته و دست‌هایشان از کار افتاده است! ولی آنان که در انسان تعالی روح او را می‌طلبند و زیبایی صورت را بدون زیبایی سیرت نمی‌خواهند و همراه در پی رستگاری روان آدمی‌اند، از تمدن امروز ناامید شده‌اند و گروهی یکسره دل از این تمدن برکنده در جهان رؤیاهای خود سیر می‌کنند و مدینه فاضله را در خواب و خیال مجسم می‌سازند و جز در خواب و خیال نمی‌دانند.

هواپیماها پهنه آسمان را تسخیر کرده‌اند، فضاپیماها انسان را به کره ماه رسانده‌اند و رسیدن به بعضی از سیاره‌ها را در نوبت گذارده‌اند، زیر دریایی‌ها به اعماق اقیانوس‌ها می‌روند، نیروی برق و اتم آنچه را که نشدنی بود شدنی کرده است، با فشار بر يك تكمه، روشنایی و گرما و سرما و خوراك و پوشاك و آب و هوا و آنچه برای زندگی مادی بخواهی حاضر است، با وسائل عجیب و غریب از این سوی جهان با آن سوی جهان ارتباط گفتاری و تصویری برقرار می‌شود.

شمارش این اختراعات و اکتشافات تمدن امروز کار دشواری است، تو گویی که جهان همه رازهای خود را از آغاز آفرینش در سینه نگه

معاشرت، ص: 152

داشته بود تا امروز همه آن‌ها را به مردان مخترع و مکتشف تمدن حاضر باز گوید، تو گویی که در این روزگار، طبیعت در صدد تصفیه حساب اسرار خود برآمده است.

ولی فریب این ظواهر را نباید خورد، يك ضرب المثل تازی می‌گوید: «خانه و آرایش آن فریبت ندهد، آن که در آن ساکن است آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود» به مکان نگاه کن به ساکنان نظر کن تا ببینی که مشکل بیکاران، بحران جوانان، افزایش روزانه ساکنان تیمارستان‌ها، مردم ناامید و بی‌خانمان، جنگ‌های خونی و ننگین در گوشه و کنار جهان به ویژه در آسیا و افریقا و امریکای لاتین، زور و فشار و تجاوز و تعدی از هر گونه و به هر بهانه، مسلح بودن دولت‌ها به انواع سلاح‌های مخرب و کشتار جمعی، فریب‌ها، دروغ‌ها، دزدی‌ها، راهزنی‌های زمینی و هوایی و دریایی، فسادهای اخلاقی و

رسوایی‌های جنسی و از این گونه ناروایی‌ها و کج روی‌ها و تباهی‌ها همه و همه در این خانه زیبا، در این کاخ با شکوه تمدن امروز رخ می‌دهد!

در این قصر مجلل آدم‌های خوشبخت کجا هستند؟ این کشتی زیبای پر از بار و بنه و آکنده از توشه سفر به کدام کرانه امن و امان خواهد رسید؟

برتولد برشت در یکی از کتاب‌های خود می‌نویسد:

«در جامعه‌ای که پول در آن فرمان رواست و به دست آوردن پول جز از راه بدی میسر نیست نیکی دروغ می‌شود!!».

توماس مان در مقدمه کتاب «آخرین نامه‌های شهیدان» نوشته است:

معاشرت، ص: 153

«در جهانی که به يك سیر قهقرايي خطرناك افتاده و در آن كينه خرافي با وحشت عمومي دست به دست هم داده، در جهانی که نارسایی فرهنگی و اخلاقی آن، سرنوشت بشریت را به دست سلاح‌های مخرب که سرعتی کراهت‌آور دارند سپرده است، سلاح‌هایی که انبار شده‌اند تا اگر لازم باشد جهان را به ویرانه‌ای تبدیل کنند - چه تهدید سفاهت‌آمیزی! - که پیرامونش را ابرهای مسموم فراگرفته است، کاهش سطح فرهنگ، مثله شدن آموزش، بی‌رگی و بی‌غیرتی در پذیرفتن امور سراسر فریب و تزویر يك دادگستری سیاسی، جنت مکانی‌ها، سودپرستی کور، از میان رفتن وفاداری و ایمان که از دو جنگ جهانی تراویده یا دست کم بر اثر دو جنگ رونق گرفته است؛ در برابر جنگ جهانی سوم که نیستی بشری و زندگی او را به دنبال خواهد داشت حفاظی بس نارساست».

هومان لومر در کتاب «راه‌ها و آینده بی‌نوابی» می‌گوید:

«هرقدر دستگاه‌ها و وسیله‌ها بیشتر خودکار می‌شوند و هر قدر توفیق در زمینه علم و تکنیک بیشتر به دست می‌آید، پیوسته بر تعداد مناطق فقیرنشین و بر ارقام ساکنان این مناطق افزوده می‌گردد».

سنکا فیلسوف رومی می‌گوید:

«فقیر آن نیست که کم دارد بلکه آن است که بیشتر می‌طلبد».

معاشرت، ص: 154

راز همه این تیره روزی‌ها در طغیان جانب مادی تمدن بر جانب روحی آن از این رو تمدن امروز نتوانسته است آدمی را به دیده اعتبار بنگرد و هر چند فاصله‌ها را کوتاه کرده و جدایی‌ها را از میان برداشته و جهان بزرگ را در واقع کوچک ساخته و همه جهانیان را ساکنان یک خانه کرده است ولی نتوانسته فاصله روانی میان مردمان را و دوری روح‌ها را و جدایی دل‌ها را از میان بردارد، مکان‌ها را به هم نزدیک ساخته ولی ساکنان آن را از هم دور ساخته است، در علوم جغرافی پیشرفت کرده است ولی در علم اجتماعی و انسان‌شناختی و انسان‌سازی به جایی نرسیده است.

کوه‌ها، دشت‌ها و اعماق زمین و فضا و دریا را کشف کرده و حتی به دل ذره نیز راه یافته ولی قلب انسان را نتوانسته تسخیر کند و به دل آدمیان راه نیافته است، از نظر جغرافیایی به وحدت انسان کمک کرده ولی از نظر اجتماعی به تفرقه میان آدمیان کوشیده است، تمدن امروز بسیار شگرف، شگفت و تواناست ولی بسیار ناآگاه، نابینا و ناشکیباست.

تمدن امروز پرسیده است که چگونه زندگی می‌کنیم و چگونگی زندگی را بهبود بخشیده، ولی نپرسیده است که برای چه زندگی می‌کنیم و برای چه باید زندگی کنیم و هدف زندگی چیست؟

تمدن امروز در پاسخ دادن به این پرسش‌ها خاموش است، البته علم می‌تواند چگونگی زندگی را بهبود بخشد ولی نمی‌تواند هدف زندگی را تعیین کند، علم، مددی برای چندی زندگی است ولی راهنمای چونی آن نیست.

تمدن جدید اندیشه «ناسیونالیزم» را نیرو بخشید ولی همین اندیشه

معاشرت، ص: 155

به صورت افراطی آن، وبال گردن جهان شد و بدبختی‌ها به بار آورد. در روزگاران گذشته خانواده را وحدتی بود، آنگاه نوبت قبیله رسید و سپس هنگام شهر و شهریگری شد، پس از آن در پی دیانت واحد و به عبارت دیگر ملیت رفتیم و در تمدن جدید ملت را در نظر گرفتیم ولی در همه این راه‌ها و رفتارها روی روزی را ندیدیم، با این وضع جهان از این ملال رهایی نخواهد یافت مگر آن که تمدنی پدید آید که انسانیت را وحدت اصلی و هدف اساسی و کمال مطلوب خود بداند.

اهل تمدن امروز اخلاق را هم به ملاحظات مادی رعایت می‌کنند، برنامه‌های تعلیم و تربیت را یا بر اساس تعصب وطن‌پرستی و یا به خاطر دست‌یابی به شغل‌ها و کارهایی که پول بیشتر در می‌آورد تهیه و تنظیم می‌کنند.

اموال دولت‌های جهان غالباً یا صرف اغراض جنگی و یا هوا و هوس‌های سرشته‌داران امور می‌شود، کارخانه‌های بزرگ و ماشین‌های غول آسا سبب شده‌اند که دارندگان‌شان به انسان همانگونه بنگرند که به پیچ و مهره کوچک و ناچیزی در آن دستگاه‌های بزرگ مملوک خود می‌نگرند! بدینگونه ماده و ماده‌پرستی همه اندیشه دست اندرکاران تمدن امروز را که اقتصاددانان و عالمان و سیاستمداران باشند فرا گرفته است.

در این گیر و دار اگر کسی برای اصلاحات روحی یا اصلاحات اخلاقی دم زند تو گویی نغمه ناسازی سر داده یا سخن یاهوای گفته و اندیشه کهنه‌ای عرضه داشته است، آش زندگی تا جایی شور شده که یکی از سرآشپزان تمدن یعنی رئیس سازمان ملل متحد در زمان اوج

معاشرت، ص: 156

بحران خاورمیانه عربی نومیدانه در سازمان ملل گفت:

«هیچ‌گاه در تاریخ بشر اخلاق سیاسی و اخلاق بشری به طور کلی تا این حد سقوط نکرده بوده است،

آیا پس از آن برای جلوگیری از این سقوط غم‌انگیز و یا جبران آن، چه کرده‌اند؟ چه اقدامی به عمل آورده‌اند؟ آیا این سخن از چنان مقام رسمی جهانی، اعلام ورشکستگی معنوی تمدن امروزی نیست؟!

تمدن امروز در ستایش مقام عقل و در سنجش بهای آن، راه افراط پوییده است. پایه‌گذاران این تمدن با شیفتگی نابخردانه‌ای، تنها عقل را بنیان شایسته زندگی شمرده‌اند.

نتیجه ستایش عقل، پیشرفت شگرف دانش و پیدایش افزارهای شگفت‌انگیزی است که آدمی را تا اوج آسمان‌ها فرا برده است ولی دریغ که پس از این سیر عجیب، تازه به این حقیقت دست یافته‌اند که تنها عقل و فرزندش علم و آنچه دانش ببار آورده؛ راه خوشبختی و رستگاری آدمی نبوده و نیست. این عیب اگر بتوانیم آن را عیب بنامیم از ارسطو و تعالیم او سرچشمه گرفت که تنها عقل را داور کل می‌دانست» ¹.

قرن نوزدهم با تحولات بزرگ اقتصادی و قرن بیستم با تحولات بزرگ اجتماعی رفته رفته به آدمی فهماند که این تمدن - تمدنی که تنها بر پایه

معشرت، ص: 157

عقل و علم بنیان نهاده شده است - چیزی کم دارد و این نقصان است که موجب طغیان‌ها می‌شود و این کمبود است که نسل امروز را منکر بود و نبود ساخته است. نقصان این تمدن و کمبود آن چیست؟ همان جنبه روحی که در آغاز این مقاله به آن اشارت رفت. بدیهی است که منکر مزیت علم نمی‌توان شد ولی علم به تنهایی کافی نیست «1».

نیاز انسان به وحی

اینجاست که نیاز بشر برای برپاکردن زندگی درست و صحیح و فضایی که در آن حقوق همه رعایت شود و روانی که همه امیال و غرائزش تعدیل گردد، به وحی به شدت احساس می‌گردد.

وحی ما فوق قدرت عقل و با چشم و بصیرتی ما فوق علم و دانش است و تنها آن حقیقت است که می‌تواند انسان را بر پایه فطرت و طبیعتش به تمام زوایای اعتقادی و اخلاقی و عملی که هر سه ضامن خوشبختی او در این دنیا و آن دنیاست، هدایت کند.

قرآن که وحی حضرت حق به پیامبر و کامل‌ترین کتاب هدایت و منبعی زنده و جاوید و راهنمای به سوی سعادت دنیا و آخرت و قانون اساسی زندگی و مریّ حقیقی انسان و بیان‌کننده حقایق آفاقی و انفسی است، بشر را به درون خود ارجاع داده، وی را در برابر قاضی وجدان خودش قرار می‌دهد تا به فطرت خود پی برد و شعور باطنی او بیدارش کند.

(1) - قرن دیوانه: 22.

معشرت، ص: 158

شعور باطنی کمتر خطا دارد و قضاوت وجدان صد در صد صحیح است. آن که فطرت انسانی بر وی حکومت کند از گمراهی به دور خواهد بود و رستگاری در انتظار اوست.

حکومت فطرت در نهاد بشر بر حکومت عقل تقدم دارد، دیوانگان از راهنمایی فطرت برخوردارند همچنین کودکان، هر دو گروه ظلم و ستم را زشت می‌شمارند، دروغ را ناپسند می‌دانند، راستی و درستی و عدل و احسان را خوش می‌دارند و قاضی به زشتی زشتی‌ها و زیبایی خوبی‌ها فطرت می‌باشد چون دیوانگان و کودکان فاقد عقل هستند.

اگر اوضاع و احوال محیط - که معلول هواپرستی و عبادت بت‌های جاندار بی‌جان است - از راهنمایی فطرت جلوگیری نمی‌کرد، همه افراد بشر نیکوکارتر بودند و تبه‌کاری یافت نمی‌شد و جهان پر از عدل و داد می‌گردید.

هدایتگری قرآن

قرآن در هدایتش کاری می‌کند که بشر به خود آید و خویشتن را مورد پرسش قرار دهد، آیا این کاری که می‌کند خوب است یا بد؟ آیا این نظریه‌ای که می‌دهد یا از جایی اتخاذ کرده صحیح است یا غلط؟

کیست که این پرسش را می‌کند؟ و مخاطب در آن چه کسی است؟ در حالی که پرسنده و پاسخ دهنده یکی است و دوتا نیست. قرآن فطرت بشر را برای دوری از شرک و دعوت به خدای یگانه مورد سؤال قرار می‌دهد.

معاشرت، ص: 159

آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟ «1».

و برای نمایاندن قدرت خدای بزرگ چنین می‌پرسد:

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آنکه وقتی درمانده‌ای او را بخواند اجابت می‌کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می‌نماید، و شما را جانشینان [دیگران در روی] زمین قرار می‌دهد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟!]. اندکی متذکر و هوشیار می‌شوند. * [آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آنکه شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا [به وسیله ستارگان و دیگر نشانه‌ها] راهنمایی می‌کند؟! و کیست که پیشاپیش [باران] رحمتش باده‌ها را مژده‌رسان می‌فرستد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟!]. خدا برتر است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند. * [آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آنکه مخلوقات را می‌آفریند، آن‌گاه آنان را [پس از مرگشان] باز می‌گرداند؟! و کیست آنکه از آسمان و زمین شما را روزی می‌دهد؟... «2».

قرآن بی‌ارزشی بت‌ها و قدرت بزرگ حق را چنین وانمود می‌کند:

آیا کسی که [همه چیز] می آفریند، مانند کسی است که [هیچ چیز]

(1) - «أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». [یوسف (12): 39].

(2) - «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ* أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ* أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...». [نمل (27) 62 - 64].

معاشرت، ص: 160

نمی آفریند؟ «1».

[إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا... «2»].

یقیناً کسانی که به جای خدا می پرستید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند.

قرآن گام دیگری را در راهنمایی برادشته و آن ارجاع بشر به سوی عقلش می باشد.

قرآن با خردمندان سخن می گوید و از آنان می خواهد تا عقل خود را به کار انداخته، سعادتمند شوند و رستگار گردند، قرآن در سوره آل عمران چنین می گوید:

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است «3».

و در سوره بقره چنین می گوید:

بهترین توشه پرهیزکاری است «4».

ترغیب به تفکر و اندیشه

و در سوره یوسف چنین می گوید:

(1) - «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ». [نحل (16): 17].

(2) - حج (22): 73.

(3) - «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ». [آل عمران (3): 190].

(4) - «فَإِنَّ خَيْرَ الْزَادِ التَّقْوَى». [بقره (2): 197].

معاشرت، ص: 161

به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است «1».

ترغیب و تحریض به تفکر و اندیشیدن در پیدایش جهان، در پیدایش بشر، در پیدایش زمین و آسمان؛ نمونه‌ای است دیگر از راهنمایی قرآن.

قرآن در سوره غاشیه می گوید:

آیا با تأمل به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟* و به آسمان که چگونه بر افراشته شده؟* و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب شده؟* و به زمین که چگونه گسترده شده «2»؟

قرآن بشر را به سوی تحقیق و کاوش دعوت می‌کند تا در اسرار و رموز آفرینش و جهان هستی بیندیشد و از حقایق کائنات آگاه گردد.

مذاهب باطل پیروان خود را از بحث و انتقاد ممنوع می‌کنند ولی قرآن پیروان خود را به بحث و کاوش دعوت می‌کند.

مسیحیت امروز عقل را از کار می‌اندازد و بشر را از منطق صحیح دور می‌کند.

اگر به يك نفر مسیحی بگویید: چگونه سه تا با یکی مساوی می‌گردد؟ می‌گوید این فوق عقل است و خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس در عین آن که سه‌اند یکی هستند و بدین وسیله پایه منطق و علوم ریاضی را باطل می‌سازد.

(1) - «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ». [یوسف (12): 111].

(2) - «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ». [غاشیه (88): 17 - 20].

معاشرت، ص: 162

تاریخ‌نگاری قرآن

قرآن کتاب تاریخ نیست ولی از تاریخ و سرگذشت پیامبران و نیکان بشریت سخن می‌گوید، از داستان‌های تبه‌کاران و ستم‌کاران دام می‌زند.

داستان شنونده و خواننده‌اش را از خواب بیدار می‌کند و مست را هشیار می‌سازد به ویژه اگر افسانه نباشد و داستان حقیقی باشد.

قرآن تاریخ حقیقی و سرگذشت واقعی را یاد می‌کند تا خواننده چیز فهم از آن عبرت بگیرد، به صواب رو آورد و از خطا بگریزد.

قرآن از تاریخ موسی و فرعون سخن می‌گوید، سرگذشت ابراهیم و نمرود را بیان می‌کند، از تقوا و پرهیزکاری یوسف و عشق آتشین زلیخا دم می‌زند و از حق‌جویی پادشاه مصر حکایت می‌کند و از ستیزه جویی اقوام عرب با پیامبران خبر می‌دهد.

قصص قرآن همگی از شاهکارهای بزرگ الهی به شمار می‌رود که نظیر آنها تا کنون در هیچ زبانی دیده نشده و اگر چنین بود اعلام می‌شد.

داستان سرایی قرآن هدف نیست بلکه وسیله است برای هدایت خلق و راهنمایی مردم، بشر بر حسب فطرت، قصه را دوست دارد و خوش دارد از سرگذشت و تاریخ گذشتگان آگاه شود، قرآن از این فطرت بشری به سود بشر استفاده کرده، آن را یکی از وسائل هدایتش قرار داده است و این کار از روانشناسی عمیق قرآن خبر می‌دهد.

نیکوکاران در قرآن

بشر بر حسب طبیعتش نیکی را دوست دارد و خوش دارد که نیکوکار

معاشرت، ص: 163

باشد و دیگران وی را بدین صفت بشناسند، این حالت از فطرت و طبیعت بشر ریشه می‌گیرد چون طبیعتش خوب را دوست می‌دارد و بد را زشت می‌شمارد و چون خود دوستی نیز طبیعی است، این دو که با هم همراه شوند و کارآیی را داشته باشند؛ دستاوردشان چنین می‌شود که هر کس دوست می‌دارد که به خوبی و نیکی شناخته شود. اینك معرفی قرآن از نیکوکاری:

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال و ثروتشان را با آنکه دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می‌دهند، و نماز را [با همه شرایطش] برپای می‌دارند، و زکات می‌پردازند، و چون پیمان بندند وفاداران به پیمان خویشند، و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین‌داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند «1».

آیه کریمه مشتمل است بر دو بخش: نفی و سلب، اثبات و ایجاب.

در بخش نفی، نیکوکاری پنداری و خیالی را باطل می‌سازد در بخش

(1) - «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَ

آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». [بقره (2): 177].

معاشرت، ص: 164

ایجاب، نیکوکاری حقیقی را معرفی می کند.

در آغاز چنین می گوید: گمان نبرید رو به مشرق و مغرب ایستادن نیکوکاری است و خود را بدان دلخوش کرده، نیکوکار بدانید.

مسیحیان به کلیسا رفتن و رو به مشرق ایستادن و اورادی خواندن را نیکوکاری می دانند و انجام مراسم دین و آیین نزد آنان همین می باشد و بس.

یهودان به کنشت رفتن و به سوی مغرب رو کردن و نیایشی را انجام دادن را نیکوکاری می دانند و تنها به این کار در انجام وظایف دینی بسنده می کنند، قرآن به هر دو گروه هشدار می دهد و خطای آنان را به ایشان اعلام می دارد.

این طرز فکر در میان مسلمانان نیز موجود است.

دسته ای از انجام فرائض دین امتناع دارند و می گویند: قلب بایستی پاک باشد و قلب ما پاک است و جای دین در دل است.

دسته ای دیگر نیز در فرار از انجام مراسم مذهبی با آنان شریک اند، تفاوتی که اینان دارند آن است که نیکوکاری را ساعتی نشستن و ذکر را صدها بار گفتن می دانند!

گروه های چهارگانه با چنان منطقی نادرست در پی خواهش دل می روند و آنچه که دل بخواهد آن می کنند و خود را آدم خوب و نیکوکار می شمارند، اینان خود را گول می زنند و بدین وسیله تقوا و پرهیزکاری را انکار می کنند و ظلم و ستم را در جهان برقرار می سازند.

قرآن چنین منطقی را تخطئه می کند و این روش ها را نیکوکاری نمی داند و خطای بشر را آشکار کرده، وی را راهنمایی می کند.

معاشرت، ص: 165

سپس در بخش اثبات نیکوکاری را معرفی می کند چون منفی بافی، روش قرن نیست؛ قرآن از رازی بزرگ پرده برمی دارد، رازی که برای بسیاری هفته است و آن راز چنین است: نیکوکاری ترکیبی است از کار دل و کار اعضا و جوارح و کسی که از این مجموعه شریف برخوردار باشد، نیکوکار خواهد بود.

با دل تنها نیکوکاری محقق نمی شود، با ذکر زبانی کسی نیکوکار نخواهد شد، با ساعتی سرپا ایستادن و به سوی مشرق و یا مغرب رو کردن، کسی سعادتمند نمی شود و عدالت اجتماعی برقرار نمی گردد.

نیکوکاری از دو چیز تشکیل می شود: یکی قلبی و درونی و دیگر پیکری و برونی.

ایمان به خدا، ایمان به رستاخیز، ایمان به فرشتگان، ایمان به پیامبران، ایمان به کتاب های آسمانی؛ از وظایف قلب و درون بشر است و آن که قلبش آکنده از این ایمان ها باشد، گفتارش و رفتارش ایمانی و نورانی خواهد بود.

نیکوکاری پیکری، راهنمایی است برای وظایف اعضا و جوارح و آن عبارت است از کمک و یاری خویشان و نزدیکان، نوازش کردن یتیمان، نوا دادن به بینوایان، دستگیری واماندگان، نجات دادن بردگان، وفا کردن به عهد و پیمان، استقامت ورزی بردگان، استقامت ورزی در بی نوایی و تهیدستی، پایدار بودن در نبرد، نماز خواندن، زکات پرداختن.

عذاب ستمگران و پاداش نیکوکاران

وجود معاد و جهان دگر مطابق میل ستمگران و گنه کاران نیست، آنان

معاشرت، ص: 166

خوش دارند که آنچه می کنند بی کیفر باشد، آنان می کوشند که خود را و دگران را معتقد سازند که جهان دگری وجود ندارد، جهان کیفر و پاداش.

هر چه هست همین جهان می باشد و بس، پاداش و کیفری اگر باشد در همین جهان است و چون در این جهان کیفر نمی بینند پس مستحق کیفر و عقاب نخواهند بود، پس ستمکار و گنه کار نمی باشند.

این جهان بی‌تردید قدرت بر کیفر ستم‌کاران بزرگ را ندارد، چگونه می‌شود کسی را که مناره‌هایی از سرهای بشر ساخته، در این جهان کیفر کرد؟

چگونه می‌شود کسی که شصت و سه میلیون نفر از ملت شوروی را اعدام کرده، کیفر داد؟

به فرض که کیفرش را کشتنش قرار دهیم، این کیفر در برابر يك اعدام اوست نه بیشتر.

اضافه بر این، کیفرکننده بایستی قدرتی داشته باشد بالاتر از قدرت ستمگران تا آنان را کیفر دهد و چنین قدرتی در جهان وجود نداشته و ندارد.

آیا چنگیزها، تیمورها، هیتلرها، نرونها، یزیدها، حجاج‌ها، در این جهان کیفر دیدند؟ آیا جنایت‌کارانی که قتل عام شهری را اعلام کردند کیفر، دیدند؟

این سخن درباره پاداش نیکوکاران بزرگ نیز جاری است، آیا انسان بزرگواری که هزاران بدبخت را خوشبخت ساخته، سعادتشان را تأمین کرده، چگونه این جهان می‌تواند به او پاداش دهد؟

معاشرت، ص: 167

آیا موجود مقدسی که جان خود را در راه سعادت بشر فدا کرده، چه پاداشی در این جهان به وی داده خواهد شد؟

این جهان، جهان هرج و مرج و جنگل نیست، این جهان جهان آدم‌هاست.

آدم‌ها ظلم و ستم را مستحق کیفر می‌دانند، نیکوکاری را شایسته پاداش می‌دانند و همگی خواستار وجود چنین جهانی هستند، پس باید چنان جهانی باشد چون خواسته فطری و عقلایی بشر خطا ندارد، از این رو جهان کیفر و جهان پاداش، موجود است.

بر این جهان نیروی عاقل و فرزانه حکومت می‌کند و گناه‌گنه‌کاران و فضیلت نیکوکاران را می‌بیند و به یقین، آن را کیفر و این را پاداش خواهد داد.

قرآن برای اثبات جهان‌دگر و راهنمایی بشر به سوی معاد، گامی بلند برداشته، چون قرآن برای سود بشر فرستاده شده و اعتقاد بشر به جهان دگر به سود اوست، به سود فرد و سود اجتماع است. وجود قرآن با وجود جهان دگر ملازمت دارد.

معاد در قرآن

قرآن، کتاب راهنمایی و ارشاد است و برای اقامه عدل در این جهان آمده است. راهنمایی برای اقامه عدل، ضامن اجرا می‌خواهد و اگر نه راهنمایی لغو خواهد شد و این ضامن اعتقاد محکم و استوار به معاد است.

ستمکارانی که از هشدار قرآن بهراسند، دست از ستم بر می‌دارند

معشرت، ص: 168

و نیز گنهکاران دست از گناه می‌شویند. قرآن کتاب امید است، امید مظلومان و ستم‌دیدگان، امید نیکوکاران و پارسایان.

عقیده معاد بر پایه عقیده به مبدء قرار دارد و سخن قرآن در معاد با خداپرستان می‌باشد، خدای عادل، توانا، بینا، حکیم؛ خدایی که این جهان را بیهوده نیافریده، خدایی که انسان را حاکم بر جهان قرار داد و او را به سوی حق و حقیقت دعوت کرد و فرستادگانی از جانب خود برای او فرستاد و قرآن را پیام خود برای وی قرار داد.

مردی استخوان پوسیده مرده‌ای را در دست گرفت و به هم سایید تا گرد شد و به هوا رفت و بر زمین ریخت سپس پرسید:

کیست این استخوان پوسیده پراکنده در هوا و زمین را بتواند زنده کند تا کیفرش دهد؟ قرآن به او چنین پاسخ داد:

زنده‌کننده‌اش کسی است که او را از نیست بودن به هستی آورده است و هیچ را چیز کرده، آیا قدرت بر کدام يك از این دو بیشتر است؟ قدرت بر هیچ را چیز کردن کجا و قدرت بر چیزی را چیز دگر ساختن! آن قدرت، بدیهی بشر است چون همه می‌دانند که نبوده‌اند و بود شدند و پایه برهان قرآن بر چیزی که بدیهی همه افراد بشر است قرار دارد «1».

تمام نابسامانی‌های فردی و خانوادگی و اجتماعی انسان در همه امور زندگی، معلول بیماری‌های قلبی او از قبیل: کبر، حرص، بخل، حسد، کینه، نفاق، خودخواهی، خودپرستی و غفلت از حقایق است. تنها نسخه‌ای که قدرت دارد بشر را از این بیماری‌های قلبی که سبب همه

معاشرت، ص: 169

نابسامانی‌هاست درمان کند قرآن مجید است.

بنابراین جهانیان به ویژه مسلمانان اگر بخواهند از این اوضاع نکبت‌بار و مفسد خاتمان‌سوز نجات یابند، باید قرآن را با تدبر و اندیشه در آیاتش بخوانند و این خواندن را به طوری جدی برای درمان دردهای قلبی قرار دهند زیرا خواندن و تفهیمیدن و به کار نگرفتن، هیچ دردی را دوا نمی‌کند و هیچ مرضی را به درمان نمی‌رساند.

تربیت‌شدگان قرآن

لازم است در این بخش به نمونه‌ای از حیات آنان که با برنامه‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی قرآن درون و برون خود را ساختند و به صورت انسانی با تربیت، با رشد متعادل، درست‌کار، اخلاقی، نیکوکار، پرهیزکار، صادق، شریف، کریم، سخی؛ درآمدند اشاره شود، باشد که برای مطالعه‌کنندگان راهنمایی عینی و عملی به سوی سعادت و خوشبختی دو جهان باشد و در پرتو مطالعه حقایق وجودی این انسان‌های والا به سازندگی قرآن و این که تنها کتابی که می‌تواند جهان را از این پریشانی نجات دهد قرآن است، بیش از پیش آگاه شوند.

برای خدا بودن و به خاطر خدا بودن و قدم فقط برای خدا برداشتن، حقیقتی است که چون در انسان تحقق یابد، بی‌تردید انسان را علاوه بر این که صفا و نورانیت و لطافت و کرامت می‌دهد، در همه شؤون زندگی و اعمال و رفتار و کردار و اخلاق در طول پیامبران و امامان و اولیای خاص الهی قرار می‌دهد.

او را در حالی می‌برد که جز خدا نبیند و جز خدا نخواهد و جز برای خدا قدم برنهد و فکرش و اندیشه‌اش و هم و غمّش، سود رسانی به

معاشرت، ص: 170

همگان گردد و در جنب خدا برای خود شأنی نبیند و خلاصه، اخلاص او را تبدیل به منبع خیری برای همه و چراغ راهنمایی برای گم‌شدگان و افتادگان در وادی حیرت نماید.

چنین انسانی از پرتو اخلاص، فقط و فقط در این حقیقت می‌اندیشد که وظیفه الهی و انسانی من نسبت به خودم و دیگران و در کنار نعمت‌ها چیست؟ و هنگامی که مسئولیت و وظیفه‌ای پیش آید، با کمال معرفت و شوق و همت آن را انجام می‌دهد و در این زمینه از ملامت ملامت‌گران نمی‌هراسد و قدمی از دایره مسئولیت بیرون نمی‌نهد.

متفکر شهید مرحوم مطهری در این مقام می‌گوید:

داستانی از مرحوم آیت الله بروجردی اعلی الله مقامه بیاد دارم:

در سال‌های اولی که ایشان از بروجرد به تهران و از تهران به قم آمدند و در اثر درخواست حوزه علمیه قم، در قم اقامت فرمودند و البته آمدنشان به تهران به دنبال يك كسالت شدید بود که احتیاج به جراحی پیدا کرد و ایشان تحت عمل قرار گرفتند.

پس از چند ماه اقامت در قم، تابستان رسید و حوزه تعطیل شد، ایشان تصمیم گرفتند به زیارت مشهد بروند، زیرا در حال شدت بیماری نذر کرده بودند که اگر خداوند ایشان را شفا داد به زیارت امام رضا علیه السلام تشریف حاصل کنند.

یکی از مراجع تقلید حاضر برای بنده نقل کردند که ایشان در يك جلسه خصوصی این تصمیم را ابراز کردند و ضمناً به اصحاب خودشان که در آن جلسه شرکت داشتند فرمودند: کدام يك از شما با من خواهید آمد؟ ما گفتیم تأملی می‌کنیم و بعد جواب می‌دهیم ولی ما در غیاب ایشان مشورت کردیم و اساساً صلاح ندیدیم ایشان فعلاً از قم به مشهد

معاشرت، ص: 171

بروند، بیشتر روی این جهت فکر می‌کردیم که ایشان تازه به قم آمده‌اند و هنوز مردم ایران مخصوصاً مردم تهران و مشهد که در مسیر و مقصد مسافرت ایشان هستند ایشان را درست نمی‌شناسند و بنابراین تجلیلی که شایسته مقام ایشان است از ایشان به عمل نخواهد آمد، لذا تصمیم گرفتیم ایشان را از این سفر منصرف کنیم ولی می‌دانستیم که این جهت را نمی‌شود با ایشان در میان گذاشت، بنا شد عذرهای دیگری ذکر کنیم از قبیل این که چون تازه عمل جراحی صورت گرفته است ممکن است این مسافرت طولانی با اتومبیل (آن زمان هواپیما و قطار در راه تهران به مشهد نبود) صدمه داشته باشد.

در جلسه بعد که ایشان مجدداً مطلب را عنوان کردند ما کوشیدیم هر طور شده ایشان را منصرف کنیم ولی یکی از حضار مجلس آنچه ما در دل داشتیم اظهار داشت و ایشان فهمیدند که منظور اصلی ما از مخالفت با این مسافرت چیست، ناگهان تغییر قیافه دادند و با لحنی جدی و روحانی فرمودند: من هفتاد سال از خداوند عمر گرفته‌ام و خداوند در این مدت تفضلاتی به من فرموده است که هیچ کدام از آنها تدبیر خود من نبوده است، من در همه این مدت کوشش داشته‌ام ببینم چه وظیفه‌ای دارم که به آن عمل کنم، حالا پس از هفتاد سال شایسته نیست به فکر خودم باشم و برای شؤونات شخصی خود بیندیشم، خیر می‌روم.

آری؛ يك فرد در زندگی عملی خود اگر کوشش و اخلاص را توأماً داشته باشد، خداوند او را از راههایی که خود آن فرد نمی‌داند تایید می‌فرماید «1».

(1) - داستان راستان: 26 / 1.

معاشرت، ص: 174

همنشینی با اهل بیت

معاشرت، ص: 175

بهترین دوستان

انسان بر فرض این که نتواند در عالم ظاهر و در مرحله شهود همنشینانی آگاه و رفیقانی سالک راه و دوستانی با عزّ و جاه بیابد که از نفس آنان و کمال و معنویت و راه و رسم و اعمال پاک و منششان بهره‌مند شود و خود را به مدارج انسانیت و کمال آدمیت برساند، ولی درب عالم معنی و فضای ملکوت هرگز به روی انسان بسته نیست، عالمی که می‌توان از طریق

آیات قرآن و روایات استوار، وارد آن شد و با دوستانی چون پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان از راه دل و ارتباط روح، همنشین گشت و از سرمایه‌های معنوی و ارزش‌های الهی آنان و هدایت و خیرخواهی و دم حیات بخششان بهره‌مند شد.

اینان - چنانکه آیات قرآن و روایات می‌گویند - تا روز قیامت اسوه و الگوی انسان در همه امور و شؤون حیات‌اند.

اینانند که باید انسان - با کمك آیات و روایات یا با یاری مریبان دلسوز و آگاه - به وجود و فرهنگ و اعمال و عقاید و اخلاقتان معرفت پیدا کند و به تدریج از منش و روش پاکشان رنگ بگیرد تا نهایتاً در حد ظرفیت خود همرنگ آنان شود و مقامات معنوی و کمالات الهی و اطوار ملکوتی در انسان، شکوفا گردد و در نهایت همانطور که در دنیا از طریق معرفت و ایمان قلبی و ارتباط روحی با آنان به همنشینی برخاسته

معاشرت، ص: 176

و دست دوستی در دست آنان گذاشته و از هدایت آنان بهره‌مند گشته، در آخرت هم در بهشت عنبر سرشت برای ابد همنشین آنان گردد که آنان نیکو رفیقانی برای انسان هستند چنانکه قرآن می‌فرماید:

[وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا] «1»

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

... مقصود از انبیا من و منظور از صدیقین علی بن ابی طالب و شهدا حسن و حسین و صالحین حمزه و امامان پس از حسین هستند «2».

(2) - الْمُعَاذُ بْنُ زَكْرِيَّا، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي هُرَاسَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَوْنَدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» قَالَ: «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ أَنَا وَ الصُّدِّيقِينَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَ الشُّهَدَاءِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الصَّالِحِينَ حَمَزُهُ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا الْأَئِمَّةُ الْإِثْنَا عَشَرَ بَعْدِي». كفاية الأثر: 182؛ بحار الأنوار 36/ 347، باب 41، حديث 214.

روایات مختلفی در کتب معتبر شیعه معنی نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین را بیان کرده‌اند که می‌توان به کتب: الکافی: 8/ 35؛ حدیث 6؛ الإختصاص: 106؛ تأویل الآیات الظاهرة: 143 و 145 و 146 ذیل آیه شریفه؛ تفسیر العیاشی: 1/ 256 ذیل آیه شریفه؛ تفسیر القمی: 1/ 142 ذیل آیه شریفه؛ شواهد التنزیل: 1/ 196، حدیث 206 و 207 و 208 و 209؛ المناقب: 1/ 283 و 87 و 89؛ بحار الأنوار: 23/ 336، باب 20، حدیث 4 و 23/ 337، باب 20 حدیث 5 و 24/ 31، باب أن ولايتهم الصدق وأنهم الصادقون والصدیقون والشهداء والصالحون حدیث 1 و 2 و 6 و 7 و به جلدهای متعدد بحار الأنوار مراجعه کرد.

معاشرت، ص: 177

از آنجا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از طریق قرآن و روایات متین و محکم حضور هادی و معنوی در جامعه انسانی دارند و انسان می‌تواند با آنان همراه و همراز باشد، باید گفت: آن بزرگواران بهترین دوستان و برترین معاشران و دلسوزترین رفیقانی هستند که انسان از پرتو وجودشان و رابطه با هدایتشان می‌تواند مؤدب به آداب الهی و متحقق به حقایق انسانی و متجلی به جلوات معنوی گردد.

این دوستان برتر و رفیقان بهتر، از استوارترین باورهای حقّه و عقاید پاک و اعمال صالحه و اخلاق حسنه و عدالت و قسط و صدق و امانت و وفا و صفا و درستی و راستی و صلاح و سداد و عفت و اجتهاد و کرامت و شرافت و فضیلت و محبت و خیرخواهی و مهرورزی برخوردارند و چون انسان در عالم معنی و جهان باطن به دلالت قرآن و روایات با آنان همراه گردد و دل به ارزش‌های ایشان دهد، بر اساس اثرپذیری، به رنگ آنان درآید و در قیامت لایق همنشینی آن بزرگواران شود. همچنانکه قرآن می‌فرماید:

[و حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا] «1».

و اینان نیکو رفیقانی هستند.

این فقیر الی الله که خود در کسوت روحانیت هستم و تاکنون که این

(1) - نساء (4): 69.

معاشرت، ص: 178

جزوه را می نویسم بیش از سی و پنج سال است در نقاط مختلف ایران و برخی از ممالك اروپایی و عربی به توفیق حق به تبلیغ معارف الهیه مشغولم، بسیاری از مستمعان گمراه را از طریق آیات قرآن و روایات با خدا و پیامبران و امامان آشنا نموده و زلف حیات آنان را با زلف هدایت حق و پیامبران و امامان گره زده ام و از این راه نتایج بسیار عالی در انقلاب حال و اخلاق و اعمال آنان دیده ام و به عبارت دیگر مشاهده نموده ام که بسیاری از شنوندگانی که از گردونه دین خارج بوده اند با آشنا شدن با خدا و پیامبران و امامان در درون خود و ادامه زندگی در کنار معنویت آنان و قبول هدایتشان، به مدار دین بازگشته و انسان هایی متین و مؤدب و متدین شده و به منابع خیر و هدایت تغییر یافته اند.

در این زمینه تاکنون چندین هزار نامه در طول مدت تبلیغ از گناه کاران، و معصیت کاران حرفه ای و چه بسا از برخی افراد یهودی و مسیحی و لائیک به دستم رسیده که با شنیدن حقایق دینی و معارف الهی از کثر راه و بی راهه برگشته و دست به دامن رحمت و مغفرت خدا که بهترین رفیق است زده اند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام متوسل شده و آنان را به رهبری در زندگی خود انتخاب نموده و از فرهنگ پاکشان برای رشد و کمال خود و تامین سعادت دنیا و آخرتشان بهره گرفته اند «1».

(1) - برخی از نامه ها در مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان موجود می باشد.

معاشرت، ص: 179

آثار دوستی و معاشرت با اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت پاك پیامبر صلی الله علیه و آله، و امامان معصوم علیهم السلام منابعی هستند که سرمایه‌های علمی و معنوی آنان بی‌کران است. دریاهایی هستند که از لؤلؤ و مرجان علمی و معنوی خود می‌توانند همه تهیدستان را به غنای لازم و ثروت کامل برسانند، بدون این که از خزانه وجودشان چیزی کم شود.

نجات از مرگ سیاه

اصولاً خدای مهربان، منافع ثروت معنوی را به این خاطر در فضای حیات انسان‌ها قرار داده که انسان‌ها خلأهای فکری و روحی و معنوی خود را از سرمایه‌های الهی آنان پر کنند و از مرگ سیاه که مرگ عقل و جان و مرگ قلب و روح و روان است، در امان بمانند و از لا به لای طوفان‌های مهلك، کشتی وجودشان را سالم و صحیح به ساحل نجات که همانا سعادت دنیا و آخرت و رضا و خوشنودی حضرت حق است، برسانند مگر نه این است که خدای مهربان در اولین آیه سوره مبارکه ابراهیم، فلسفه بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را با دردست داشتن قرآن، نجات انسانها از ظلمات و قراردادنشان در نور می‌داند؟

معاشرت، ص: 180

[كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ] «1».

[این] کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را به اجازه پروردگارشان از تاریکی‌ها [ی جهل، گمراهی و طغیان] به سوی روشنایی [معرفت، عدالت و ایمان و در حقیقت] به سوی راه [خدای] توانای شکست‌ناپذیر و ستوده بیرون آوری.

چه دوستی و چه رفیقی در این پهن دشت هستی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نظر سرمایه‌های معنوی سرمایه دارتر است؟ دوستی که با حرص و امیدی آتشین و با عشق و محبتی کامل و با دل سوزی و مهری بی‌نظیر، در مقام نجات انسان از تهیدستی و فقر معنوی است و تنها خواسته‌اش خیر دنیا و آخرت بشر و رسیدن او به برترین مقام ایمانی و اخلاقی و قرار گرفتن در فضای خوشبختی دنیا و آخرت است،

[حَرِصٌ عَلَيْكُمْ] «2».

اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد

او اشتیاق و امید و حرص فوق العاده‌ای نسبت به هدایت و نجات شما از گمراهی دارد.

پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اهل بیتش منابعی عظیم از سرمایه‌های معنوی هستند که همچون پیامبر صلی الله علیه و آله، هدایت کننده مردم به سوی حقایق و منجی آنان از مهالك و رهاننده ایشان از خطرات و مفااسدند.

(1) - ابراهیم (14): 1.

(2) - توبه (9): 128.

معاشرت، ص: 181

نجات با کشتی نجات

آنان که برای اصلاح خود و اصلاح دنیا و آخرت خویش دست توسل به ذیل عنایت آن بزرگواران بزنند و در همه امور حیات به آنان اقتدا نمایند، بی تردید به نجات خویش از مهالك كمك نموده و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین کرده‌اند، چرا که آن انوار الهی در این دنیای مادی که همچون دریای طوفانی دچار انواع طوفان‌های خطر زاست، از طرف خدا به عنوان کشتی نجات قرار دارند که هر کس متوسل به آن شود از خطرهای رهایی یابد و هر کس آنان را رها کند به انواع خطرات و عوامل تخریب دنیا و آخرت دچار گردد.

ابوذر غفاری که از چهره‌های برجسته ایمانی و به فرموده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در قلّه صدق و صداقت قرار دارد، می‌گوید: خودم از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

«... إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِّن رَّكِبِهَا نَجَا وَمَن تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ...» «1».

جز این نیست که مثل اهل بیت من در شما مانند کشتی نوح است، آن که در این کشتی معنوی قرار گیرد نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق شود.

از بزرگان علمای اهل سنت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود:

(1) - الأما، شیخ طوسی: 60، مجلس 2، حدیث 88؛ بحار الأنوار: 105 / 23، باب 7، حدیث 3.

معاشرت، ص: 182

«فَاطِمَةُ بِهَجَّةٍ قَلْبِي وَابْنَاهَا ثَمَرَةُ قُودِي وَبَعْلُهَا نُورُ بَصَرِي وَالْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي وَحَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ مِنْ اِعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى» «1».

فاطمه شادمانی قلب من است و دو پسرش میوه دل من و همسرش نور چشم من و امامان از نسلش امینان پروردگار من و ریسمان کشیده بین او و بین مردم اند، کسی که به آنان پناه جوید نجات یابد و کسی که از آنان تخلف ورزد گمراه و سرگردان شود.

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيُكْمَلُ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا نُجَّ فِي النَّارِ» «2»

. مثل اهل بیت من در جمع شما مردم مثل کشتی نوح است، هر کس در آن قرار گیرد نجات یابد، و هر که از آن تخلف ورزد در آتش پرتاب می شود.

بی تردید آثار دوستی با اهل بیت علیهم السلام و معاشرت معنوی با آنان و اقتدای به آن اسوه های فضیلت در حدی است که هر صاحب قلم و هر صاحب بیانی از شمرنش عاجز و ناتوان است.

(1) - فرائد السمطين: 66 / 2 و همچنین در مصادر شیعه مانند: الطرائف: 1 / 117، حدیث 180؛ بحار الأنوار: 23 / 110، باب 7، حدیث 16.

(2) - صحيفة الامام الرضا: 57، حدیث 76؛ بحار الأنوار: 122 / 23، باب 7، حدیث 45.

معاشرت، ص: 183

رسیدن به اوج قله انسانیت

یافتن علم و آگاهی به حقایق، جلوه توحید در قلب، قرار گرفتن در صراط مستقیم، طلوع اخلاق حسنه از افق وجود آدمی، ظهور اعمال صالحه از اعضا و جوارح و... همه و همه از آثار این دوستی با برکت و معاشرت باطنی است، در این زمینه اگر به روایتی بسیار مهم که «الإحتجاج» طبرسی آن را نقل کرده است توجه شود این حقیقت بیش از پیش روشن می گردد که دوستی و معاشرت با اهل بیت علیهم السلام انسان را تبدیل به دریایی ژرف از فضایل و کرامات می کند.

ابن کَوّا درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: از کدام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از من می پرسی؟ گفت: از ابوذر غفاری مرا آگاه کن، حضرت فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود:

«مَا أَظَلَّتِ الْخُضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ دَا هَجَجَةِ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ».

آسمان سایه نینداخت و زمین حمل نکرد، انسانی را که صادق تر و راستگوتر از ابوذر باشد.

گفت: یا امیرالمؤمنین! مرا از سلمان فارسی خبر ده، حضرت فرمود:

به به سلمان از ما اهل بیت است و برای شما همانند لقمان حکیم است، سلمان دانش اول و آخر را می دانست.

گفت: مرا از حذیفه بن الیمان آگاه کن، فرمود:

معاشرت، ص: 184

او مردی است که نامهای منافقین را می دانست، اگر از حدود الهی از او می پرسیدند او را به آن حدود عارف و عالم می یافتند.

گفت: مرا از عمار یاسر خبر ده، حضرت فرمود:

او مردی است که خدا گوشت و خورش را بر آتش حرام کرده است و آتش دوزخ را نرسد که به چیزی از گوشت و خون عمار برسد.

گفت: یا امیرالمؤمنین! مرا از خودت خبر ده، فرمود:

هرگاه درباره خودم نسبت به همه حقایق سؤال کنی پاسخ می‌دهم و چون ساکت بمانی شروع به سخن می‌کنم «1».

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

گروهی به دیدار حضرت رضا علیه السلام شتافتند و گفتند:

ما شیعه علی هستیم، حضرت رضا مدتی آنان را از دیدار خود محروم کرد، سپس زمانی که اذن دیدار داد فرمود:

(1) - عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنَبَرِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَّقَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ جَوَانِحِي عِلْماً جَمّاً، فَقَامَ إِلَيْهِ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ: ... يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ، عَنْ أَيِّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ؟ تَسْأَلُنِي، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَا أَظَلَّتِ الْخُضُرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ ذَا هَاجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: بَحَّ بَحَّ سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمَنْ لَكُمْ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَعِلْمَ الْآخِرِ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: ذَاكَ أَمْرٌ عَلِمَ أَسْمَاءُ الْمُتَنَفِّقِينَ إِنْ تَسَأَلُوهُ عَنْ حُدُودِ اللَّهِ تَجِدُوهُ بِهَا عَارِفاً عَالِماً، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، قَالَ: ذَاكَ أَمْرٌ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهُ وَدَمَهُ عَلَى النَّارِ وَأَنْ تَمَسَّ شَيْئاً مِنْهُمَا قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ نَفْسِكَ، قَالَ: كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ أُعْطِيتُ وَإِذَا سَكَتُ ابْتَدِيتُ ...». الإحتجاج: 1/ 260؛ بحار الأنوار: 10/ 123، باب 8، حديث 2.

معاشرت، ص: 185

وای بر شما شیعه امیرالمؤمنین، حسن، حسین؛ سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و محمد بن ابی بکر بودند که با چیزی از فرمان‌ها و دستورات حضرت مخالفت نمی‌کردند «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاكُ إِلَيْكَ وَإِلَى عَمَّارٍ وَسَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمِقْدَادِ» «2».

بی تردید بهشت مشتاق تو و عمار و سلمان و ابوذر و مقداد است.

امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود:

خدا مرا به محبت چهار نفر فرمان داد، گفتند: یا رسول الله! چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن ابی طالب سپس سکوت کرد، آنگاه فرمود:

بی تردید خدا مرا به محبت چهار نفر دستور داد، گفتند: چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن ابی طالب، سپس سکوت کرد، باز فرمود خدا مرا به محبت چهار نفر فرمان داد، گفتند: کیانند ای رسول خدا؟ فرمود: علی بن ابی طالب، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی «3».

(1) - أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَدِمَ جَمَاعَةٌ فَاسْتَأْذَنُوا عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالُوا: نَحْنُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ فَمَنْعَهُمْ أَيَّامًا ثُمَّ لَمَّا دَخَلُوا قَالَ لَهُمْ: وَنَحْكُمُ إِنَّمَا شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَسَلْمَانَ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَّارٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الَّذِينَ لَمْ يُخَالِفُوا شَيْئًا مِنْ أَوَامِرِهِ». الإحتجاج: 2/ 440؛ بحار الأنوار: 22/ 330، باب 10، حديث 39.

(2) - روضة الواعظين: 2/ 280؛ الخصال: 1/ 303، حديث 80؛ بحار الأنوار: 22/ 341، باب 10، حديث 52.

(3) - جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤْمِنِ، عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ الصَّقَّارِ، عَنِ ابْنِ عِيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي بَجْرَانَ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ، قَالُوا: وَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ سَكَتَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ، قَالُوا: وَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ سَكَتَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ، قَالُوا: وَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ». الإختصاص: 9؛ روضة الواعظين: 2/ 283؛ بحار الأنوار 22/ 345، باب 10، حديث 58.

معاشرت، ص: 186

زُرَّارَةُ بْنُ اَعْبِن - که از چهره های برجسته علمی و اخلاقی است - از امام باقر علیه السلام روایت می کند از پدرش، از جدش، از امیرالمؤمنین علیهم السلام که آن حضرت فرمود:

«ضَاكَّتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةِ يَمِّمْ يُزْرَقُونَ وَيَمِّمْ يُنْصَرُونَ وَيَمِّمْ يُمَطَّرُونَ مِنْهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَالْمِقْدَادُ وَأَبُوذَرٍّ وَعَمَّارٌ وَحَدِيقَةُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَكَانَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَأَنَا إِمَامُهُمْ وَهُمْ الَّذِينَ صَلَّوْا عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ» **«1»**.

زمین نسبت به شخصیت و عظمت هفت نفر تنگ است که شما مردم را به وسیله آنان روزی می دهند و مورد یاری قرار می دهند و باران را بر شما فرو می بارند، از آن هفت نفر سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و عمار و حدیفه هستند که رحمت خدا بر همه آنان باد و علی علیه السلام همواره می فرمود: و من پیشوای آنان هستم و اینان کسانی هستند که بر فاطمه علیها سلام نماز گزارند.

عشق خدا به انسان، برکاتی که وجود انسان برای دیگران دارد، معرفت دینی، اقتدای به امام هدایت و... از آثار پیوند قلبی با اهل بیت علیهم السلام و دوستی و محبت نسبت به آن بزرگواران و معاشرت و همزیستی باطنی با آن منابع کرامت و فضیلت است.

(1) - رجال الکشی: 6؛ بحار الأنوار: 351/22، باب 10، حدیث 77.

معاشرت، ص: 187

دو دوست حقیقی و دو یار واقعی

سعید بن مسیب مجمع کمالاتی چون بندگی و زهد و پارسایی و فقه و حدیث بود.

امام رضا علیه السلام به تشیع واقعی او گواهی داده است و امام سجاد علیه السلام درباره او فرمود:

سعید بن مسیب نسبت به معارف گذشته داناترین مردم [زمان خود] بود **«1»**.

و امام صادق علیه السلام درباره او فرمود:

او از افراد مورد اطمینان علی بن الحسین علیه السلام بود **«2»**.

سعید دختری داشت دارای جمال ظاهری و باطنی، عبدالملک بن مروان دختر او را برای فرزندش هشام خواستگاری کرد ولی او به فرماندار مدینه که واسطه این ازدواج بود گفت: من ابداً به این ازدواج رضایت نمی‌دهم و دختر به فرزند پادشاه مملکت نمی‌دهم!!

روزی به یکی از شاگردانش که نزد او معارف الهی می‌آموخت گفت:

چرا چند روزی است به درس نمی‌آیی؟ گفت: استاد! همسر جوانم از دنیا رفت و من در این چند روز سرگرم امور او بودم به این خاطر از کلاس

(1) - قَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَعْلَمُ النَّاسِ بِمَا تَقْدَمُ مِنَ الْأَنْثَارِ أَيُّ فِي زَمَانِهِ». المناقب: 4/ 176؛ بحار الأنوار: 133/ 46، باب 8، حدیث 23.

(2) - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُو خَالِدٍ الْكَائِلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ». الكافي: 1/ 472، حدیث 1؛ سفينة البحار: 4/ 158، باب السین.

معاشرت، ص: 188

درس باز ماندم، استاد گفت: بدون همسر به سر نبر، تا دیر نشده ازدواج کن، گفت: استاد! من از مال دنیا دو درهم بیشتر ندارم و برای من قدرت اقتصادی جهت ازدواج وجود ندارد، استاد گفت: غصه مال دنیا را نخور سپس عقد دخترش را برای شاگردش خواند و وی را از رنج تنهایی نجات داد و به زندگی دلخوش کرد.

شاگردش می‌گوید: استاد چهل سال بود به خانه کسی وارد نشده بود ولی آن روز که دخترش را برای من عقد کرد وقت غروب در زد، هنگامی که در را باز کردم دیدم سعید است دخترش را آورده و دستش را در دست من گذارد و رفت!!

گفتم: دختر! از سرمایه و زینت و زیور چه داری؟ گفت: حافظ همه قرآنم! گفتم: مهریه چه می‌خواهی؟ گفت: حدیثی به من بیاموز، گفتم:

«جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ» «1».

جهاد زن، به صورتی نیکو شوهرداری کردن است.

سعید بن مسیب که از پرورش یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام و عاشق امام سجاد علیه السلام و محصولی نیکو از شجره طیبه دین است می گوید:

مدینه دچار قحطی و خشکسالی شد و مدتی زیاد از باران رحمت محروم گشت.

مردم به نماز استسقا و دعا و انابه به بیابان رفتند، من هم همراه آنان به محل نماز و دعا آمدم ولی آن جمعیت را لایق اجابت دعا و نزول باران ندیدم.

(1) - الکافی: 9/5، باب الجهاد الرجل والمرأة، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 252/100، باب 4، حدیث 52.

معاشرت، ص: 189

غلامی سیاه چهره را مشاهده کردم که در کنار تپه‌ای سر بر خاک نهاده و با حالی خوش و نیتی پاک و اخلاصی ملکوتی برای نزول باران دعا می کند، دعای او مستجاب شد، منطقه را ابر باران‌زا گرفت و باران به شدت از آسمان بر زمین ریخت.

او پس از دعا به سوی شهر حرکت کرد، او را دنبال کردم تا محل زندگی‌اش را بشناسم و به او ارادت ورزم، نزدیک حرم پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه امام سجاد علیه السلام شد.

به محضر حضرت مشرف شدم و او را از حضرت درخواست نمودم که به من ببخشد و من او را به خانه خود انتقال دهم و در خدمتش باشم.

حضرت فرمان داد همه غلامان را حاضر کردند ولی او در جمع آنان نبود، گفتم: هیچ یک از اینان را نمی‌خواهم زیرا کسی که مورد نظر من است در میان ایشان نیست، به حضرت گفتند: تنها غلامی که مانده، خدمتکار اصطلیل است، فرمود: او را هم آوردند.

به حضرت گفتم: این غلام منظور من است، حضرت فرمود: غلام! تو را به سعید بخشیدم، به شدت به گریه نشست و گفت: سعید! مرا از زین العابدین علیه السلام جدا مکن، من يك لحظه تاب فراق محبوبم را ندارم.

او را رها کردم و رفتم پس از رفتن من، سر به سوی خدا برداشته و به خاطر فاش شدن رازش از حضرت حق طلب سفر به آخرت نموده بود، چیزی از این داستان نگذشت که امام سجاد علیه السلام برای تشییع جنازه غلام دنبال من فرستاد!!
«1»

(1) - إثبات الوصية: 174؛ مستدرک الوسائل: 74/14، باب 11، حدیث 16137.

معاشرت، ص: 190

دوستان و عاشقان اهل بیت علیهم السلام و مطیعان آن بزرگواران که برای هدایت انسان از جانب خدا گمارده شده‌اند، دارای شخصیتی نوری و ملکوتی‌اند و وجودشان و منش و رفتارشان چون به محور حق می‌چرخد در حقیقت هماهنگ با کلّ نظام هستی هستند و این هماهنگی سبب معروف بودن آنان نزد همه موجودات هستی و محبوبیتشان در پیشگاه آسمانیان و زمینیان وابسته به حق است.

در زیارت امین الله آمده:

«مُحِبَّةٌ لِصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ... مُشْتَاقَّةٌ إِلَى فَرْحَةِ لِقَائِكَ».

خدایا مرا عاشق و دوستدار برگزیده اولیائت قرار ده و محبوب و معشوق در میان زمینیان و آسمانیان فرما... و به شادی دیدارت مشتاق کن.

«أَبْوَابُ الْإِجَابَةِ لَهُمْ مُفْتَتَحَةٌ».

و درهای اجابت دعا به روی اینان باز است.

این هماهنگی معنوی و ظاهری مایه رشد آنان و رسیدنشان به اوج شخصیت و استقامت و پایداریشان در دین و اجابت دعایشان در دنیا و آخرت است.

انسانی که به خاطر دوری از خدا و آشنا نبودن با پیامبران و امامان در وادی انحراف قدم می‌زند، باطنش به انواع رذائل آلوده و ظاهرش در انواع گناهان غرق است، با همه نظام هستی ناهماهنگ و بلکه وصله‌ای ناجور در نظام آفرینش است.

او دارای حرکت نزولی است و نهایتاً اگر بیدار نشود و توبه نکند به بی‌نهایت پوچی و پوکی می‌رسد.

معاشرت، ص: 191

او نمی‌تواند محبوب دل‌های پاک گردد و در مشکلات پیچیده فریاد رس ندارد و دعایش - به فرض این که دعا کند - به اجابت نمی‌رسد.

ماه شب چهارده برای کسی نصف می‌شود و چاه خشک با آب دهان کسی پر آب می‌گردد و درخت خشک با تکیه دادن کسی سبز برمی‌گردد که وجود و اطوار و رفتار و اخلاقش و ظاهر و باطنش به خاطر ایمان و اخلاق حسنه و عمل صالح هماهنگ با همه نظام هستی است.

علی علیه السلام و نیازمند

روزی تهیدستی به در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد، حضرت به فرزندش خطاب فرمود: حسن عزیزم به مادرت بگو پولی به این تهیدست بدهد.

امام حسن علیه السلام گفت: پدرم! ما بیش از شش درهم نداریم که باید با آن آرد بخیریم و نانی بپزیم، چگونه این مبلغ را به این تهیدست بپردازیم؟!.

علی علیه السلام فرمود: فرزند بزرگو! بدان مؤمن واقعی کسی است که به آنچه در دست خداست بیش از آنچه نزد خود اوست اطمینان کند سپس فرمود: شش درهم را به تهیدست بدهید.

امام علیه السلام هنوز چند گامی از خانه دور نشده بود که به مردی برخورد در حالی که شتری را در معرض فروش گذاشته، به صاحب شتر فرمود:

شترت به چند؟ گفت: صد و چهل درهم، حضرت فرمود: من آن را می‌خرم ولی پول آن را هشت روزه می‌پردازم، صاحب شتر پذیرفت و خرید و فروش انجام گرفت.

از این معامله چیزی نگذشت که مرد رهگذری آن شتر را که در کناری

معاشرت، ص: 192

بسته بود، ارزیابی کرد و مشتاق خرید آن شد، به حضرت گفت: این شتر را چند می‌فروشی؟ علی علیه السلام فرمود: دویست درهم، رهگذر گفت خریدم و قیمت شتر را به حضرت داد، حضرت صد و چهل درهم از دویست درهم را برای فروشنده شتر فرستاد و با شصت درهم دیگر به خانه آمد، حضرت زهرا علیها السلام پرسید این پول‌ها از کجاست؟ فرمود: این شاهی است بر کلام خدا که بر پدرت نازل شده است.

[مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا... «1»].

هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است...

عنایت حضرت امام رضا علیه السلام

با اهل معنایی که از عبادت عاشقانه و خدمت خالصانه به ویژه خدمت جانانه به مادرش که از پا افتاده بود بهره کافی داشت، آشنا شدم.

گاه‌گاهی برای بهره معنوی به زیارتش می‌رفتم و علاوه بر این که از معنویتش سود می‌بردم، از دانش و بینش سرشارش نیز بهره‌مند می‌شدم.

روزی در حالی که در اوج حال معنوی بود و در فضایی نورانی و عرفانی قرار داشت، برایم نقل کرد:

با عالمی وارسته و دانشمندی بصیر و عارفی خبیر که در امور روحی و نفسی فراوان کار کرده بود، آشنا شدم و به رفت و آمد با او توفیق پیدا کردم.

(1) - انعام (6): 160.

معاشرت، ص: 193

آن عالم فرزانه در ایام تابستان به زیارت امام رضا علیه السلام در مشهد مقدس مشرف شد، پس از بازگشت از مشهد به زیارتش رفتم تا از ره آوردهای معنوی سفر برآیم بگویید.

داستان سفر را چنین شروع کرد: چند سالی بود که به زیارت امام رضا علیه السلام موفق نشده بودم، دل‌تنگی عجیبی مرا گرفته بود، خانواده‌ام هم اصرار داشتند آنان را به مشهد ببرم، از آنجا که در میان میوها به هلو علاقه فراوانی داشتم به آنان وعده دادم چون فصل رسیدن هلو برسد آنان را به مشهد که باغات اطرافش هلوهای ناب دارد ببرم!

در ایام رسیدن هلو اهل و عیالم را به مشهد بردم، در خانه‌ای آنان را مستقر کردم و پس از استقرار جهت استراحت و سپس زیارت در رختخواب آرام گرفتم.

چون خوابم برد، خواب دیدم وارد صحن مسجد گوهر شاد شدم و به قصد زیارت به سوی کفشداری که هنگام ورود در جانب راست مسجد است رفتم، کفش خود را به کفشداری دادم و آماده رفتن به حرم شدم، ناگهان چشمم به در بزرگی افتاد که چهره‌ای نورانی و با ادب کنار آن در ایستاده بود، به او گفتم: این در به کجا باز می‌شود، گفت: به سالی که در آن مجالس معنوی برگزار می‌شود و درباره نفس و روح و باطن انسان سخن به میان می‌آید و اکنون جلسه‌ای برپاست که وجود مبارك امام رضا علیه السلام در آن حضور دارند و بحثی معنوی در میان است، به دربان گفتم: من هم از این دانش اندك بهره‌ای دارم، برآیم اجازه ورود به این مجلس بخواه، دربان با کمال ادب پذیرفت به درون مجلس رفت و پس از چند لحظه برگشت و گفت: امام رضا علیه السلام فرمودند: اول شکم از هلو

معاشرت، ص: 194

سیر کن، سپس به زیارت ما بیا!!

آری؛ قصد زیارت با قصد هلو خوردن مخلوط بود و مولایم به هدایت من عنایت فرمود که از آن به بعد نیت زیارت را از هوا و هوس خالص گردانم.

زهیر بن قین بجلی

زهیر بن قین بجلی از شجاعات عرب، رئیس قبیله و چهره‌ای سرشناس بود، مکتب اعتقادی و عملی‌اش عثمانی بود و در فضای آن مکتب زندگی می‌کرد.

او امام حسین علیه السلام را نمی شناخت و به آن منبع فیوضات، معرفت و آگاهی نداشت و به این خاطر عثمانی مسلک بود و در مسیر مکه به کوفه علاقه نداشت با حضرت دیدار کند. او سعی داشت هر کجا کاروان حسینی اطراق می کند او به حرکتش ادامه دهد، و از هر نقطه امام حسین علیه السلام به حرکت ادامه می دهد او اطراق نماید. ناخواسته دو کاروان در يك منزل با هم خیمه استراحت زدند، چون هنگام ظهر زهیر دست به سفره غذا برد، سفیر امام حسین علیه السلام وارد خیمه او شد و گفت: حسین را اجابت کن! زهیر گفت: مرا با حسین کاری نیست، همسرش از پس پرده خیمه به او نخبید زد که تو را شرم نمی آید دعوت حسین را اجابت نمی کنی؟!

به تحریک همسر شایسته و صالحه اش به سوی خیمه امام حسین علیه السلام رفت، لحظاتی نورانی با امام حسین علیه السلام نشست، در همان چند لحظه با توفیق حق به امام حسین علیه السلام معرفت پیدا کرد و آن وجود ملکوتی را

معاشرت، ص: 195

شناخت و با همه وجود عاشق او شد چون همه زیبایی های معنوی و الهی را در او دید؛ از آن لحظه از امام حسین علیه السلام جدا نشد تا روز عاشورا با سپر قرار دادن خویش در برابر حسین علیه السلام برای ادامه اقامه نماز آن حضرت و مصون ماندن آن جناب از تیرباران دشمن، به شرف شهادت نائل شد و نام خود را در میان عاشقان حق و حقیقت در جریده هستی ابدی و جاودانه کرد.

هر نکته که گفت ز حسن تو گفت

آن دل که ز عشق چو غنچه شکفت

تا شام ابد، يك لحظه نخفت

بیدار غمت از صبح ازل

هر نغمه شرفت هم از تو شرفت

گوش دل هر هشیار دل

جز خاک ره کوی تو نرفت

مژگان من دل رفته ز دست

پیداست حقیقت راز نخفت

از اشک و سرشک روان دلم

حاشا که بود با عشق تو جفت

آن دل که نگشته زطاعت طاق

هرگز ندهد از دست به مفت «1»

این غم که نصیب مفتقر است

انسان با رفاقت و همنشینی با یار موافق و نشست و برخاست با اولیای الهی و ورود به جمع پاکان، از پستی حالات بشری به قله عبودیت و بندگی می‌رسد و از صفات ناسوتیه خالی می‌شود و به صفات لاهوتیه آراسته می‌گردد، این حقیقت در دعای پاکان عالم «2» آمده است:

«وفقنا الله و اياكم للترقى من حضیض البشرية إلى ذروة العبودية، و رزقنا الله و اياكم»

(1) - دیوان اشعار آیت الله غروی اصفهانی «کمپانی».

(2) - شیخ بهائی.

معاشرت، ص: 196

«للتخلي عن صفات الناسوتية و التحلي بالصفات اللاهوتية».

اوج جوانمردی

محمد بن ابی عمیر از چهره‌های معروف شیعه و از یاران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود.

وی به جرم این که نام شیعیان را می‌دانست و در اختیار حاکم بنی عباس قرار نداد، مورد خشم قرار گرفت تا آنجا که تمام دارایی‌اش را مصادره و خودش را به چهار سال زندان محکوم نمودند!!

زمانی که دوران محکومیتش به پایان رسید، او را احضار کردند و دوباره اسامی شیعیان و آدرس هر يك را از وی خواستند. محمد بن ابی عمیر این بار نیز از فاش کردن نام شیعیان و آدرس آنان خودداری کرد.

به دستور حاکم بنی عباس به اندازه‌ای با چوب و تازیانه بر بدنش زدند که خون از هر طرفش جاری شد و به صورت نیمه جان بر زمین افتاد و بعد از آن تا مدتی طولانی بدنش مجروح و زخم‌آلود بود و از آن بدتر کمترین سرمایه و مایه‌ای نداشت که با آن به کسب مشغول شود و گشایشی برای زن و فرزندش در امر معاش ایجاد نماید.

روزی شنید در خانه‌اش را می‌زنند، هنگامی که در را باز کرد با مردی روبرو شد که کیسه‌ای محتوی ده هزار درهم در دست داشت و به محمد گفت: این کیسه را از من بستان.

معاشرت، ص: 197

آورنده پول یکی از تجار ورشکسته‌ای بود که از گذشته با وی آشنایی داشت و طرف داد و ستد او بود و معادل این مبلغ به ابن ابی عمیر بدهی داشت. به او گفت: تو که ورشکسته بودی، این پول‌ها را از کجا آوردی؟

آیا ارثی نصیب تو شده؟ بدهکار گفت: نه، محمد گفت: آیا کسی به تو بخشیده؟ گفت: نه، گفت: آیا ملك و باغی داشته‌ای که از راه فروش آنها این پول‌ها را به دست آورده‌ای؟ گفت: نه، پرسید پس از کجا آورده‌ای؟

گفت: با این که خود ورشکسته و تهیدست بودم، فکر کردم تو سال‌ها گرفتار زندان و شکنجه بوده‌ای و همه سرمایه‌ات از دست رفته و اکنون که آزاد شده‌ای نه سرمایه کسب داری و نه توانایی کار و تهیه معاش، به این خاطر دلم به حالت به رقت آمد و خانه‌ای که محل زندگی خود و عائله‌ام بود فروختم و اینک پول خانه است که آورده‌ام تا قرض خود را به تو بپردازم.

محمد گفت: وضع همین گونه است که تو فکر کرده‌ای و هم اکنون هم نیازمند به يك درهم از این پول‌ها هستم ولی به خدا سوگند يك درهم آن را نمی‌پذیرم زیرا از امام صادق علیه السلام برآیم روایت شده که آن حضرت فرمود: قرض موجب آن نمی‌شود که انسان خانه و زادگاهش را از دست بدهد و به خاطر آن بی‌خانه شود، الآن برگرد و پول‌ها را به صاحبش برگردان و خانه‌ات را پس بگیر «1».

(1) - منهج المقال: 275.

معاشرت، ص: 198

صفوان بن یحیی از اصحاب و معاشران امام موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد علیهم السلام بود، او نزد امام رضا علیه السلام مرتبه و منزلتی شریف داشت و مقام بلند پایه وکالت از امام رضا و امام جواد علیهما السلام را نسبت به امور دین و دنیای مردم به خود اختصاص داده بود.

او در همه مراحل زندگی مطمئن‌ترین فرد مردم روزگارش و عابدترین آنان بود و شبانه‌روز صد و پنجاه رکعت نماز می‌خواند. مقامش در زهد و عبادت، مقام ویژه و خاصی بود، پایداری و استقامتش در دین نظیر نداشت.

گروه واقفیه مال فراوانی به او پیشنهاد کردند که از پی آن دست از دینش بردارد و به آنان پیوندد ولی او نپذیرفت و سلامت دینش را حفظ کرد.

او در امر کسب و تجارت با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان شریک بود، آورده‌اند که هر سه نفر در کنار بیت خدا هم‌پیمان شدند که هر یک از آنان از دنیا رفت آن که زنده مانده از جانب آن که از دنیا رفته همه نمازهایش را بخواند، و روزه‌هایش را بگیرد و زکات مالش را بپردازد!! آن دو نفر مردند و صفوان شبانه‌روز صد و پنجاه رکعت نماز برای خود از جانب آن دو بجای می‌آورد و در سال سه ماه روزه می‌گرفت، یک ماه برای خودش در ماه رمضان و دو ماه برای دو دوستش و از سوی خود و به نیابت آن دو نفر سه بار زکات می‌پرداخت و هر چه را در راه خدا هزینه می‌کرد یک بخش برای خود و دو بخش مانند آن را از جانب آن

معاشرت، ص: 199

دو به مصرف می‌رسانید «1».

حفظ پاکی و پاکدامنی در فضای عشق

جوانی در حالی که در تب عشق می‌سوخت و از فشار حفظ عفت و پاکدامنی به خود می‌پیچید، برای چاره‌جویی به محضر مبارک امام صادق علیه السلام مشرف شد.

او با همه وجود عاشق و دل بسته کنیز ماهروی همسایه شده بود، جریان عشق، از یک نگاه عادی و معمولی در رهگذر آغاز شد و قرار و آرام را از جوان برده بود، او از امام درخواست داشت در این مشکل سنگین به او یاری دهد و راهی برای نجاتش از این مسأله به او بنمایاند.

حضرت فرمود: هرگاه بار دیگر چشمت به آن کنیز افتاد با گفتن این جمله: «أَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» و مداومت بر آن، از مقام فضل و کرم پروردگار، حل این مشکل را درخواست کن.

جوان به گفته حضرت عمل کرد، چند روزی نگذشت که صاحب کنیز به دیدن جوان رفت و گفت: برای من سفری پیش آمده است که ناگزیر از رفتن هستم ولی مانع از رفتنم وجود کنیز من است.

من نه می توانم او را همراه خود به سفر ببرم و نه می توانم وی را در خانه، تنها بگذارم، اینک از تو می خواهم او را در خانه خود نگهداری کنی تا من از سفر بازگردم زیرا به دیگری اعتماد ندارم که او را نزد وی بگذارم.

(1) - الإختصاص: 88؛ بحار الأنوار: 304 / 85، باب 2، حدیث 2؛ سفینة البحار: 132 / 5، باب الصاد.

معاشرت، ص: 200

جوان صالح پاک دامن که یگانه آرزویش رسیدن به وصال کنیز بود و باید از چنین پیش آمدی با همه وجود استقبال می کرد، از پذیرفتن این مطلب عذر خواست.

گفت: کسی در خانه ام نیست که از کنیزت مراقبت کند و شایسته هم نیست که من و او به تنهایی در جای خلوتی قرار گیریم زیرا ممکن است من در خطر گناه افتم و نتوانم خود را حفظ نمایم بنابراین از تن دادن به این کار پوزش می خواهم.

صاحب کنیز گفت: من کنیز را به قیمت مناسبی به تو می فروشم که هر گونه تصرفی در او برای تو مشروع باشد مشروط به این که تو پول آن را بر عهده خود ضمانت کنی و آنگاه که بازگشتم خود کنیز را بابت پولی که به عهده گرفته ای به من برگردانی.

جوان این پیشنهاد را قبول کرد و مدت ها کنیز در اختیار او بود تا بهره خود را از او برگرفت.

چند روزی پیش از بازگشتن صاحب کنیز کارگزاران حاکم از بودن چنان کنیزی نزد آن جوان با خبر شدند و به هر وسیله ای که بود او را برای حاکم از وی گرفتند و دو سه برابر قیمتش به آن جوان پول پرداختند.

هنگامی که صاحب کنیز از سفر آمد سراغ کنیزش را گرفت، جوان حقیقت مطلب را شرح داد و همه پول‌ها را تسلیم صاحب کنیز کرد، آن مرد گفت: اکنون که چنین شده من همان مقدار پولی را که تو ضامن شده‌ای برمی‌دارم و بقیه آن، حلال خودت باد!

جوان در این ماجرا به خاطر دینداری و پاک دامن‌ی و حفظ عفت نه

معاشرت، ص: 201

تنها از فضل خدا در مورد کامرانی از کنیز بهره‌مند شد، بلکه پول قابل توجهی هم نصیبش گردید و به زندگی‌اش کمک کرد.

«1».

در قلعه عشق به فضایل

دارمیه زنی با شعور و با معرفت و آگاه و عامل به اسلام و در قلعه عشق به امیرالمؤمنین علی علیه السلام که دارای همه فضایل است، قرار داشت.

او منزلش در جحون بود، زنی بود دلیر و نترس، مهر و محبت به علی علیه السلام در دلش ریشه دوانده بود و همواره دم از عدالت و ولایت علی علیه السلام می‌زد، در جنگ صفین سربازان را بر ضد معاویه که از هر جهت دشمن حق بود، می‌شورانید و سخنرانی‌های حماسی و شورانگیزی می‌کرد.

چرخ روزگار به مرام معاویه می‌گردد، بر کرسی حکومت و شاهی تکیه می‌زند، سالی با مراقبان و محافظان مخصوص خود به مکه می‌رود و آنجا از آن زن سراغ می‌گیرد که آیا مرده است یا هنوز زنده می‌باشد، گفتند: زنده و سالم است، گفت: او را احضار کنید، همین که او را آوردند و معاویه چشمش به او افتاد، گفت:

ای دختر حام! اینجا به چه کار آمده‌ای؟!

دارمیه گفت: تو می‌خواهی مرا تحقیر کنی و سرزنش نمایی، من از بنی‌کنانه می‌باشم نه از حام و نام من دارمیه جحونیه است،

معاویه گفت: راست می‌گویی، آیا می‌دانی به چه منظور تو را احضار کرده‌ام؟

(1) - الکافی: 559 / 5، باب نوادر ...، حدیث 15؛ بحار الأنوار: 359 / 47، باب 11، حدیث 69.

معاشرت، ص: 202

دارمیه گفت: سبحان الله من که غیب نمی دانم!

معاویه گفت: تو را احضار کرده‌ام پرسم چرا علی را دوست داری و مرا دشمن می داری؟ چرا او محبوب و من مورد نفرت و بغض تو هستم؟

دارمیه گفت: از این پرسش صرف نظر کن!

معاویه گفت: نه، نمی شود حتماً باید پاسخ دهی!

دارمیه گفت: حالا که مجبورم، گوشه‌ای از سبب آن را برایت می گویم:

من علی علیه السلام را به این خاطر دوست دارم که در میان مردم به عدل و داد، رفتار می کرد.

من علی علیه السلام را به این جهت دوست دارم که حق مردم را به مردم می داد و در توزیع آن مساوات و برابری را رعایت می کرد.

اما با تو از آن رو دشمنم که تو با کسی جنگیدی که از تو به مراتب برتر و والاتر بود، او به خلافت و حکومت از تو شایسته تر بود، تو با او به ناحق از در ستیز و دشمنی درآمدی و با وی مخالفت کردی و خلافت را به ناحق تصاحب نمودی.

علی علیه السلام را به آن جهت دوست دارم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به ولایت نصب کرد و همه او را دوست داشتند و همه پیروان راستین اسلام برای بزرگداشت او و پیامبر صلی الله علیه و آله به او احترام می گذاشتند.

با تو هم از آن جهت دشمنم که به ناحق، خون‌ها ریختی و در داوری‌هایت به جور و ستم داوری کردی، قضاوتت نه از روی عقل بود و نه منطبق با مبانی اسلام و نه به طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه با هوا و هوس خودت توأم بود.

من از این رو علی علیه السلام را دوست دارم و تا پای جان هم با او هستم، ولی

معاشرت، ص: 203

از تو و کارهای تو خشم و نفرت داشته و تا همیشه هم خواهم داشت،

معاویه گفت: ها! از این جهت شکمت بزرگ و پستانهایت بالا آمده و نشیمن گاهت چاق شده است!!

این صفات که گفتی به مادر خودت سزاوارتر است تا به من زیرا من خودم شنیدم که مادرت هند را با همین صفات برای مردان اجنبی معرفی می کردند!

معاویه چون دید این زن از بیان حقایق ترس و ابایی ندارد، مجبور شد برخورد سیاسی خود را عوض کند لذا برای جلب توجه او زبان به عذرخواهی گشوده، گفت:

من از گفتن این کلمات قصد توهین و جسارتی نداشتم بلکه منظورم تعریف و تمجید بود و می خواستم تو را ستایش کنم.

پس از آنکه پوزش طلبید پرسید آیا خودت علی را دیده ای؟

آری؛ به خدا سوگند او را با دو چشم خود دیده ام.

معاویه گفت: چگونه او را دیدی؟

او را چنان دیدم که نه ریاست فریش داده بود و نه این نعمت ها و تجملاتی که تو را سرگرم کرده، از خدا بی خبر و غافلش کرده بود.

معاویه اشاره کرد که بس است!

او می ترسید اگر این زن شیردل چند جمله دیگر از فضائل و مناقب علی علیه السلام را بگوید، مانده آبرویش نیز بر باد رود و او را در انظار دیگران بی ارزش کند، از این جهت لب گزید!! یعنی که بس.

آنگاه که معاویه او را دستور به سکوت داد، دارمیه گفت: بلی؛ به خدا سوگند این کلمات دل های مرده را زنده می کند و گرد و غبار تبلیغات

معشرت، ص: 204

مسموم کننده را از آنها می‌زداید، این سخنان چنان دل‌ها را روشن می‌کند که روغن زیتون ظرف‌ها را با زدودن زنگ و تیرگی روشن می‌سازد.

معاویه گفت: تو راست می‌گویی و من نیز سخنان تو را تصدیق می‌کنم، اکنون بگو بینم به من نیاز داری؟!

دارمیه گفت: اگر از تو چیزی بخواهم جواب مثبت می‌دهی؟

معاویه گفت: آری!

دارمیه گفت: من صد شتر قرمز موی از تو می‌خواهم که شتران نر و ساربان‌شان نیز با آنها باشد.

معاویه گفت: برای چه می‌خواهی؟

دارمیه گفت: می‌خواهم با شیر آنها، خردسالان را سرپرستی کنم و با خود آنها بزرگسالان را احیا نمایم.

معاویه گفت: اگر اینها که خواستی به تو بدهم مرا مانند علی بن ابی طالب دوست می‌داری؟

دارمیه گفت: نه، به خدا سوگند! بلکه کمتر از او هم دوست نخواهم داشت.

معاویه شعری خوانده، گفت: هان! بین، این از بزرگواری ماست که گناهان شما را ندیده می‌گیریم و به شما بخشش می‌کنیم، اگر علی بن ابی طالب بود پیشیزی هم به تو نمی‌پرداخت.

دارمیه گفت: بی‌تردید علی علیه السلام این کار را نمی‌کرد، حتی يك مو از این شتران را هم به من نمی‌داد زیرا او مال مسلمانان را چون تو تلف

معشرت، ص: 205

نمی‌کرد «1».

عشق این زن را به انسان والایی که جامع همه کمالات و فضایل بود با عشق زن غربی که به هر هرزه‌ای به عنوان ستاره سینما و... و عشق زنان دست پرورده‌های تمدن ماشینی که به هر معشوق پوک و پوچی است، مقایسه کنید تا ببینید تفاوت دین‌داری و هماهنگی با قرآن و بی‌دینی و هماهنگی با هوا و هوس از کجا تا به کجاست.

پاسخ دندان‌شکن به ستمگران

اُزوی دختر عبدالمطلب است، وی پیر زنی است کمر خمیده و سال خورده که بی‌عصا راه رفتن برایش دشوار است.

روزی وارد دربار سلطنتی معاویه شد، همین که او را دید به او گفت:

مرحبا به تو ای خاله «2»! حالت چطور است؟

الحمد لله خوب است ولی از این که تو با بنی اعمام خود مخالفت ورزیده، حق آنان را غصب کردی و خود را به ناحق رئیس مسلمین و زمامدار آنان خواندی به سختی ناراحتم.

از آن روز که پیامبر از دنیا رفت، طایفه تیم و عدی و طایفه امیه حق ما را غصب کردند و ما را از حقوق خود باز داشتند و از آن روز که شما بر تخت قدرت نشستید و ما را با این که سزاوارتر بودیم گوشه‌نشین

(1) - چهره زن در آئینه تاریخ اسلام: 84.

(2) - به او گفته است خاله چون عموی معاویه «حارث» شوهر خواهر اُروی، صفیه دختر عبدالمطلب بوده است.

معاشرت، ص: 206

ساختید، رنج می‌برم.

مثال ما و شما چون قبطیان و پیروان فرعون شد و داستان علی بن ابی طالب هم مانند هارون پس از موسی.

در این میان عمرو بن عاص - که از شیرین کارهای آن روزگار بود - به اُروی اعتراض کرده، گفت:

ای پیره زن! خفه شو، حرف زن، حرفت احمق دیوانه... و چند کلمه دیگر که همه نشانه غضب و خشم او و نکوهش اُروى بود، بر زبان جاری کرد.

ولی این زن نه تنها خاموش نشد و نترسید، بلکه بیشتر و محکم تر سخن گفته، پاسخ او را چنین داد:

ای زنا زاده! تو چه می گویی؟ به تو چه مربوط است؟ تو مادرت در مکه از زنان زناکار بود که با همه، طرح معاشقه و دوستی ریخته بود و با همه با مبلغی بی نهایت اندک هم آغوش می شد، آنها را از خود کامروا می نمود، حالا به تو رسیده است که به من اعتراض کنی؟!

تو کسی هستی که وقتی به دنیا آمدی شش نفر ادعای پدری نسبت به تو داشتند، چون از مادرت پرسیدند گفت: این شش نفر همه با من نزدیکی کرده اند، بر این اساس این نوزاد به هر کدام شبیه تر است از اوست، مادرت را خودم دیدم که در روزهای منی با هر جوان فاجر و روسپی گری در می آمیخت! چون به عاص از دیگران شبیه تر بودی تو را به او ملحق ساختند و عمرو بن عاص گفتند.

این زن همچنان هویت عمرو را بیشتر مشخص می کرد که مروان سخن او را برید و گفت:

پیر زن! فضولی نکن، خفه شو، بی شعور، چه سخنانی به زبان

معاشرت، ص: 207

می رانی! حرف خودت را بزن!

اُروى یا بهتر بگوییم این پرورده مکتب قرآن و رشد یافته در مدرسه اسلام، این آزاد زن، این افتخار زنان قدرتمند و با عفت اسلام، لبه تیز تیغ سخن را متوجه او کرده، گفت:

تو نیز مانند پسر عاص سخن می گویی، ای کبود چشم! ای سرخ مو! ای کوتوله! ای کسی که اندام نامتناسب داری و از هر جهت به غلام حارث بن کلدیه شبیه تری تا به حکم، زیرا او نیز کبود چشم و سرخ مو و کوتاه قد و بد شکل بود، تو را چه رسد در کار دیگران دخالت کنی و فضولی نمایی؟!

من تو را می‌شناسم تو هیچ شباهت به پدر خود که ادعای پدری بر تو را دارد نداری، من پدرت را می‌شناسم که دارای چنین و چنان اوصافی بود که تو یا آن اوصاف را نداری و یا این که ضد آن صفات در تو وجود دارد، پس بجای این که به من اعتراض کنی، نخست برو از مادرت بپرس ببین پدرت که بوده است، تو را چه کار به کار من؟!

سپس روی به معاویه کرده، و گفت:

ای معاویه! به خدا سوگند تو باعث شدی که اینان بر شئون مردم مسلط شوند و جرات پیدا کنند، تنها تو هستی که ریسمان به دست آنان دادی تا به خود اجازه دهند با من چنین سخن بگویند.

معاویه با احترام از او دلجویی کرده، گفت:

خدا از گذشته‌ها گذشته، اکنون نیازی که داری بخواه!

اروی گفت: من به تو نیازی ندارم، آنگاه برخاست و از مجلس بیرون رفت.

معاشرت، ص: 208

معاویه خطاب به عمرو عاص و مروان کرده، گفت: تف بر شما! شما سبب شدید که من امروز این سخنان را بشنوم؛ پس از آن بی‌درنگ کسی را فرستاد، اروی را برگرداندند و گفت: حاجت خود را بخواه تا برآورم،

أروى گفت: به شش هزار دینار نیاز دارم، معاویه گفت: برای چه می‌خواهی؟

گفت: دو هزار دینار می‌خواهم که کاریزی احداث کنم تا بی‌نویان بنی الحارث از آن ارتزاق نمایند، دو هزار دینار می‌خواهم با آن جوانان تهیدست از بنی الحارث را زن دهم، دو هزار دینار دیگر را می‌خواهم تا برای رفع بعضی گرفتاری‌ها به کار برم.

معاویه گفت: شش هزار دینار به او بپردازید، آنگاه که اروی خواست از کاخ او بیرون آید، معاویه گفت:

این من بودم که دستور دادم تا این وجه را به تو بدهند، اگر علی بن ابی طالب به جای من بود با این که پسر عمویت هست، تو را بی‌نصیب برمی‌گرداند.

أروى از شنیدن این سخن به سختی ناراحت شد و رنگش برافروخته گشت و با ناراحتی هر چه بیشتر گریست و گفت:

از علی حرف زدی و مرا به یاد او انداختی، مرا به یاد او و عدالت‌هایش به یاد مردانگی‌های او و....

سپس قصیده مفصلی در بیان فضایل و مکارم علی بیان کرد و او را بر همه برتری داد و معاویه را بیش از پیش سیه روی نمود و برگشت «1».

(1) - چهره زن در آئینه تاریخ اسلام: 126.

معاشرت، ص: 209

خاندانی بهشتی سیرت و بهشتی مسکن

نسبیه دختر کعب مشهور به ام عماره که با شوهر خود و فرزندان در جنگ احد شرکت کرده بود و خود عملاً شمشیر به دست در راه یاری پیامبر اسلام می‌جنگید و از حریم قرآن و اسلام و مسلمانان دفاع می‌کرد و گاهی نیز با تیر و کمان بر ضد نیروی دشمن دست به کار می‌شد و آنان را به عقب می‌راند، در همین پیکار عظیم بود که دوازده زخم بر شانه و بدنش وارد شد.

دختران و زنان جوانی که زخم‌های بدن و شانه او را می‌دیدند و خود در آن صحنه دلخراش حاضر نبودند، دوست داشتند که بدانند چگونه آن زخم‌ها بر بدنش وارد آمده است، از آن جمله ام سعد دختر سعد بن ربیع بود که می‌گوید: از او پرسیدم داستان جنگ خود را در روز احد برایم نقل کن.

ام عماره گفت: آن روز نزدیک ظهر بود که يك مشك آب و نواری که زخم‌ها را با آن می‌بندند با خود برداشتم و به میدان جنگ رفتم تا مجروحین را آب دهم و از زخم‌خوردگان عیادت غلیم، چیزی که به خیالم نمی‌رسید همین بود که من هم با شوهر و دو فرزندم همدوش با هم شمشیر بزنیم، همین که وارد میدان شدم دیدم جنگ به شدت درگرفته است و مسلمانان شکست خورده‌اند و هر کدام به سویی می‌روند، من همانطور که مشغول شمشیر زدن بودم، پیشروی کردم تا این که نزدیک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدم. در آن روز، هم با شمشیر می‌زدم و هم با تیر و کمان تیراندازی می‌کردم، و به اندازه‌ای نبرد کردم که این زخم‌ها که

معاشرت، ص: 210

می بینی بر شانهام وارد آمد.

ام سعد می گوید: من خود آن زخمها را دیدم که متورم شده بود، به او گفتم چه کسی این زخمها را به تو زد؟ گفت: زمانی که مردم از اطراف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پراکنده شده بودند، پسر قمیئه با فریاد می گفت:

محمد کجاست؟ محمد کجاست؟ مرگ بر من اگر او را به قتل نرسانم!

مصعب بن عمیر و گروهی دیگر که من نیز در میان آنان بودم، در برابرش ایستادیم و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دفاع کردم، در همین گیر و دار، این زخمها به من وارد آمد، من هم چند ضربه به او زدم ولی چون آن دشمن خدا دو زره پوشیده بود، ضربه های شمشیر من در او اثر نکرد.

از او پرسیدم دستت چه شده است؟ گفت: آن روز که در یمامه مسلمانان به دست اعراب شکست خوردند، انصار از مسلمانان کمک خواستند، یکی از افراد گروهی که برای نجات آنان می رفت، من بودم.

جنگ در حدیقه الموت بود و در حدود يك ساعت نبرد ادامه داشت تا آن که ابودجانه همان جا شهید شد و سرانجام مسلمانان پیروز شدند. در همان میان که من در تعقیب مسیلمه دشمن خدا بودم ناگهان مردی با من برخورد کرد و ضربه ای به دستم زد که قطع شد.

عبدالله بن زید بن عاصم پسر ام عماره می گوید: من در روز جنگ احد بودم، آنگاه که مردم از اطراف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پراکنده شدند، من خود را به او رسانیدم، دیدم مادرم به طرفداری از پیامبر صلی الله علیه و آله می جنگد، همین که آن حضرت چشمش به من افتاد فرمود: پسر ام عماره هستی؟ گفتم:

آری؛ یارسول الله! پس چرا پیکار نمی کنی؟ تیر اندازی کن، سنگی را

معاشرت، ص: 211

برداشتم و در حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر یکی از مشرکان زدم، سنگ بر چشم اسبش اصابت کرد، اسب سرگیجه گرفت با صاحبش به زمین افتاد، من باز هم با سنگ به او حمله می کردم تا این که چشمم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله افتاد، دیدم در چهره مبارکش لبخندی نمایان است که با آن تبسم، مرا تشویق می کرد، در همین حال یکی

از سربازان جبهه دشمن ضربتی بر شانه مادرم وارد آورد که به سختی او را مجروح کرد؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

مادرت، مادرت، او را دریاب! زخم هایش را ببند، شما افراد این خاندان پر برکت باشید، مقام و مرتبه مادرت بزرگتر و برتر از فلان و فلان است و مقام و مرتبه شوهر مادرت نیز از مقام فلانی برتر است، خداوند شما خاندان را رحمت کند.

مادرم گفت: ای پیامبر صلی الله علیه و آله! از خدا بخواه که ما در بهشت همدم تو باشیم همان وقت پیامبر دعا کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ»

خداوندا آنان را در بهشت همدم من قرار ده.

هنگامی که مادرم این دعا را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید به اندازه‌ای خوشحال شد که نمی‌توان توصیف کرد و گفت:

هم اکنون از رنج‌هایی که به من رسیده است هیچ گونه نگرانی و ناراحتی ندارم «1».

(1) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 269 / 14؛ بحار الأنوار: 134 / 20، باب 12؛ چهره زن در آئینه تاریخ اسلام: 141.

معاشرت، ص: 212

اتصال روحی او پس قرن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

او پس قرن، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ندیده بود، ولی با شنیدن اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله و شنیدن دعوت آن حضرت در گردونه پذیرش هدایت قرار گرفت و از ایمانی جامع و عبادتی کامل و حالی عارفانه برخوردار شد.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله برای او به بهشت شهادت داد و به یارانش فرمود:

شما را به مردی از امتم که او را اویس گویند بشارت باد، همانا او به مانند دو قبیله ربیعہ و مضر در قیامت شفاعت می کند.

رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود:

«تَفُوحُ رَوَائِحِ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ الْقَرْنِ وَ شَوْقَاهُ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقَرْنِ».

نسیم های بهشت از سوی یمن می وزد، ای اویس قرن چه اندازه مشتاق توام.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله او را نفس الرحمن و خیر التابعین نامید و گاهی که از جانب یمن او را استشمام می کرد می فرمود:

«إِنِّي لَأَشُمُّ رَوْحَ الرَّحْمَنِ مِنْ طَرْفِ الْيَمَنِ».

من نسیم رحمانی را از سوی یمن استشمام می کنم.

او در آتش اشتیاق زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله می سوخت، از مادر اجازه گرفت که به مدینه برای زیارت یار مشرف شود، مادر به او گفت: به این شرط اجازه می دهم که بیش از نصف روز در مدینه توقف نکنی، اویس با

معاشرت، ص: 213

اجازه مادر به مدینه رفت، چون به خانه حضرت رسید آن حضرت در خانه نبود، پس از نصف روز توقف در حالی که محبوب را زیارت نکرد به یمن بازگشت، هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خانه آمد فرمود: این نور کیست که در این خانه مشاهده می کنم؟! گفتند: شتربانی که اویس نام داشت در این سرای آمد و بازگشت، حضرت فرمود: این نور را در خانه ما به هدیه گذاشت و رفت «1».

مشهور است که وقتی در جنگ احد پیشانی و دندان پیامبر شکست، اویس در بیابان های یمن در حال شترچرانی، از درد پیشانی و درد دندان نالید!!

آری؛ حضور فیزیکی معاشران معنوی و چهره‌های ملکوتی در مدار زندگی انسان لازم نیست؛ انسان می‌تواند با جهد و کوشش و فعالیت مثبت روحی، خود را به محضر معنوی اولیای حق برساند و چون او پس به آن بزرگواران اتصال روحی یابد و از فیض سرشار وجود آنان بهره‌مند گردد که گفته‌اند:

مَنْ جَدَّ وَجَدَ.

آن کس که بکوشد آنچه را برای آن می‌کوشد می‌یابد.

برای این که خوانندگان عزیز به ویژه جوانان که دنیایی از احساسات و شور و نشاط‌اند به حقیقت عینی این جمله آگاه شوند به قطعاتی از تاریخ کوشندگان اشاره می‌شود:

(1) - منتهی الآمال: باب سوم، فصل هفتم، شرح حال او پس قرنی. این قطعه در کتاب تذکرة الأولیاء: 26، باب ذکر او پس قرنی با کمی تفاوت ذکر شده است.

معاشرت، ص: 214

عبرت آموزی امیر تیمور

امیر تیمور که روزگاری در آسیا در قدرت و سطوت و بی‌باکی و شجاعت حرف اول را می‌زد، در پاسخ این پرسش که از کجا و به چه سبب به این قدرت و حکومت رسیدی، گفت: در جنگی از جنگ‌ها شکست سختی خوردیم، من که سربازی جوان و در جنگ با دشمن بسیار کوشا بودم پس از گسیختگی شیرازه لشکر چون چهره‌ای شناخته شده بودم و بیم اسارت و دستگیری‌ام می‌رفت پا به فرار گذاشتم، در حال فرار در دل بیابان به سیاه چادری رسیدم که محل زندگی پیره زن پنه رسی بود، از او خواستم که آن شب به من جای دهد، او هم پذیرفت، پس از ساعاتی افرادی از دشمن که دنبال فراریان بودند از راه رسیدند، من به زیر پنبه‌ها رفتم و خود را از دید دشمن پنهان کردم، دشمن همه جا را گشت در ضمن با نیزه‌ای به پنبه کوبید که نوک نیزه به پای من فرو رفت ولی من مقاومت کرده، از خود عکس العملی نشان ندادم، پس از رفتن دشمن من هم از پیره زن خداحافظی کرده با پای لنگ به سوی مقصدی که داشتم حرکت کردم.

به خرابه‌ای رسیدم، در آنجا برای استراحت و مستور ماندن از چشم دشمن اطراق کردم، سکوت بر همه جا حاکم بود، در فکر بودم که عاقبت کار چه خواهد شد؟ ناگهان صدای بسیار آرام مورچه‌ای نظرم را جلب کرد که دانه‌ای گندم به دو نیش گرفته و از دیوار بالا می‌رود تا خود را به پشت دیوار رسانیده، دانه گندم را به لانه منتقل کند.

مورچه ضعیف که باری سنگین‌تر از خود را می‌کشید وقتی به بالای

معاشرت، ص: 215

دیوار رسید و خواست به روی دیوار برود گندم از نیشش رها شده به زمین افتاد، دوباره همان مسیر را بازگشت و گندم را به نیش گرفت و از دیوار بالا رفت ولی هنگام رفتن به روی دیوار دوباره گندم از دهانش به زمین افتاد، شصت و هفت مرتبه این کار طاقت فرسا تکرار شد، ولی مورچه آن دانه گندم را به بالای دیوار رسانید و سپس از طرف پشت دیوار به لانه انتقال داد.

از پشت کار مورچه و تحمل آن زحمتی که به خود همواره کرد درس گرفتم و به خود گفتم: تو از مورچه کمتر نیستی بکوش تا به برترین مقام برسی، کوشیدم تا از سربازی به امارت و حکومت بر بسیاری از مناطق آسیا رسیدم و اگر خداوند فرصت دهد خود را به حکومت جهان می‌رسانم.

امیر عبدالله خلجستانی

او در خراسان به شغل خرپندگی اشتغال داشت ولی با جدیت و کوششی که از خود نشان داد امیر خراسان بزرگ شد.

روزی یکی از دوستانش به دیدار او رفت، در ضمن گفتگو از وی پرسید: چه شد از شغل خرپندگی به امارت خراسان رسیدی؟

گفت: روزی از محل کار برای استراحت به خانه رفتم، در خانه چشمم به دیوان حنظله بادغیسی افتاد، آن را برای مطالعه باز کردم این رباعی نظرم را جلب کرد:

رو خطر کن ز کام شیر بجوی

مهتری گر به کام شیر در است

معشرت، ص: 216

یا چو مردانت مرگ رویا روی «1»

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه

این رباعی حرکتی در عقل و روانم ایجاد کرد و به دنبال آن به جستجوی مراتب و مقامات برخاستم و نهایتاً از شغل خرننگی به امارت خراسان بزرگ رسیدم!

(1) - حنظله بادغیسی، دیوان اشعار

معشرت، ص: 217

نقشه امام هفتم علیه السلام برای زندگی پاک و سالم

امام هفتم علیه السلام عمر انسان را سرمایه و مایه الهی و ملکوتی می‌شمردند و دوست داشتند همه مردم عمر و زمانی که در اختیار دارند در تجارتی بگذرانند که برای آنان سود دنیایی و آخرتی داشته باشد، به همین خاطر مردم را در جهت هزینه کردن عمر به چهار حقیقت دعوت کردند:

اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَسَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ، وَسَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَالْثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّثُونَكُمْ غُيُوبَكُمْ وَيُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ، وَسَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِ كُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَيَهْدِي السَّاعَةُ تَقْدِيرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ ... «1».

کوشش کنید در این که زمان و عمرتان چهار بخش شود: بخشی برای عبادت و طاعت و مناجات با خدا، بخشی برای کار و معیشت و به دست آوردن هزینه زندگی، بخشی برای معاشرت و نشست و برخاست با برادران دینی و افراد مورد اطمینانی که عیوب شما را به شما می شناسانند و در باطن به شما اخلاص می ورزند و بخشی برای لذت ها و خوشی های غیر حرام و به این بخش که برطرف کننده کسالت و خستگی شماست، می توانید سه بخش دیگر را تأمین نمایید.

(1) - تحف العقول: 409؛ بحار الأنوار: 321 / 75، باب 25، حدیث 3.

معاشرت، ص: 218

روایت را به دقت بنگرید و در آن اندیشه نمایید که معاشرت صحیح از چه ارزشی برخوردار است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمان می دهد که يك چهارم از عمر خود را هزینه همنشینی با دوستانی کنید که در رشد و تکامل شما و در رفع و پاک سازی عیوب شما مؤثرند!

امام علیه السلام سپس می فرماید:

با خود درباره دو چیز حدیث نفس نکنید: فقر و تهیدستی و طول عمر زیرا هر کس فکر و اندیشه اش را متمرکز در این کند که مبادا فقر و تهیدستی دچارم گردد و در گردونه بخل قرار می گیرد و هر که به فکر طول عمر باشد، دچار حرص می شود، بهره خود را از دنیا از حلال و اموری که شیشه مروت را نشکند و اسراف در آن نیست، قرار دهید و از این گونه زیستن که زیستن پاکی است، بر امور دین کمک بخواهید، زیرا از امام صادق علیه السلام روایت شده:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ «1».

از ما نیست هر کس امر معیشت و امور دنیایش را به خاطر دینش ترک کند، یا دینش را به خاطر دنیایش از دست بگذارد.

(1) - تحف العقول: 409؛ بحار الأنوار: 321 / 75، باب 25، حدیث 3

معاشرت، ص: 219

همنشینی با بندگان صالح

خیر جامع و شرّ جامع

اسلام که تنها فرهنگ کامل و سعادت بخش است، نقطه معاشرت صحیح و دوستی حقیقی و همراه بودن با زنده دلان و ارواح پاک و اهل ایمان و مروت و همنشینی با کسانی که از دم عیسوی برخوردارند و جز صلاح و کرامت و رشد و تربیت و ادب و سلامت انسان را نمی خواهند، خیر جامع می داند.

آیین ثمر بخش حق، نقطه معاشرت غلط و دوستی ناباب و همراه شدن با مرده دلان، و ارواح شریره و نفوس خبیثه و اهل شرارت و بی دینی و همنشینی با کسانی که رفتار و کردارشان چون طوفان خزان سرسبزی انسان و ارزش های آدمی را مورد هجوم قرار می دهد، شر جامع قلمداد می کند.

معاشرت با معاشران پاک و سالم، همنشینی با همنشینان مؤمن و فرشته خو، دوستی با دوستان با وفا و روشن ضمیر، چون شربت معالجه است که بیماری های فکری و روانی انسان را درمان می کند و به انسان برای ورود به يك زندگي شایسته لیاقت و نشاط می دهد.

معاشرت با معاشران ناپاک و بیمار دل، همنشینی با همنشینان بی ایمان و شیطان صفت، دوستی با مردم منافق و دورو و زشت باطن، چون زهر خطرناکی است که به کام حیات انسان می ریزد و همه جوانب

معاشرت، ص: 220

و شئون وجود انسان را مسموم می کند و نهایتاً آدمی را در کویر هلاکت و سرزمین ضلالت تهیدست و پشیمان، بیچاره و گرفتار، رها می سازد.

رسوایی و فضیحتی که از همنشینی با افراد ناصالح نصیب انسان می شود، گاهی قابل جبران نیست بلکه شیرینی و لذت زندگی را تیره و تار می کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

عَاَزَ الْفَضِيحَةُ يُكَدِّرُ حَلَاوَةَ اللَّذَّةِ «1».

ننگ رسوائی که از امور ناباب و روش‌های غلط به دست می‌آید شیرینی لذت زندگی را در کام انسان تیره و تار می‌نماید.

و در کلامی دیگر می‌فرماید:

لَا يُثْمَرُ حَلَاوَةُ اللَّذَّةِ بِمَرَاةِ الْآفَاتِ «2».

شیرینی لذتی که از امور زیان‌آور و نصیب آدمی می‌شود، به تلخی آفات و عوارض دردناک آن نمی‌ارزد.

آری؛ کسی که با معاشر ناجنس و همنشین ناپاک و رفیق ناآگاه و آدمی نامرد و بی‌مروت به صورتی طولانی همراه و همراز باشد و بر اثر آن معاشرت ناصحیح از علم و معرفت و عبادت و خدمت و ارزش و کرامت محروم گردد و به خواسته دوستش دچار اعتیاد و شراب، فسق و فجور و ظلم و ستم شود و عمر گرانمایه در این راه شیطانی هزینه کند

(1) - غرر الحکم: 481، حدیث 11060؛ مستدرک الوسائل: 11/ 346، باب 42، حدیث 13217.

(2) - غرر الحکم: 854.

معاشرت، ص: 221

و روزی که چشم باز نماید و ببیند قدرت جوانی و قوت روحی و کرامت انسانی از دست رفته و از وجود او مرده‌ای متحرک که جز مزاحمت برای خانواده و دیگران اثری ندارد؛ قطعاً تلخی این عوارض و آفات امروزش به شیرینی لذت‌های زودگذر و مخرب دیروزش نمی‌ارزد.

معاشرت، ص: 222

تشبیهی لطیف از دوست حقیقی

جلال‌الدین رومی در کتاب «مثنوی» روایت جالبی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و آن را با ظرفیتی خاص و روشی هنرمندانه به صورت نظم تاویل می‌کند که ثبتش در این اوراق خالی از فایده نیست.

إِعْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّيِّعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ، وَاجْتَنِبُوا بَرْدَ الْحَرِيفِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ
«1».

نسیم بهار را غنیمت بشمارید زیرا در بدن شما همان تصرفی را می‌کند که در درختانتان می‌نماید و از باد خزان دوری کنید زیرا با بدن‌های شما همان معامله‌ای را می‌نماید که با درختانتان می‌کند.

جلال‌الدین رومی می‌گوید: پیامبری که فصیح‌ترین انسان است و سخنش ما فوق سخن انسان و ما دون سخن خداست، باید منظورش از این کلام، حقیقتی والا و مطلبی فوق العاده با ارزش باشد.

به احتمال قریب به یقین نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نسیم و باد بهار، کلام معجز آسا و سخنان ملکوتی و دم عیسوی اولیای الهی و اهل دل می‌باشد که چونان نسیم بهار طبیعی که درختان را زنده می‌کند، دل‌های مرده را حیات می‌بخشد و جان‌های افسرده را به حرکت می‌آورد و نَفْس

(1) - بحار الأنوار: 271 / 59، باب 88.

معاشرت، ص: 223

پژمرده را براساس حالات اخلاقی و عرفانی به اهتزاز می‌اندازد.

و نظر حضرتش از باد خزان، کلام مرده دلان و سخنان اهل باطل و دم مسموم شیطان‌صفتان می‌باشد که چونان طوفان خزان که برگ درختان را زرد کرده و بر زمین می‌ریزد، دل‌های نیمه جان را می‌میراند و جان‌های کم قدرت را می‌گشدد و نَفْس مرده را با تحریک به سوی شهوات بی‌مهار چون اژدها به جنبش می‌آورد.

و نهایتاً منظور آن مالک کلام و مبلغ پیام و خیر الانام این است که اگر انسان با معاشری الهی و رفیقی ملکوتی و دوستی عرشی - که زبانش ریشه در ایمان دارد و حالاتش ظهوری از حقایق است و اخلاقش میوه باغ کرامت است - به دوستی و

همنشینی برخیزد، استعدادهای انسانی و حالات معنوی او از دم عیسوی زنده می شود و نَمال وجودش تبدیل به شجره طیبه - که ریشه اش ثابت و شاخ و برگش در آسمان هاست و میوه اش همیشگی است - می گردد.

و اگر با معاشری شریر و رفیقی شیطانی و دوستی بی دین و مادی که زیانش ریشه در کفر و شرک دارد و حالاتش ظهوری از فرهنگ بت پرستی است و اخلاقش چون هندوانه ابو جهل زهر کشنده است، به دوستی و همنشینی بنشیند؛ استعدادهای انسانی او و حالات باطنی اش از دم خزان صفت او نابود می گردد و نَمال وجودش تبدیل به شجره خبیثه که ریشه بی بنیانش روی زمین است و استقرار و قراری ندارد، می شود.

فایده دوست حقیقی و رفیق پاک برای انسان، فایده نسیم بهار برای گل و گیاه و نَمال و درخت است و زیان دوست ناباب برای آدمی زیان

معاشرت، ص: 224

طوفان و ضرر آتشی است که در خرمن افتد و آن را به خاکستری سیاه که باد هر ذره اش را به جایی ببرد، خواهد بود.

گفت پیغمبر ز سرمای بهار	تن میپوشانید یاران زینهار
زآنک با جان شما آن می کند	کآن بهاران با درختان می کند
لیک بگریزند از سرد خزان	کآن کند کو کرد با باغ و رزان
راویان این را به ظاهر برده اند	هم بر آن صورت قناعت کرده اند
بی خبر بودند از جای آن گروه	کوه را دیده ندیده کان بکوه
آن خزان نزد خدا نفس و هواست	عقل و جان عین بهارست و بقاست
مرترا عقلی است جز وی در نَمان	کاملُ العقلی بچو اندر جهان
جزو تو از کُلّ او کَلّی شود	عقل کل بر نفس چون غلّی شود
پس به تأویل این بود کانفاس پاک	چون بهارست و حیات برگ و تآک

گفت‌های اولیا نرم و درشت	تن مپوشان زآنك دینت راست پشت
گرم گوید سرد گوید خوش بگیر	زان زگرم و سرد بچھی وز سعید
گرم و سردش نو بهار زندگی است	مایه صدق و یقین و بندگی است
زان کزو بُستانِ جانها زنده است	زین جواهر بحرِ دل آکنده است
بر دل عاقل هزاران غم بود	گر زیباغ دل خلالی کم بود»1«

پروین اعتصامی در پایان قصیده همنشین ناهموار، از زبان آب که در دیگی بر اثر همنشینی با آتش به بخار تبدیل می‌شود و هویتش را از دست می‌دهد و از آن همه سود رسانی به طبیعت و انسان باز می‌ماند، می‌گوید:

(1) - مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول.

معاشرت، ص: 225

من که بودم پزشك بیماران	آخر کار خود شدم بیمار
من که هر رنگ شستم از چه گرفت	روشن آئینه دلم زنگار
نه صفائیم ماند در خاطر	نه فروغیم ماند بر رخسار
آتشم همنشین و دود نلسم	شعله‌ام همدم و شرارم یار
زین چنین روز داشت باید ننگ	زین چنین کار داشت باید عار

هیچ دیدی زکار درماند	کاردانی چو من در آخر کار
باختم پاک تاب و جلوه خویش	بسکه بر خاطر من نشست غبار
با چنین پاکی و فروزانی	این چنینم کساد شد بازار
آخر این آتشم بخار کند	به هوای عدم روم ناچار
گفت آتش از آن که دشمن توست	طمع دوستی و لطف مدار
همنشین کسی که مست هوی است	نشد ای دوست مردم هشیار
هر که در شوره زار کشت کند	نبود از کار خویش برخوردار
خام بودی تو خفته زان آتش	کرد هنگام پختنت بیدار
در کنار من از چه کردی جای	که ز دودت شود سیاه کنار
هر کجا آتش است سوختن است	این نصیحت به گوش جان بسپار
گرت اندیشه ای بد نامی است	منشین با رفیق ناهموار
عاقلان از دکان مهره فروش	نخردند لؤلؤ شهوار
کس ز خنجر ندید جز خستن	کس ز پیکان نخواست جز پیکار
سالکان را چه کار با دیوان	طوطیان را چه کار با مُردار ¹ »

(1) - دیوان اشعار پروین اعتصامی: 205، با اختصار.

معاشرت، ص: 227

انسانیتِ انسان را می‌خشکاند و شاخ و برگ درخت فطرت را می‌ریزد و بال و پر آدمی را می‌شکند و همه جاده‌های سعادت را به روی انسان می‌بندد و عقل فعال و اندیشه پاک را بی‌حرکت و متوقف می‌کند و فریاد وجدان را خاموش می‌سازد و نیرو و قدرت روحی را از کار می‌اندازد و از انسان - که گل سر سبد هستی است - خاری خشک به وجود می‌آورد!

معاشرت، ص: 228

چشمه‌ای بر بلندی کوه

همنشین صالح و رفیق موافق و دوست شایسته نسبت به سرزمین وجود انسان همچون چشمه‌ای بر بلندی کوه است که به زمین‌های دامنه کوه مُشْرِف و مسلط است و آب خوشگوار و پر فایده‌اش را به همه جای زمین‌های دامنه کوه می‌رساند و در بهاران از آن سرزمین‌ها گیاهان سبز، گل‌های خوش رنگ، نباتات خوشبو و درختان پر ثمر می‌رویاند که هر بیننده‌ای را شگفت زده می‌کند.

انسان هنگامی که در کنار دوستی پاک نهاد، درستکار، دلسوز، آگاه و با معرفت قرار بگیرد و لیاقت و شایستگی برای گرفتن ارزش‌های او را نشان دهد و به اختیار خود به انتخاب آن ارزش‌ها برخیزد، آن ارزش‌ها همچون بارانی که از ابر بر زمین مستعد می‌بارد و سبب پیدایش ثمرات و محصولات می‌گردد، بر انسان فرو می‌بارد و درخت وجود آدمی را از برکت آن معاشرت صحیح و درست به ثمرات و محصولات معنوی می‌نشانند.

محروم نمودن خویش از دوست صالح، خسارت معنوی‌اش مانند این است که انسان خود را از هوای مطبوع و نور خورشید و تغذیه سالم محروم نماید.

ابو لهب در شهر مکه نزدیک به پنجاه سال معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود

معشرت، ص: 229

ولی يك لحظه حاضر نشد برای استفاده از ارزش‌های معنوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با آن حضرت رفاقت و معاشرت کند بلکه تا لحظه مرگش خود را از معاشرت با حضرت محروم کرد و داغ ننگ ابدی و خسارت همیشگی و شقاوت ابدی را بر پیشانی حیات نکبت بار خود زد و در قرآن مجید به عنوان چهره‌ای منفور معرفی شد،

[تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ] «1».

نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش.

آری؛ محروم ماندن از یار موافق و معاشر واجد شرایط، لباس انسانیت را از وجود انسان بیرون می‌آورد و لباس حیوانیت بر باطن می‌پوشاند و آدمی را نهایتاً مصداق [كَالْأَنْعَامِ] «2»، [كَمَثَلِ الْكَلْبِ] «3» و [كَمَثَلِ الْخِمَارِ] «4» می‌نماید.

انسان نباید از ارتباط با کسی که در دانش و معرفت و اخلاق و تربیت و آگاهی و کرامت ما فوق اوست، غفلت ورزد و از این که دست به دامن شخصیت او بزند و متوسل به وی شود، بخل کند که غفلت و بخل در این مورد سبب خرابی دنیا و آخرت است.

هنوز فریاد دعوت پاکان به گوش می‌رسد و تا قیامت هم به گوش انسان خواهد رسید که: ای انسان‌ها! بیایید نخال وجود خود را از طریق قلب و جان به ما پیوند بزنید و از رزق کامل و روزی معنوی فراوانی که

(1) - مسد (111): 1.

(2) - «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» [انعام (6) 179].

(3) - «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرِكْهُ يَلْهَثْ» [انعام (6) 176].

(4) - «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْخِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» [جمعه (62): 5].

معشرت، ص: 230

حضرت حق به خاطر شایستگی ما به ما ارزانی داشته تغذیه نمایید تا عقل شما کامل گردد و خرد شما چون گل بهار شکفته شود و بر جانتان نور معنویت بتابد و از افق وجودتان ثمرات ملکوتی رخ نشان دهد و در سرزمین نظام هستی چون شجره طیبه که در قرآن اشاره دارد «1»، رشد نموده ریشه ثابتی پیدا کنید و شاخ و برگ روح و روان و عقل و خردتان به فضای ملکوت سرکشیده، میوه و محصول دائم دهد و خود و دیگران تا ابد از آن میوه‌ها و محصولات دائم بهره‌مند شوید.

آنان و تربیت شدگان‌شان از شما دعوت می‌کنند که بیایید تا از آلودگی‌ها در سایه دم مسیحایی ما پاک شوید و از بیماری‌های فکری و روحی شفا یابید و دردهای معنوی و باطنی شما با حکمت حکیمانه ما درمان شود و به سلامت و عافیت همه جانبه آراسته گردید تا در گردونه رحمت حق و عنایت پروردگار و ولایت اولیای خدا قرار گیرید که راهی برای رسیدن به این حقایق جز معاشرت و دوستی با پاکان و اطاعت از آنان که در حقیقت اطاعت از خداست وجود ندارد.

روایت بسیار مهمی در این زمینه از امام صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده است، حضرت می‌فرماید:

«كُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَالْمَنْبَرِ وَإِذَا أَنَسُ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ وَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأُرَوِّحُكُمْ فَأَعِينُونِي عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ» «2».

(1) - «أَمْ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» [ابراهيم (14): 24 - 25].

(2) - مجموعه ورام: 90 / 2، این روایت با کمی تغییر در: الکافی: 212 / 8، حدیث 259؛ الأمالی، شیخ صدوق: 626، حدیث 4؛ مشکاة الأنوار: 74، الفصل الثالث فی آداب الشیعة؛ بحار الأنوار: 203 / 7، باب 8، حدیث 91 و 108 / 27، باب 4، حدیث 81 و... ذکر شده است.

معاشرت، ص: 231

من با پدر بزرگوارم حضرت باقر العلوم علیه السلام بودم تا به قبر و منبر رسول خدا رسیدم، ناگهان پدرم به گروهی از یارانش رسید، کنارشان ایستاد و به آنان سلام کرد و فرمود:

به خدا سوگند من عاشق شما و بوی شما و روح شما هستم، شما مرا برای حفظ این عشق و محبت با پرهیزکاری و خود داری از هر گناهی و با کوشش در راه خدا و انجام هر کار مثبتی یاری دهید [وهمواره از ارزشهای ملکوتی ما شکل بگیرید] زیرا شما جز با پاک دامنی و حفظ خویش از گناه و کوشش و سعی مثبت به ولایت ما نخواهید رسید.

مؤلف دانشمند کتاب «آداب النفس» می گوید:

دوست خوب و رفیق شفیق و یار موافق دارای چهار صفت است:

عفت نفس، تقوا، زهد نسبت به متاع دنیا، ورع و پاک دامنی و این چهار عنصر حقایقی هستند که از طریق ارتباط با پاکان نصیب انسان می شود.

تا تو را عقل و دین بیفزاید

همنشین تو از تو به باید

لازم است با کسانی رفاقت و همنشینی داشته باشیم که فردای قیامت در سایه آنان مورد لطف و رحمت حضرت حق قرار بگیریم و به شفاعت آنان به بهشت و رضوان الهی راه یابیم، نه دست دوستی و رفاقت به کسانی دهیم که فردای قیامت به آنان خطاب می کنند:

معاشرت، ص: 232

[و اُمْتَاؤُوا الْيَوْمَ إِلَيْهَا الْمُجْرِمُونَ] «1».

و [ندا آید:] ای گناهکاران! امروز [از صف نیکان] جدا شوید.

و نهایتاً ما هم به خاطر معاشرت با آنان و رنگ گرفتن از ایشان همراه آنان قرار گرفته، از صف پاکان و صالحان جدا کردیم!

(1) - یس (36): 59.

معاشرت، ص: 233

لَقْمَانِ حَكِيمٍ وَ مَعَاشِرَانِ كَمِ نَظِيرِ

او مردی سیاه چهره از سرزمین سودان بود که سالیانی دراز به عنوان برده و غلام در اختیار ثروتمندان قرار داشت و برای آنان کارهای پر مشقت و با زحمت انجام می داد ولی در چنان فضایی از انجام تعالیم الهی و پند و اعظان و حکمت حکیمان غافل نبود.

پس از این که از قید بندگی آزاد می شود، به نشست با عالمان و پاکان و خردمندان و دینداران واقعی همت می گمارد تا جایی که از آن چهره ملکوتی و مؤدب به آداب الهی نقل شده که به فرزندش فرمود:

شمار این گونه انسان های والایی که با آنان معاشرت و همنشینی داشتم به حدود چهار هزار نفر می رسد.

نفس پاک آن معاشران و روش و منش انسانی آن رفیقان نیک سیرت و اخلاق و خوی آن همنشینان ملکوتی خصلت، چنان در وی مؤثر افتاد که قلب با صفا و پاک و آینه صفت خود را به طور مستقیم شایسته دریافت حکمت الهی از ناحیه حریم حضرت حق شد.

[وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ... «1»]

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم...

(1) - لقمان (31): 12.

معاشرت، ص: 234

علاوه بر اصول حکمتی که حضرت حق در قرآن مجید از او نقل کرده، اهل بیت علیهم السلام هم از او حکمت های پر ارزشی روایت کرده اند از جمله:

فرزندم! از دنیا پند و عبرت بگیر و آن را برای این که جیره خور مردم نشوی ترك مكن و تا جایی وارد دنیا شو که به آخرت زیان نرزی.

فرزندم! دنیا دریایی است پر عمق، عالمان بسیاری در آن غرق شده‌اند، باید کشتی تو در آن تقوا و پرهیزکاری و مال التجاره‌ای که کشتی‌ات را پر می‌کند ایمان و بادبان‌ش توکل و ناخدایش عقل و قطب نمایش دانش و بصیرت و سگان و مایه آرامشش صبر باشد «1».

فرزندم! از شبانه روز ده ساعت برای شخص خود سهمی قرار ده که در آن به کسب علم و دانش بکوشی «2».

فرزندم! با ستمگر هم‌سفر مباش و با او رفاقت و معاشرت مکن، با فاسق و بدکار به دوستی برنخیز و با متهم، همنشین مباش.

فرزندم! دین چون درخت است، ایمان به حق آبی است که آن را می‌رویاند، نماز ریشه آن است، زکات ساقه‌هایش، دوستی و رفاقت برای خدا شاخه‌هایش، اخلاق نیک برگ‌هایش، دوری از حرام میوه‌هایش، چنانکه درخت با میوه خوب کامل می‌گردد، دین هم با دوری از کارهای حرام کامل می‌شود».

امام صادق علیه السلام درباره او می‌فرماید:

(1) - الکافی: 16 / 1، کتاب العقل والجهل، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 299 / 75، باب 25، حدیث 1.

(2) - قصص الأنبياء، راوندی: 195، حدیث 245؛ بحار الأنوار: 419 / 13، باب 18، حدیث 14.

معاشرت، ص: 235

لقمان مردی بود در کار و عمل برای خدا نیرومند و در مسیر حق پرهیزکار، غرق در سکوت، آراسته به وقار، دقیق، آینده‌نگر، تیزبین، پندآموز، بی‌خشم و غصب، به دور از شوخی، حل‌کننده نزاع و اختلاف مردم «1».

(1) - در مصادر مختلف حکمت‌های متعددی از لقمان نقل شده است که جهت استفاده به حکمت‌هایی که مرحوم کلینی رحمه الله در کتاب الکافی به آن اشاره فرموده‌اند و روایات آن را بیان کرده‌اند اشاره می‌شود:

الکافی: 15/1، کتاب العقل والجهل و صفحه 39 باب مجالسة العلماء، حدیث 1 و 67/2 باب الخوف والرجاء، حدیث 1 و صفحه 114 باب الصمت، حدیث 6 و صفحه 134، باب الذم الدنيا والزهد فيها حدیث 20 و صفحه 641، باب من تكره مجالسته، حدیث 9 و 22/4، باب كراهية المسألة، حدیث 8 و 303/8، حدیث 466 و صفحه 348، حدیث 547.

معاشرت، ص: 236

معاشرت معنوی مقدس اردبیلی

انسان از طریق تقویت ایمان و تقوا و عبادت و خدمت می‌تواند به جایی برسد که خود را در محضر معنوی اولیای الهی حاضر کند و از انفاس قدسیه آنان بهره‌مند گردد.

حضور فیزیکی این‌گونه چهره‌های ملکوتی در فضای حیات لازم نیست بلکه معرفت و شناخت آنان و تجلی دادن مقام نورانی آن بزرگواران در قلب و آشنایی با روش و منش و فرهنگشان در رشد و تکامل انسانی، کافی است.

مقدس اردبیلی از چهره‌های برجسته‌ای است که راه شناخت و معرفت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام را طی کرد و حقیقت نوری آنان را در قلب پاکش تجلی داد و با رنگ گرفتن از فرهنگ و اخلاق آنان به مقاماتی بس بلند و درجاتی بس عالی رسید.

یکی از شاگردان با تقوا و درستکارش می‌گوید: نیمه شبی استاد را دیدم عبا به سر کشیده به سوی حرم مطهر امام موحدان و نور دل عارفان و مولای عاشقان امیر مؤمنان علی علیه السلام در حرکت است.

با توجه به این‌که همه درهای صحن بسته بود و نهایتاً درهای حرم مطهر هم به وسیله کلیدداران قفل شده بود، از رفتن استاد به سوی حرم شگفت زده شدم، تصمیم گرفتم بی‌خبر دنبال استاد حرکت کنم تا ببینم

معاشرت، ص: 237

داستان استاد در این وقت شب و رفتنش به سوی حرم از چه قرار است؟!

استاد به درب بسته صحن رسید، در به روی او باز شد، به سوی حرم رفت، در حرم هم به روی او گشوده شد، وارد حرم گشت، خطاب به مولای خود نمود که در چنین و چنان مسأله فقهی مشکل دارم، ای حلال مشکلات! مشکلم را بگشای.

از میان ضریح ندایی با محبت به گوش رسید که: به سوی مسجد کوفه برو فرزندم مهدی را در آنجا ملاقات می کنی، مشکل فقهی خود را با او درمیان بگذار که او برای تو حل خواهد کرد.

معاشرت، ص: 238

معاشرت معنوی وحید بهبهانی

وحید بهبهانی از شخصیت های بی نظیر شیعه و از عالمان بسیار برجسته ای است که در اوج فرهنگ مکتب اخباری گری به فریاد فقه استوار شیعه رسید و آن را از لابه لای طوفان آن مکتب نجات داد.

او در عصر پادشاهی فتحعلی شاه قاجار می زیست و به شدت مورد احترام و محبت آن پادشاه بود.

شاه ایران که از هر وسیله و دستاویزی برای اعتبار خود بهره می جست، سه بار به محضر آن چهره با عظمت و مرجع کم نظیر نامه نوشت که از حوزه عراق خارج و به ایران منتقل شود و هر بار وحید بهبهانی از پاسخ شاه امتناع می ورزید.

هنگامی که اصرار شاه برای رفتن ایشان به ایران شدت گرفت، وی در میان شاگردان برجسته خود شش نفر از جمله آیت حق، صاحب کشف و کرامت علامه بحر العلوم سید مهدی طباطبایی را انتخاب کرده، با خود به عنوان شاهد به حرم مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام برد و در حضور آن بزرگواران به امیرمؤمنان علیه السلام عرضه داشت: شاه ایران با اصرار از من درخواست کرده که حوزه را رها کنم و رهسپار ایران گردم و آنجا به درس و بحث مشغول شوم و من در کنار اصرار و پافشاری او دو دل و متحیر شده ام و از انتخاب رفتن و ماندن درمانده گشته، راه به جایی

معاشرت، ص: 239

نمی برم، از محضر مبارك حضرتت می خواهم که مرا در این مسأله راهنمایی کنی.

همه آن شش نفر شنیدند که از درون ضریح ندا آمد: «لا تخرج من بلادنا»، وحید از شهرهای ما بیرون نرو و در این منطقه کنار ما اقامت دائم داشته باش.

معاشرت، ص: 240

حقوق رفاقت و معاشرت

معاشرت، ص: 242

حقوق رفاقت و معاشرت

انسان، هنگامی که با معاشری صالح و دوستی پاک نهاد و رفیقی نیک سیرت و مصاحبی شایسته رفاقت و دوستی برقرار کرد، آن دو از نظر اسلام حقوقی بر یکدیگر پیدا می کنند که ادای آن حقوق گاهی لازم و زمانی واجب و وقتی هم مستحب است، مگر این که با اختیار خود، عهده یکدیگر را از اداء حقوق آزاد نمایند.

اسلام، در زمینه حقوق دوستی و معاشرت حقایقی را ارائه داده است که انسان از وسعت قوانین این مکتب و برنامه های فراگیرش نسبت به همه امور، به ویژه باب معاشرت شگفت زده می شود.

مسلماً تفصیل و توضیح هر حق و بیان تمام آثار، مقتضی این مختصر نیست، به ناچار به بخشی از این حقوق اشاره می شود.

حقوق معاشرت از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود:

بر عهده مسلمان نسبت به برادر دینی اش سی حق قرار دارد که از آن آزاد نمی شود مگر به ادا کردن یا چشم پوشی طرف مقابل:

معاشرت، ص: 243

لغزشش را گذشت کند، بر گریه و اشک دیده اش رحمت آورد، عییش را بیوشاند، از خطایش درگذرد، عذر و پوزشش را بپذیرد، از غیبتش جلوگیری نموده و آن را رد کند، خیرخواهی اش را نسبت به او تداوم بخشد، دوستی اش را حفظ نماید، عهد و پیمانش را رعایت کند، در بیماری به عیادتش رود، در تشییع جنازه اش حاضر شود، دعوتش را بپذیرد، هدیه اش را قبول کند، نیکی و عطایش را تلافی نماید، نعمتش را سپاس گزارد، یاری و کمک به او را نیکو انجام دهد، با رعایت عفت و پاکدامنی زوجه اش را حفظ کند، حاجتش را روا نماید، در رسیدن به خواسته اش او را همراهی کند، به هنگام عطسه او دعایش کند، به گم شده اش هدایتش نماید، سلامش را پاسخ دهد، کلامش را دلنشین نماید، بخشش او را نیک شمارد، سوگندش را تصدیق نماید، دوستش را دوست بدارد با او دشمنی نرزد، چه ظالم باشد چه مظلوم او را یاری دهد اما یاری اش در ظالم بودنش به اینکه از ظلمش جلوگیری کند و اما یاری اش در مظلوم بودنش به این که او را در گفتن حقش یاری دهد، او را تسلیم بلا و گرفتاری ننماید و خوارش ندارد، از خیر و خوبی آنچه برای خود دوست دارد برای او هم دوست بدارد و آنچه از بدی برای خود نمی پسندد برای او هم نپسندد.

سپس فرمود:

از رسول خدا شنیدم: یکی از شما چیزی از حقوق برادر دینی اش را وامی گذارد، پس در قیامت آن را از او مطالبه می کند، بر این اساس به نفع

معاشرت، ص: 244

صاحب حق حکم داده می شود و بر ضد واگذارنده حق قضاوت می شود «1».

حقوق معاشرت از دیدگاه امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

«المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، هُوَ عَيْنُهُ وَمِرَاتُهُ وَدَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ وَلَا يَخْدَعُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَكْذِبُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ» «2».

مسلمان برادر مسلمان است، او برای برادر مسلمان چشم و آینه و راهنماست، به او خیانت نمی کند و نسبت به او خدعه و حيله روا نمی دارد و به او ستم نمی ورزد و دروغ نمی گوید و از او غیبت نمی کند.

معلى بن خنيس می گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: حق مسلمان بر

(1) - عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الصَّبْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ يَعْفُرُ زَلَّتْهُ وَيَرْحَمُ عَثْرَتَهُ وَيَسْتُرُ عَوْرَتَهُ وَيَقْبِلُ عَثْرَتَهُ وَيَقْبَلُ مَعْدِرَتَهُ وَيَرُدُّ غِيْبَتَهُ وَيُدِيمُ نَصِيحَتَهُ وَيَحْفَظُ خُلَّتَهُ وَيَرْعَى ذِمَّتَهُ وَيَعُوذُ مَرْضَتَهُ وَيَشْهَدُ مِيَّتَهُ وَيُجِيبُ دَعْوَتَهُ وَيَقْبَلُ هَدْيَتَهُ وَيُكَافِي صَلَاتَهُ وَيَشْكُرُ نِعْمَتَهُ وَيُحْسِنُ نَصْرَتَهُ وَيَحْفَظُ حَلِيلَتَهُ وَيَقْضِي حَاجَتَهُ وَيَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ وَيُسَمِّتُ عَطْسَتَهُ وَيُرْشِدُ ضَالَّتَهُ وَيَرُدُّ سَلَامَهُ وَيُطِيبُ كَلَامَهُ وَيَبْرِئُ إِنْعَامَهُ وَيُصَدِّقُ إِقْسَامَهُ وَيُؤَالِي وَلِيَّتَهُ وَلَا يُعَادِيهِ وَيَنْصُرُهُ ظَالِمًا وَمَظْلُومًا فَأَمَّا نَصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِهِ وَأَمَّا نَصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِينُهُ عَلَى أَخْذِ حَقِّهِ وَلَا يُسْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَيُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَدْعُ مِنْ حُقُوقِ أَخِيهِ شَيْئًا فَيُطَالِيهِ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقْضَى لَهُ وَعَلَيْهِ». كنز الفوائد: 1/ 306؛ وسائل الشيعه، 12/ 212، باب 122، حديث 16114؛ بحار الأنوار: 71/ 236، باب 15، حديث 36.

(2) - الكافي: 2/ 166، باب أخوة المؤمنين، حديث 5؛ وسائل الشيعه: 12/ 204، باب 122، حديث 16094؛ بحار الأنوار: 71/ 270، باب 16، حديث 9.

معاشرت، ص: 245

مسلمان چیست؟

حضرت فرمود:

بر عهده مسلمان نسبت به برادر مسلمان و دوست الهی اش هفت حق، لازم و واجب است، حق نیست مگر این که وجوبش بر او حتمی است، اگر یکی از آنها را ضایع کند از ولایت خدا و طاعتش بیرون می رود و هیچ بهره ای از بندگی نسبت به خدا در او نیست!!

به حضرت گفتم: آن حقوق چیست؟

فرمود:

ای معلی! به راستی که من نسبت به تو مهربانم و می‌ترسم که آنها را ضایع کنی و محافظت نمایی و آگاه شوی و به کار نبندی.

به او گفتم: «لا حول لا قوه الا بالله».

فرمود:

آسان‌ترین حق از آنها این است که:

1- دوست بداری برای او آنچه را برای خود دوست داری و ناپسند بداری برای او آنچه را برای خود ناپسند می‌داری.

2- از خشم او خود را کنار بداری و خوشنودی او را دنبال نمایی و از وی فرمان ببری.

3- او را با وجود خود و مال و زیان و دست و پایت یاری رسانی.

4- چشم او و آئینه و راهنمای او باشی.

5- سیر نباشی و او گرسنه باشد، سیراب نباشی و او تشنه باشد، پوشیده نباشی و او برهنه باشد.

معاشرت، ص: 246

6- اگر تو را خدمت کاری است و برادرت را خدمتکاری نیست، خدمت کارت را بفرستی تا جامه او را بشوید و خوراک او را بسازد و بستر خوابش را بپهن کند.

7- به سوگندش وفادار باشی، دعوتش را بپذیری، در بیماری‌اش از او عیادت کنی، در تشییع جنازه‌اش حاضر شوی و هرگاه بدانی برای او حاجتی است به انجامش پیشدستی کنی و او را وادار نمایی تا از تو درخواست کند بلکه برای انجام گرفتن حاجتش بشتاب و در برآوردنش بکوش و هرگاه چنین کنی دوستی خود را به دوستی او پیوستی و دوستی او را به دوستی خود پیوند داده‌ای «1».

امام صادق علیه السلام در بخشی از يك روايت مفصل درباره حقوق دو مسلمان بریکدیگر می‌فرماید:

(1) - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ الْهَجَرِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ؟ قَالَ: «لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ، قُلْتُ: لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَا هِيَ؟ قَالَ: يَا مُعَلَّى إِنَّ عَلَيْكَ شَفِيقًا أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَلَا تُحَفَظَ وَتَعْلَمَ وَلَا تَعْمَلَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، قَالَ: أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَالْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَحْتَنِبَ سَخَطَهُ وَتَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَتُطِيعَ أَمْرَهُ وَالْحَقُّ الثَّلَاثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَمَالِكَ وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ وَرِجْلِكَ وَالْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَدَلِيلَهُ وَمِرَاتَهُ وَالْحَقُّ الْخَامِسُ لَا تَشْبَعُ وَجُوعٌ وَلَا تَرَوَى وَيَظْمَأُ وَلَا تَلْبَسُ وَيَعْرِى وَالْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَلَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَيَصْنَعَ طَعَامَهُ وَيُمَهِّدَ فِرَاشَهُ وَالْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبْرِ قَسَمَهُ وَتُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَتَعُودَ مَرِيضَهُ وَتَشْهَدَ حَنَازَتَهُ وَإِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَلَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَلَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادِرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلَا يَتَكَ بَوْلَاتِهِ وَوَلَاتِيَّتَهُ بِوَلَاتِيَّتِكَ». الكافي: 2 / 169، باب حق المؤمن على أخيه، حديث 2؛ وسائل الشيعة: 12 / 205، باب 122، حديث 16097؛ بحار الأنوار: 71 / 238، باب 15، حديث 40.

معاشرت، ص: 247

وه چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمان خودش.

و فرمود:

دوست بدار برای بردار مسلمانان آنچه را برای خود دوست داری و هرگاه نیازمند شوی از او بخواه و اگر او از تو خواست به او عطا کن، از هیچ کار خوب و خیری درباره او دل تنگ و خسته مشو و او هم از هیچ کار خوبی برای تو دلتنگ و خسته نشود. پشتوانه او باش که او پشتوانه توست چون غایب شود آبرو و شخصیت او را در غیبتش حفظ کن و چون حاضر باشد او را زیارت نما، او را گرمی دار و ارجمند شمار زیرا او از توست و تو از اوئی و چون از تو گله‌مند باشد از او جدا مشو تا گذشت او را خواستار شوی و اگر به او خیری رسد، خدا را سپاس گزار و اگر گرفتار شود، زیر بازویش را بگیر و چون برای او دامی نهادند و سخن چینی کردند، به او کمک کن و اگر انسانی به برادر دینی‌اش بگوید: اف بر تو، دوستی معنوی میان آنان بریده شود «1».

(1) - عَنْ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ... «فَمَا أَعْظَمَ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَقَالَ: أَحِبَّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَإِذَا اخْتَجْتَ فَسَلُهُ وَإِنْ سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ لَا تَمْلَهُ خَيْرًا وَلَا يَمْلَهُ لَكَ كُنْ لَهُ ظَهْرًا فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ إِذَا غَابَ فَاحْفَظْهُ فِي غَيْبِهِ وَإِذَا شَهِدَ فُزْرَهُ وَأَجَلَّهُ وَأَكْرَمَهُ فَإِنَّهُ مِنْكَ وَأَنْتَ مِنْهُ فَإِنْ كَانَ عَلَيْكَ عَاتِبٌ فَلَا تُفَارِقْهُ حَتَّى تَسْلَلَ سَخِيمَتَهُ وَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَإِنْ ابْتُلِيَ فَأَعْضُدْهُ وَإِنْ تُحِلَّ لَهُ فَأَعِنْهُ وَإِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ أَفْ أَنْقَطَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْوَلَايَةِ وَإِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوٌّ كَفَرْنَا أَحَدُهُمَا فَإِذَا اتَّهَمَهُ أَمَنَّا الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ». الكافي: 2 / 170، باب حق المؤمن على أخيه، حديث 5؛ وسائل الشيعة 12 / 206، باب 122، حديث 16098؛ بحار الأنوار: 71 / 243، باب 15، حديث 43.

معاشرت، ص: 248

ابان بن تغلب می گوید: با امام صادق علیه السلام در طواف کعبه بودم، مردی از یارانمان به سویم آمد، او از من درخواست کرده بود که به خاطر حاجتی که دارد با او بروم و به من اشاره کرد، امام صادق علیه السلام او را دید و به من فرمود: ابان این مرد تو را می خواهد؟ گفتم: آری؛ فرمود: با تو هم عقیده است؟ گفتم: آری؛ فرمود: با او برو و طواف خود را قطع کن، گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری.

با او رفتم، بعد از آن خدمت حضرت رسیدم و گفتم: از حق مؤمن بر مؤمن به من خبر ده، فرمود: آن را وامگذار، گفتم: من به فدایت! می خواهم و بر آن پافشاری کردم، فرمود: ابان! تا آنجا حق دارد که نیمی از ثروت را به او بدهی، سپس به من نگاه کرد و دید چه حالی به من دست داده، فرمود: ای ابان! نمی دانی که خدا آنان را یاد کرده که دیگران را بر خود مقدم بدارند، گفتم: آری؛ من به فدایت، فرمود: اگر تو ثروت را با او تقسیم کنی او را بر خود مقدم نداشته ای، همانا خود را با او برابر داشتی؛ هنگامی او را بر خود مقدم می داری که از آن بخشی که برای خود گذارده ای به او بدهی.

«1».

امام صادق علیه السلام می فرماید: امام باقر علیه السلام همواره می فرمود:

«عَظُّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَوَقِّرُوهُمْ وَلَا يَتَجَهَّمْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلَا تَضَارُّوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْبُخْلَ، كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ».

«2».

(1) - الکافی: 2/ 171، باب حق المؤمن علی أخیه، حدیث 8؛ وسائل الشیعة 12/ 209، باب 122، حدیث 16106؛ بحار الأنوار: 71/ 248، باب 15، حدیث 46.

(2) - الکافی: 2/ 173، باب حق المؤمن علی أخیه، حدیث 12؛ وسائل الشیعة: 12/ 15، باب 5، حدیث 15519.

معاشرت، ص: 249

یارانتان را بزرگ شمارید و به آنان احترام کنید و به یکدیگر روی ترش نکنید و به همدیگر زیان نرسانید و نسبت به هم حسد نورزید، از بخل پرهیزید، بندگان با اخلاص خدا باشید.

امام صادق علیه السلام به یارانش می‌فرمود:

«إِتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ، مُتَوَاصِلِينَ، مُتَرَاحِمِينَ، تَزَاوَرُوا وَتَلَاَقُوا وَتَذَاكُرُوا أَمْرًا وَأَحْيَا» «1».

از خدا پروا کنید و برادران نیک‌رفتاری باشید، به یکدیگر مهر ورزید، یکدیگر را زیارت کنید و با هم برخورد و ملاقات داشته باشید، آیین ما را در جمع یکدیگر یادآوری نمایید و آن را زنده نگه دارید.

امام باقر علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

جبرئیل برانم گفت: خدای عزوجل فرشته‌ای را به زمین فرستاد و آن فرشته آمد و آغاز رفتن کرد تا گذرش بر دری افتاد که مردی بر آن ایستاده بود و از صاحب خانه اجازه ورود می‌خواست، آن فرشته به وی گفت:

چه نیازی به صاحب این خانه داری؟ پاسخ داد: برادر دینی من است، برای خدای تبارک و تعالی از او دیدن می‌کنم، فرشته به او گفت: تو فقط برای همین آمدی؟ گفت: جز برای این کار نیامدم، به او گفت: من پیک خدایم به سوی تو و خدا به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: بهشت برای تو واجب است، آن فرشته گفت: خدای عزوجل می‌فرماید: هر مسلمانی از مسلمانی دیدار کند، او را دیدار نکرده بلکه مرا دیدار کرده و ثواب

(1) - الکافی 2/ 175، باب التراحم والتعاطف، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 22/ 12، باب 10، حدیث 15539؛ بحار الأنوار: 401/ 71، باب 28، حدیث 45.

معاشرت، ص: 250

و پاداش او بر عهده من؛ بهشت است «1».

امام باقر علیه السلام فرمود:

«تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَصِرْفُ الْقَذَى عَنْهُ حَسَنَةٌ وَمَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ إِدْخَالِ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ» «2».

لبخند مرد به روی برادر دینی اش حسنه است و دور کردن خار و خاشاک نیز از وی حسنه می باشد و خدا به کاری محبوب تر از شاد کردن دل مؤمن بندگی نشده.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَقَضَاءُ حَاجَةٍ أَمْرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ عِشْرِينَ حِجَّةً كُلِّ حِجَّةٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ أَلْفٍ» «3».

برآوردن حاجت يك مرد مؤمن در پیشگاه خدا از بیست حج محبوب تر است که در هر حجی حاجی صد هزار درهم انفاق کند.

(1) - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَكًا فَأَقْبَلَ ذَلِكَ الْمَلَكُ يَمْشِي حَتَّى وَقَعَ إِلَى بَابٍ عَلَيْهِ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّ الدَّارِ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ مَا حَاجَتُكَ إِلَى رَبِّ هَذِهِ الدَّارِ، قَالَ: أَخٌ لِي مُسْلِمٌ رُزِيَ فِي اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، قَالَ لَهُ الْمَلَكُ: مَا جَاءَ بِكَ إِلَّا ذَاكَ فَقَالَ مَا جَاءَ بِي إِلَّا ذَاكَ، فَقَالَ: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: وَجَبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَقَالَ الْمَلَكُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَيُّمَا مُسْلِمٍ زَارَ مُسْلِمًا فَلَيْسَ إِتَاءُهُ زَارَ إِتَائِي زَارَ وَتَوَاتُبُهُ عَلَيَّ الْجَنَّةُ». الكافي: 2/ 176، باب زيارة الاخوان، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 583/ 14، باب 97، حدیث 19864.

(2) - الکافی: 2/ 188، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 288 / 71، باب 20، حدیث 15.

(3) - الکافی: 2/ 193، باب قضاء حاجة المؤمن، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 363 / 16، باب 26، حدیث 21769.

معاشرت، ص: 251

و نیز آن حضرت فرمود:

«مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَلَى ثَوَابِكَ وَلَا أَرْضَى لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ» «1».

هیچ مسلمانی حاجت مسلمان را روا نکند مگر این که خدای تبارک و تعالی او را ندا دهد: پاداش تو بر عهده من است و کمتر از بهشت را برایت نمی پسندم.

علل تخیرت معاشرت

دو مسلمان و دو انسان، هنگامی که با یکدیگر رابطه دوستی و رفاقت برقرار کردند، واجب است شخصیت یکدیگر را با پرهیز از اموری چون: مکر و حيله، سخن چینی، غیبت، تهمت و سوء ظن، دو رویی، تلاقی بدی، بد همنشینی، کینه و مشاجره حفظ نمایند.

1- مکر و حيله

از منهیات رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که فرمود:

«مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَيُخْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الْيَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَعَشُّ الْخَلْقِ لِلْمُسْلِمِينَ» «2».

هر کس در خرید و فروش نسبت به مسلمانان حيله ورزد از ما نیست

(1) - الکافی: 194 / 2، باب قضاء حاجة المؤمن، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 285 / 71، باب 20، حدیث 8.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 13 / 4، باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله، حدیث 4968؛ بحار الأنوار: 284 / 72، باب 72، حدیث 3.

معاشرت، ص: 252

و روز قیامت با یهود محشور می شود زیرا یهود نسبت به مسلمانان حيله گزین مردمند.

و نیز فرمود:

«مَنْ بَاتَ وَفِي قَلْبِهِ غِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَأَصْبَحَ كَذَلِكَ حَتَّى يَتُوبَ» «1».

هر کس شب را به سر برد در حالی که دلش آلوده به مکر و خدعه بر ضد برادر مسلمانانش باشد، در خشم خدا به سر برده و هم چنین است اگر در همین حال صبح کند تا اینکه موفق به توبه شود.

2- سخن چینی

امام صادق علیه السلام به منصور دوانیقی فرمود:

«لَا تَقْبَلْ فِي ذِي رَحِمِكَ وَأَهْلِ الرَّعَايَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَوْلَ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَجَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارُ، فَإِنَّ النَّمَامَ شَاهِدٌ زُورٍ وَشَرِيكُ إِبْلِيسَ فِي الْإِغْرَاءِ بَيْنَ النَّاسِ...» «2».

نسبت به خویشان خود و آنان که در سرپرستی تو هستند، گفتار کسانی که خدا بهشت را بر آنان حرام کرده است و جایگاهشان را آتش مقرر نموده است، نپذیر زیرا سخن چین در دو به هم زنی میان مردم شاهد دروغ و شریک شیطان است.

(1) - من لا يحضره الفقيه: 15 / 4، باب ذكر جمل من مناهي النبي صلى الله عليه و آله، حديث 4968؛ بحار الأنوار: 284 / 72، باب 72، حديث 3.

(2) - الأمل، شيخ صدوق: 611، مجلس 89، حديث 9؛ بحار الأنوار: 264 / 72، باب 67، حديث 3.

معاشرت، ص: 253

رسول خدا صلى الله عليه و آله در حدیثی بسیار مهم فرمود:

«إِنَّ شَرَّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُثَلَّثُ، قِيلَ وَمَا الْمُثَلَّثُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ:

الرَّجُلُ يَسْعَى بِأَخِيهِ إِلَى إِمَامِهِ فَيَقْتُلُهُ، فَيُهْلِكُ نَفْسَهُ وَأَخَاهُ وَإِمَامَهُ» «1».

بی تردید بدترین مردم در روز قیامت سه تایی است، پرسیدند یا رسول الله! سه تایی چیست؟ فرمود: کسی که از برادر دینی اش نزد حاکم سخن چینی و جاسوسی کند و حاکم او را به قتل برساند، او سه نفر را به هلاکت رسانیده، خودش و برادر دینی اش و حاکم را.

3- غیبت

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْكَفَّ عَنْ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مُؤْمِنًا بِعَذَابٍ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْإِسْتِغْفَارِ لَهُ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَاغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ» «2».

سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست هرگز خیر دنیا و آخرت به مؤمنی عنایت نشده جز به خاطر خوش گمانی اش به خدا و بازداشتن خویش از غیبت اهل ایمان، سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست خدا مؤمنی را پس از توبه و استغفار به عذابی دچار نمی کند مگر به خاطر بدگمانی او به خدای عزوجل و غیبت کردن از اهل ایمان.

- (2) - الإختصاص: 227؛ بحار الأنوار: 259 / 72، باب 66، حديث 55.

و نیز آن حضرت در قطعه‌ای بسیار پر ارزش می‌فرماید:

از گمان بد در حق دیگران پرهیزید زیرا دروغ‌ترین دروغ‌ها گمان بد است، در راه خدا چنانکه فرمان داده برادران یکدیگر باشید و نسبت به هم نفرت نداشته باشید و پنهانی‌های یکدیگر را تجسس نکنید و با هم بد زبانی ننمایید و از هم غیبت نکنید و به هم ستم نورزید و با یکدیگر دشمنی نکنید و از هم جدا نشوید و دوری ننمایید و به یکدیگر حسد نداشته باشید زیرا حسد ایمان را می‌خورد چنانکه آتش هیزم خشک را.

تهمت از سنگین‌ترین گناهانی است که انسان مرتکب می‌شود، پاكدامن و بی‌عیبی را به ناپاکی و عیب متهم کردن چه گناه سنگین و چه کاری پلید و چه عملی شیطانی است، آیات قرآن و روایات در این زمینه مطالبی را گوشزد کرده‌اند که برای باورکننده بسیار هراس‌انگیز است!

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«مَنْ بَهَتْ مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ

- (1) - قرب الإسناد: 15؛ بحار الأنوار: 252 / 72، باب 66، حديث 28.

معاشرت، ص: 255

الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ» «1».

کسی که به مؤمنی و مؤمنه‌ای بهتان بزند، یا چیزی در حق او بگوید که در او نباشد، خداوند روز قیامت او را بر تپه‌ای از آتش نگاه می‌دارد تا عهده‌اش را از آنچه گفته آزاد کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ بَاهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً بِمَا لَيْسَ فِيهِمَا حَبْسَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي طِينَةِ خَبَالٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ، قُلْتُ: وَمَا طِينَةُ خَبَالٍ؟ قَالَ: صَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الْمَوَسَّاتِ يَعْنِي الزَّوَانِي» «2».

کسی که مرد یا زن مؤمنی را به آنچه در آنان نیست متهم کند، خداوند روز قیامت او را در گل خبال حبس می‌کند تا آنچه را گفته اثبات نماید، راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: گل خبال چیست؟ فرمود: چرک و خونی است که از فرج زنان زناکار بیرون می‌آید.

5- دورویی

امام باقر علیه السلام در رابطه با دورویی و نفاق می‌فرماید:

يُفْسِدُ الْعَبْدُ عَبْدًا يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَذَا لِسَانَيْنِ يُطْرَى أَحَاهُ شَاهِدًا وَيَأْكُلُهُ غَائِبًا إِنْ أُعْطِيَ حَسَدُهُ وَإِنْ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ «3».

(1) الکافی: 2/ 193، باب قضاء حاجة المؤمن، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 16/ 363،

(2) باب الکافی: 2/ 188، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث 2؛ بحار

(3) الأنوار: 288/ 71، عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَكًا فَأَقْبَلَ ذَلِكَ الْمَلَكُ يَمْشِي حَتَّى وَقَعَ إِلَى بَابٍ عَلَيْهِ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّ الدَّارِ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ مَا حَاجَتُكَ إِلَى

رَبِّ هَذِهِ الدَّارِ، قَالَ: أَحْ لِي مُسْلِمٌ زُرْتُهُ فِي اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، قَالَ لَهُ الْمَلَكُ: مَا جَاءَ بِكَ إِلَّا ذَاكَ فَقَالَ مَا جَاءَ بِي إِلَّا ذَاكَ، فَقَالَ: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: وَجِبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَقَالَ الْمَلَكُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: أَيْمًا مُسْلِمٌ زَارَ مُسْلِمًا فَلَيْسَ إِيَّاهُ زَارَ إِيَّايَ زَارَ وَتَوَاتَبَهُ عَلَى الْجَنَّةِ». الكافي: 2 / 176، باب زيارة الاخوان، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 14 / 583، باب 97، حديث 19864

معاشرت، ص: 256

بد انسانی است، انسان دو رو و دو زبان، برادر دینی‌اش را در حضور خود زیاد مدح می‌کند و در این زمینه مبالغه می‌نماید و در غیاب باغیبت کردن از او چنان است که گوشت بدن مرده او را می‌خورد، اگر به برادرش عطا شود به او حسد ورزد و اگر گرفتار گردد از یاری‌اش دریغ کند.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ» «1».

هر کس با دو چهره و دو زبان با مسلمانان برخورد کند، روز قیامت بیاید در حالی که برای او دو زبان از آتش است.

6- تلافی بدی

اسلام از مردم می‌خواهد اگر از طرف خانواده خود یا اقوام یا دوستان مورد آزار و ستم‌گری و بدی قرار گرفتند، اگر بنای تلافی دارند به بیش از آنچه بر آنان وارد شده برطرف مقابل وارد نکنند و گذشت و اصلاح در این زمینه را بیش از تلافی پسندد،

[وْ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ] «2».

پاداش بدی [چون قتل و زخم زدن و اتلاف مال] مانند همان بدی است؛ ولی هر که بگذرد و [میان خود و طرف مقابلش را] اصلاح نماید.

(1) - الكافي: 2 / 343، باب ذی اللسانین، حديث 2؛ بحار الأنوار: 72 / 202، باب 63، حديث 1.

(2) - الکافی: 343 / 2، باب ذی اللسانین، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 204 / 72، باب 63، حدیث 12.

معاشرت، ص: 257

پاداشش بر عهده خداست؛ یقیناً خدا ستمکاران را دوست ندارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ: شَرِيفٌ مِنْ وَضِيعٍ وَحَلِيمٌ مِنْ سَفِيهِ وَمُؤْمِنٌ مِنْ فَاجِرٍ» «1».

سه کس نباید از سه کس تلافی کند: شریف و بزرگوار از پست و فرومایه، بردبار از سبک مغز و دریده، مؤمن از بدکار.

7- کینه و مشاجره

وجود مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

«مَنْ كَثُرَ هُمٌّ سَقَمَ بَدَنُهُ وَمَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ وَمَنْ لَاحَى الرِّجَالَ سَقَطَتِ مُرُوَّتُهُ وَذَهَبَتْ كِرَامَتُهُ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَمْ يَزَلْ جَبْرِئِيلُ يَنْهَانِي عَنْ مُلَاحَاةِ الرِّجَالِ كَمَا يَنْهَانِي عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ» «2».

کسی که فکرش به امور غصه ساز و غم آور بسیار مشغول است، جسمش دچار بیماری شود و کسی که بد اخلاق است خود را به رنج و سختی و عذاب می نشاند و کسی که با مردم بگو مگوی دشمنانه داشته باشد، جوانمردی اش نابود و کرامت و احترامش از میان برود، سپس فرمود:

جبرئیل پیوسته مرا از بگو مگوی دشمنانه نهی می کرد چنانکه از شراب خواری و بت پرستی منع می نمود.

(1) - بحار الأنوار: 271 / 75.

(2) - الأمالی، شیخ طوسی: 512، حدیث 1119؛ بحار الأنوار: 210 / 7، باب 64، حدیث 4.

معاشرت، ص: 258

داروی دردها

حقیقتی که به عنوان داروی بیماری‌های قلب و مایه صفا و جلای دل از جانب سالکان راه دین و عاشقان حقایق و فضائل و آراستگان به علم و عمل و معرفت و بصیرت پیشنهاد شده و بر همه دوستان است که یکدیگر را به آن سفارش کنند عبارتند از:

1- تهی بودن درون از حرام

حرام مالی، عنصری است که از طریق ستم و تجاوز و کسب نامشروع مانند ربا، کم فروشی، دزدی، غصب، رشوه، اختلاس، تقلب، حيله و... به دست می‌آید، یقیناً پرهیز از خوردن حرام زمینه ساز درمان دردهای باطنی و سبب صفا و جلای باطن آدمی است.

آیات قرآن و روایات به شدت انسان را از نزدیک شدن به مال حرام تهی می‌کنند و خوردنش را مایه فساد باطن و تاریکی قلب و نیز ظلمت قبر می‌دانند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مُشْرِدٍ فِي الْأَسْفَارِ مَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَغَدَى بِالْحَرَامِ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ؟!» «1».

چه بسا پریشانِ خاک آلود و در بدر در سفرها در حالی که طعام و پوشاک و تغذیه‌اش حرام است، دو دست به سوی خدا بر می‌دارد و یارب یارب

(1) - محجة البيضاء: 204 / 3، کتاب الحلال والحرام.

می گوید، نهایتاً با این حرام‌ها کجا و چگونه دعایش مستجاب می گردد؟!.

و نیز آن حضرت فرمود:

«مَنْ اشْتَرَى ثَوْباً بِعَشْرَةِ دَرَاهِمَ وَفِي ثَمَنِهِ دِرْهَمٌ حَرَامٌ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ مَا دَامَ عَلَيْهِ مِنْهُ شَيْءٌ» «1».

کسی که جامه‌ای را به ده درهم بخرد و در پولش درهمی از حرام باشد تا چیزی از آن حرام بر اوست خدا نمازش را نمی پذیرد.

و آن بزرگوار فرمود:

«كُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنْ حَرَامٍ فَالْتَأَزُ أُولَى بِهِ» «2».

هر گوشتی که از حرام روییده، آتش به آن سزاوارتر است.

و از آن حضرت روایت شده:

«مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَالُ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ مِنْ أَيْنَ أَدْخَلَهُ النَّارَ» «3».

کسی که باک نداشته باشد از چه مسیری کسب مال می کند، خدا هم باک نخواهد داشت از کجا او را وارد دوزخ می نماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«دِرْهَمٌ مِنْ رِبَا أَشَدُّ مِنْ ثَلَاثِينَ زَنْبِيَّةً فِي الْإِسْلَامِ» «4».

(1) - محجة البيضاء: 204 / 3، کتاب الحلال والحرام.

(2) - مسالك الأفهام: 7 / 12؛ محجة البيضاء: 204 / 3، کتاب الحلال والحرام.

(3) - عدة الداعي: 82؛ بحار الأنوار: 13 / 100، باب 1، حديث 63؛ محجة البيضاء: 204 / 3.

(4) - محجة البيضاء: 205 / 3، کتاب الحلال والحرام.

معاشرت، ص: 260

يك درهم ربا بدتر از سی زنا در اسلام است.

و نیز آن بزرگوار فرمود:

«مَنْ أَصَابَ مَالًا مِنْ مَأْتَمٍ فَوَصَلَ بِهِ رَحْمًا أَوْ تَصَدَّقَ بِهِ أَوْ أَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ جَمِيعاً ثُمَّ قَذَفَهُ فِي النَّارِ»
«1».

کسی که از راه حرام و معصیت به ثروتی دست یابد، پس با آن صله رحم کند، یا صدقه بدهد، یا در راه خدا هزینه نماید خدا همه آنها را برای او يك جا جمع کند سپس به آتش می اندازد.

امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، هَذِهِ الْمَكَاسِبُ الْحَرَامُ وَالشَّهْوَةُ الْخَفِيَّةُ وَالرِّبَا» «2».

ترسناک ترین چیزی که پس از خود بر امتم می ترسم این کسب های حرام و شهوت پنهان و ریاست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«إِذَا اكْتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبَّى تُودَى لَأَبْيِكَ وَلَا سَعْدَيْكَ» «3».

هنگامی که انسان ثروتی را از راه غیر حلال به دست آورد سپس با آن به

(1) - محجة البيضاء: 205 / 3، کتاب الحلال والحرام.

(2) - الکافی: 124 / 5، باب المكاسب الحرام، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 81 / 17، باب 1، حدیث 22041.

(3) - الکافی: 124 / 5، باب المكاسب الحرام، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 89 / 17، باب 4، حدیث 22052.

معاشرت، ص: 261

حج برود و تلبیه بگوید، پاسخ می آید: نه اجابت می شوی و نه خوشبخت!!

و نیز آن حضرت فرمود:

«كَسَبُ الْحَرَامِ يَبِيْنُ فِي الدُّرِّيَّةِ» «1».

آثار کسب حرام در نسل انسان آشکار می گردد!

و از امام موسی کاظم علیه السلام نقل شده:

«إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي وَإِنْ نَمَى لَا يُبَارِكُ لَهُ فِيهِ، وَمَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُوجَرْ عَلَيْهِ وَمَا خَلَقَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ» «2».

حرام زیاد نمی شود و اگر زیاد شود برکتی در او نخواهد بود و آنچه از حرام انفاق می گردد پاداشی ندارد و آنچه دارنده حرام بعد از خود به جا می گذارد توشه اش به سوی آتش دوزخ است.

در رابطه با حلال از حکیمان و عارفان روایت شده است:

عبد به حقیقت ایمان نمی رسد مگر در او چهار خصلت باشد:

الف - واجبات را هماهنگ با سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام انجام دهد.

ب - با ورع و پاکدامنی لقمه حلال تناول کند.

ج - در ظاهر و باطن از آنچه نهی شده پرهیزد.

(1) - الکافی: 5/ 124، باب المكاسب الحرام، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 17/ 81، باب 1، حدیث 22043.

(2) - الکافی: 5/ 125، باب المكاسب الحرام، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 17/ 82، باب 1، حدیث 22045 (با کمی اختلاف).

معاشرت، ص: 262

د- تا هنگام مرگ بر این امور پایداری ورزد.

آن که دوست دارد به نشانه‌های صدیقین درآید جز حلال نخورد و جز در مسیر دین یا آنجا که ضرورت دارد عمل نکند.

کسی که چهل روز لقمه شُبّه‌ناک بخورد، دلش تاریک می‌گردد «1». واگذاشتن يك درهم از شُبّه نزد من از صد هزار درهم صدقه پرداختن محبوب‌تر است «2».

شدت پرهیز و تقوای اهل خدا از حرام تا جایی بود که در روایتی آمده: امام صادق علیه السلام چند روزی در حبس حاکم بنی عباس بود، زنی شایسته و صالحه به دست زندانبان قرص نانی برای حضرت فرستاد، زندانبان گرده نانی را بر طبقی نهاد و نزد حضرت قرار داد، امام از خوردن نان خودداری فرمود و عذرش از نخوردن نان این بود که نان بر طبق ستمکار حمل شده است «3».

2- گرسنگی و میانه روی در غذا

از وجود مبارك پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در فضیلت خالی بودن شکم از پرخوری و نهایتاً جوع و گرسنگی روایات مهمّ و نابی نقل شده است:

«جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَإِنَّ الْأَجْرَ فِي ذَلِكَ كَأَجْرِ الْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ» «4».

(1) - محجة البيضاء: 3/ 208، کتاب الحلال والحرام.

(2) - محجة البيضاء: 3/ 208، کتاب الحلال والحرام.

(3) - محجة البيضاء: 3/ 216، کتاب الحلال والحرام.

(4) - محجة البيضاء: 5/ 146، کتاب کسر الشهوات.

معاشرت، ص: 263

به وسیله گرسنگی و تشنگی با نفوس خود جهاد کنید زیرا پاداش در این زمینه چون پاداش مجاهد در راه خداست و عملی نزد خدا محبوب‌تر از گرسنگی و تشنگی نیست.

«لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَلْبٌ مِّنْ مَّلَأَ بَطْنُهُ» «1».

قلب کسی که شکمش از غذا پر است به ملکوت آسمان‌ها وارد نمی‌شود.

«وَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ وَضَحِكُهُ وَرَضِيَ بِمَا يَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتُهُ» «2».

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند برترین مردم کیست؟ فرمود: کسی که خوراک و خنده‌اش اندک و به اموری که عیبش را بپوشاند خوشنود و راضی است.

«إِنَّ اللَّهَ يُأْهِى الْمَلَائِكَةَ بِمَنْ قَلَّ طَعْمُهُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ: انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي ابْتَلَيْتُهُ بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا فَتَرَكَهُمَا لِأَجْلِ أَشْهَدُوا يَا مَلَائِكَتِي مَا مِنْ أَكَلَةٍ تَرَكَهَا لِأَجْلِ إِلَّا أَبَدْتُهُ بِهَا دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَّةِ» «3».

بی‌تردید خدا به فرشتگان نسبت به کسی که خوراکش در دنیا اندک است، مباحات می‌کند، می‌فرماید: به بنده‌ام بنگرید او را در دنیا به خوردنی و نوشیدنی مبتلا کردم ولی او به خاطر من هر دو را وا گذاشته، شاهد باشید يك وعده از غذا را به خاطر من ترك نمی‌کند مگر این که آن را به سبب تركش تبدیل به درجاتی در بهشت می‌کنم.

«لَا تَمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ

(1) - مجموعه ورام: 1/ 100؛ محجة البيضاء: 5/ 146، کتاب کسر الشهوتين (با کمی اختلاف).

(2) - محجة البيضاء: 5/ 146.

(3) - محجة البيضاء: 5/ 147، کتاب کسر الشهوتين.

عَلَيْهِ الْمَاءُ» 1».

دل‌ها را به فراوان خوردن و نوشیدن نمیرانید زیرا دل‌ها مانند زراعت است، هنگامی که بیش از حد لازم آبیاری شود نابود می‌شود.

«الْفِكْرُ نِصْفُ الْعِبَادَةِ، وَقَلَّةُ الطَّعَامِ هِيَ الْعِبَادَةُ» 2».

اندیشیدن نیمی از عبادت است و کم خوری خود عبادت است.

3- تَهَجُّد و عبادت نیمه شب

نماز شب که یازده رکعت است و زمان خواندن آن نیمه شب تا نزدیک اذان صبح است، از طرف حضرت حق بر انسان واجب نشده ولی اگر انسان به اراده و اختیار و خواست خود همراه با رغبت و شوق انجام می‌دهد از ارزش و فضیلتی برخوردار است که جز خدا کسی نمی‌داند.

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

[تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] 3».

[ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه] پهلوهایشان از خوابگاه‌هایشان دور می‌شود در حالی که همواره پروردگارشان را به علت بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می‌خوانند و از آنچه آنان را روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.* پس هیچ کس نمی‌داند چه چیزهایی که

(1) - مجموعه ورام: 46 / 1؛ محجة البيضاء: 147 / 5، کتاب کسر الشهوتین (با کمی اختلاف).

(2) - محجة البيضاء: 146 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(3) - سجده (32): 16 - 17.

معاشرت، ص: 265

مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می‌داده‌اند، برای آنان پنهان داشته‌اند.

[وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَامًا] «1».

و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می‌رسانند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در رابطه با عبادت شبانه و تهجد برای خدا در روایاتی می‌فرماید:

«رَكَعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا الْعَبْدُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَلَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَفَرَضْتُهُمَا عَلَيْهِمْ» «2».

دو رکعت نماز که عبد در دل شب به جای آورد، برای او از دنیا و آنچه در آن است بهتر است، و اگر بر امتم سختی و مشقت نداشت، آن دو رکعت را بر آنان واجب می‌کردم.

«عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَإِنَّ قِيَامَ اللَّيْلِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَتَكْفِيرٌ لِلذُّنُوبِ وَمَطْرَدَةٌ لِلدَّاءِ عَنِ الْجَسَدِ وَمَنْهَاجٌ عَنِ الْإِنَّم» «3».

شما را به عبادت و تهجد شبانه سفارش می‌کنم زیرا عبادت در نیمه شب، روش شایستگان پیش از شماس است و عبادت شبانه سبب قرب به خدای متعال و آمرزش گناهان و دور کننده بیماری از بدن و بازدارنده از گناه است.

در روایت است مردی زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگامی که مردم به

(1) - فرقان (25): 64.

(2) - محجة البيضاء: 388 / 2، کتاب ترتیب الأوراد؛ مجمع البیان: 368 / 2 (با کمی اختلاف).

(3) - محجة البيضاء: 389 / 2، تاب ترتیب الأوراد.

معاشرت، ص: 266

خواب می‌رفتند، به عبادت پروردگار بر می‌خواست، نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا مرا از آتش دوزخ امان بده.

کار او را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند، حضرت فرمود چون به تہجد برخاست مرا خبر کنید، پس از خبر شدن به پشت دیوار خانه‌اش آمد و ناله او را شنید، چون به صبح رسید به او فرمود: فلانی چرا از خدا درخواست بهشت نکردی؟ گفت یا رسول الله من شایسته آن مقام نیستم، و عملم به آنجا نمی‌رسد، چیزی نگذشت که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت به فلانی خبر بده که خدا او را از آتش امان داد و به بهشت وارد کرد «1».

از امام صادق علیه السلام در رابطه با عبادت شبانه روایت شده است:

«إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثَةَ: التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ، وَافْطَارَ الصَّائِمِ، وَلِقَاءَ الْإِخْوَانِ» «2».

از رحمت خدا سه چیز است: عبادت شبانه، افطار دادن به روزه دار، و دیدار با برادران دینی.

مردی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و نسبت به حاجتی به حضرت شکایت کرد و در شکایتش پافشاری نمود تا جایی که نزدیک بود از گرسنگی شکایت کند، امام صادق علیه السلام به او فرمود: نماز شب می‌خوانی؟

گفت: آری؛ حضرت رو به اصحابش کرد و فرمود: دروغ می‌گوید، کسی که گمان می‌کند نماز شب می‌خواند و در روز گرسنه می‌ماند،

(1) - محجة البيضاء: 389 / 2، کتاب ترتیب الأوراد.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 472 / 1، باب ثواب صلاة اللیل، حدیث 1361؛ وسائل الشیعة: 153 / 8، باب 39، حدیث 10282.

از اموری که بسیار بسیار محبوب حق است، تضرع و زاری به هنگام سحر است تا جایی که خدای مهربان به آن فرمان داده:

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً...» [2]

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و مخفیانه بخوانید...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا ابْتَلَاهُ حَتَّى يَسْمَعَ تَضَرُّعُهُ» [3].

هرگاه خدای بزرگ بنده‌ای را دوست بدارد، او را مبتلا می کند تا جایی که صدای زاری و ناله‌اش را بشنود.

در دعای چهل و هشتم «صحیفه سجادیه» آمده:

«وَلَا يُنَجِّنِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ».

مرا از عذاب و انتقام تو نجات نمی دهد مگر ناله و زاری به درگاهت.

به موسی علیه السلام وحی شد:

«يَا مُوسَى كُنْ إِذَا دَعَوْتَنِي خَائِفًا مُشْفِقًا وَجَلًّا عَفْرًا وَجْهَكَ لِي فِي الثَّرَابِ وَاسْجُدْ لِي بِمَكَارِمِ بَدَنِكَ، وَاقْنُتْ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْقِيَامِ وَنَاجِنِي حِينَ»

(1)- من لا يحضره الفقيه: 1/ 474، باب ثواب صلاة الليل، حديث 1371؛ ثواب الأعمال: 41؛ بحار الأنوار: 84/ 153، باب 6، حديث 31.

(2)- اعراف (7): 55.

(3)- محجة البيضاء: 2/ 293، كتاب الأذكار والدعوات.

معاشرت، ص: 268

تُتَاجِنِي بِخَشْيَةٍ مِنْ قَلْبٍ وَجِلٍّ «1».

ای موسی! هرگاه مرا بخوانی، بیمناک و دلسوزانه و با دلی پر از هراس مرا بخوان، صورتت را بر خاک بمال و با اعضای با ارزشت برای من سجده کن و در پیشگاه من به عبادت و طاعت برخیز و با من مناجات کن با خشیتی از قلب بیمناک.

و به عیسی علیه السلام وحی شد:

«يَا عِيسَى ادْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ... يَا عِيسَى أَطْبِ لِي قَلْبَكَ وَأَكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ وَعَلِّمْ أَنْ سُرُورِي أَنْ تُبْصِرَ إِلَيَّ وَكُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَلَا تَكُنْ مَيِّتًا وَاسْمَعْنِي مِنْكَ صَوْتًا خَرِينًا» «2».

ای عیسی! مرا بخوان خواندن غریق محزونی که فریاد رسی ندارد ... ای عیسی! قلبت را برای من خوار و ذلیل کن و در خلوتها از من بسیار یاد کن و بدان که خوشحالی من در این است که متملقانه به سویم آیی و در این امور زنده و با نشاط باش، نه مرده و بی میل، صدای محزون و ناله و زاریت را به پیشگاه من آر.

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ إِيحَاخَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَيُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ» «3».

(1) - الکافی: 44 / 8، حدیث موسی علیه السلام، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 34 / 74، باب 2، حدیث 7.

(2) - الکافی: 138 / 8 و 141، حدیث عیسی بن مریم علیه السلام، حدیث 103؛ بحار الأنوار: 341 / 90، باب 20.

(3) - الکافی: 475 / 2، باب الإیحاح فی الدعاء، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 58 / 7، باب 20، حدیث 8715.

معاشرت، ص: 269

خداوند عزوجل پافشاری مردم را در درخواست و حاجت به یکدیگر خوش ندارد، ولی این اصرار و پافشاری را در پیشگاه خود دوست دارد، بی تردید خدا خوش دارد که از او بخواهند و آنچه را نزد اوست، بطلبند.

دوای درد ما را یار داند	بلی احوال دل، دلدار داند
زچشمش پرس احوال دل، آری	غم بیمار را بیمار داند
وگر از چشم او خواهی ز دل پرس	که حال مست را هشیار داند
دوای درد عاشق درد باشد	که مرد عشق درمان عار داند
طیب عاشقان هم عشق باشد	که رنج خستگان غم‌خوار داند
نوای زار ما بلبل شناسد	که حال زار را هم، زار داند
نه هر دل عشق را درخورد باشد	نه هر کس شیوه این کار داند
ز خود بگذشته‌ای چون فیض باید	که جز جانبازی اینجا عار داند»1«

5- همنشینی با شایستگان

ازبهترین داروهای بیماری‌های قلب و از برترین عناصر جلا و صفای دل رفاقت و همنشینی با صالحان و شایستگان است، آنان که با قرائت و تلاوت قرآن برای رشد و تربیت خود انس دارند، آنان که از هر حرامی می‌پرهیزند و کم‌خوری را شعار خود قرار داده‌اند، آنان که شب را به قیام و عبادت و تهجد و طاعت می‌گذرانند و از ناله و زاری در سحر لذت می‌برند.

آری؛ اینان برای مس قلب، کیمیا هستند و برای بیماری‌های دل، دارو و درمانند.

(1) - فیض کاشانی، دیوان اشعار.

معاشرت، ص: 270

اینان کسانی هستند که از معاشرت و رفاقت با آنان برکت و نعمت و هدایت و حرکت و کرامت و نور پدید می آید.

شما در جهان طبیعت حتماً به این نکته توجه دارید که حضرت حق میان بدن انسان و همه نعمت‌های مادی رفاقت و هماهنگی ایجاد کرده، هنگامی که نعمت‌ها در بدن قرار می گیرند و با بدن همنشین می شوند، سبب حفظ سلامت بدن و رشد و تربیت و تکامل و قدرت بدن می گردند و اگر چیزی چون خار سخت بیابان، گیاه زهردار، غذای مسموم، هوای آلوده و... با بدن همنشین شود بدن آزرده می شود، سلامتیش به خطر می افتد، اعصاب بدن دچار خلل می گردد، خون بدن آلوده می شود و هزار درد و مصیبت دیگر.

همنشین صالح هم مانند نعمت‌های هماهنگ شده با بدن وقتی کنار انسان قرار گیرد، عقل و اندیشه رشد می کند، معنویت انسان رو به کمال می رود، ایمان آدمی محکم تر می شود، اخلاق و رفتار ملکوتی می گردد، منش و روش در گردونه صدق و درستی قرار می گیرد و نهایتاً انسان از برکت همنشین صالح، صالح می شود و تبدیل به عبدی مورد رضایت و خوشنودی حق می گردد.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال (1356-1357) که اوج تظاهرات خیابانی و درگیری مردم با حکومت طاغوت بود، یکی از پاسبان‌های محل ما زیاد به مردم حمله می کرد و آنان را با وسائلی که در اختیار داشت کتک می زد و مورد ضرب و شتم قرار می داد و به رهبری انقلاب و کارگردانان تظاهرات ناسزا می گفت.

پس از پیروزی انقلاب از جمله کسانی که دستگیر شد و در زندان

معاشرت، ص: 271

انقلابیون گرفتار آمد، همان پاسبان بود، او مدتی در زندان به سر برد و سپس با عفو اسلامی آزاد شد و با رأفت اسلامی به محل کار خود بازگشت تا بقیه دوران خدمتش را کامل کند.

در مأموریت‌های پس از انقلاب با جوانانی پاک و شایسته برخورد کرد، و همنشینی با آنان در او مؤثر افتاد، از گذشته‌اش توبه کرد و به اسلام و یاران اسلام علاقه‌مند شد، با شروع جنگ تحمیلی عراق بر ضد اسلام به عشق دفاع از دین و کشور به جبهه رفت و جانانه با دشمن جنگید و عاشقانه به شرف شهادت و جان باختن در راه خدا نائل شد!

دوستان و معاشران شایسته نه فقط در دنیا سبب ظهور برکت و رحمت و هدایت و نوزد بلکه در آخرت هم، کشاننده انسان به سوی بهشت و رضوان الهی هستند.

ابن عباس که در تفسیر قرآن از بهترین شاگردان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، در تفسیر آیه شریفه:

[يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ... «1»].

[یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می‌خوانیم...

می‌گوید: چون قیامت شود خدای عزوجل امامان هدایت و چراغ‌های پر فروغ ضد ظلمت و نشانه‌های تقوا و پرهیزکاری، امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را می‌طلبد سپس به آنان می‌گوید:

شما و پیروانتان از صراط عبور کنید و بدون حساب وارد بهشت شوید سپس پیشوایان فسق و فجور را - که به خدا سوگند یکی از آنان یزید

(1) - اسراء (17): 71.

معاشرت، ص: 272

است - می‌خواند و می‌گوید: دست پیروانت را بگیر و بدون حساب در دوزخ آتش جهنم درآی.

جدائی سبب قبولی توبه

از برنامه‌های بسیار عالی و مفید اسلام پیکار و جهاد با دشمنان خداست که برای حفظ و پایداری دین و دفاع از ملک و ملت و جانبداری از کودکان و زنان و مردان مستضعف بر کسانی که واجد شرایط هستند، واجب است.

خدای مهربان پیکار کنندگان با دشمنان را نسبت به آنان که از پیکار سستی می‌ورزند با پاداش عظیم برتری داده است.

[... فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا] «1».

... و جهادکنندگان را بر خانه‌نشینان [بی‌غدر] به پاداشی بزرگ برتری داده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در لحظات پایانی عمرش به خاطر عظمت جهاد و سودی که در دنیا و آخرت برای مجاهدان دارد به فرزندانش و به همه مؤمنان تا قیامت وصیت کرده:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ» «2».

خدا را خدا را در جهاد به اموال و جان‌ها و زبان‌هایتان.

با توجه به این حکم واجب حق و این برنامه عظیم اسلامی، مؤمنان به

(1) - نساء (4): 95.

(2) - نهج البلاغة: 421، نامه 47؛ بحار الأنوار: 99/75 باب 18، حدیث 2.

معاشرت، ص: 273

سرپرستی و رهبری پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله به جانب تبوک برای پیکار با دشمنان دین و مردم رهسپار شدند. گروهی از منافقین و سه نفر انسان مؤمن به نام کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه از همراه شدن با پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتن به سوی جبهه حق علیه باطل امتناع ورزیدند.

داستان تخلف این سه مؤمن را از زبان یکی از آنان یعنی کعب بن مالک بشنوید:

من در زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی تبوک حرکت کرد، از قدرت و قوتی بالا که از شرایط حضور در جهاد بود برخوردار بودم، مخارج خانه و هزینه جنگ مناسب با زندگی‌ام برایم فراهم بود، پیش خود می‌گفتم فردا به سوی تبوک می‌روم، پس فردا حرکت می‌کنم ولی به تدریج سستی به خرج دادم و در مدینه ماندم و خود را با دست خود از فیض عظیم جهاد محروم کردم.

در همان ایام هلال بن امیه و مرارة بن ربیع را که هر دو مانند من از رفتن به جنگ خودداری کرده، از پیامبر تخلف داشتند، ملاقات نمودم، هر سه با هم هر صبح به بازار می‌رفتیم و کاری هم در امور خرید و فروش انجام نمی‌دادیم ولی با یکدیگر وعده می‌گذاشتیم که به سوی جنگ برویم ولی به وعده وفا نمی‌کردیم.

زمان را به امروز و فردا گذراندم تا آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله را به مدینه خبر شدم در حالی که از کرده خود پشیمان بودم.

به استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، بازگشتش را همراه با سلامت تهنیت گفتیم و بر حضرتش سلام دادیم، نه این که پاسخ سلام ما را نداد بلکه از ما روی برگردانید، به برادران مجاهدان سلام دادیم، آنان هم به پیروی

معاشرت، ص: 274

از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما جواب سلام ندادند!

این خبر به خانواده ما سه نفر رسید، آنان هم با ما قطع رابطه کرده، از سخن گفتن با ما امتناع نمودند!

به مسجد رفتیم کسی به ما سلام نکرد و سخن نگفت، زنان و همسرانمان به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: شنیده‌ایم به شوهران ما غضب کرده، بر آنان خشم گرفته‌ای آیا از آنان جدا شده، کناره‌گیری کنیم؟ حضرت فرمود: جدا نشوید ولی آنان را به خود راه ندهید.

ما هنگامی که ورود چنین حادثه‌ای را به زندگی خود دیدیم و بلای مبارزه منفی را با همه وجود احساس کردیم، به خود گفتیم: مدینه جای زندگی ما نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان و اهل و عیالمان با ما سخن نمی‌گویند و رابطه خود را با ما بریده‌اند، هر سه به جانب این کوهی که مشرف به مدینه است برویم و در آنجا بمانیم تا جایی که یا خدا توبه ما را بپذیرد یا بمیریم!

هر سه به سوی آن کوه رفتند، پیوسته روزه بودند، خانواده آنان برایشان غذا می‌آوردند و در کناری قرار می‌دادند و بدون این که با آنان سخن گویند روی از آنان بر می‌تافتند، مدتی طولانی به این حال بودند، شب و روز گریه می‌کردند و از خدا درخواست آموزش می‌نمودند ولی از پذیرش توبه آنان، خبری به میان نمی‌آمد.

کعب به دو دوستش که مشوق تخلف از جنگ بودند گفت: خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و برادران مؤمن ما و اهل و عیالمان بر ما خشم گرفته‌اند و با ما سخن نمی‌گویند، علت این که توبه ما پذیرفته نیست این است که ما

معاشرت، ص: 275

بر یکدیگر چون خدا و پیامبر و مؤمنان خشم نگرفته‌ام.

بر این اساس در نیمه شب از یکدیگر جدا شدند و سوگند خوردند که با یکدیگر سخن نگویند مگر این که توبه آنان پذیرفته شود یا بمیرند، سه شبانه روز به این حال به سر بردند، شب سوم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود این آیه نازل شد «1»:

[و عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ] «2».

و [نیز رحمتش] شامل حال آن سه نفری [بود] که [با بهانه تراشی واهی از شرکت در جنگ] بازمانده بودند [و همه مسلمانان به دستور پیامبر با آنان قطع رابطه کردند] تا جایی که زمین با همه وسعت و فراخی‌اش بر آنان تنگ شد و [از شدت غصه، اندوه و عذاب وجدان] دل‌هایشان هم در تنگی و مضيقه قرار گرفت، و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ پس خدا به رحمتش بر آنان توجه کرد تا توبه کنند؛ زیرا خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

(1) - تفسیر الصافی: 386 / 2 (ذیل آیه 118 سوره توبه)؛ بحار الأنوار: 218 / 21، باب 29، حدیث 3.

(2) - توبه (9): 118.

معاشرت، ص: 277

الگوهای والای معاشرت

معاشرت، ص: 278

شکایاتی برای خدا

ابوطلحه یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زنی با ایمان داشت به نام ام سلیم، این زن و شوهر پسری داشتند که مورد علاقه هر دو بود، ابوطلحه پسر را سخت دوست می داشت، پسر بیمار شد، بیماری اش شدت یافت به مرحله ای رسید که ام سلیم دانست کار پسر تمام است.

ام سلیم برای این که شوهرش در مرگ فرزندش بی تابی نکند او را به بهانه ای به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، پس از چند لحظه طفل جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ام سلیم جنازه بچه را در پارچه ای پیچید و در يك اتاق مخفی کرد، به همه اهل خانه سپرد که حق ندارید ابوطلحه را از مرگ فرزند آگاه سازید، سپس رفت و غذایی آماده کرد و خود را نیز آراست و خوشبو نمود، ساعتی بعد که ابوطلحه آمد و وضع خانه را دگرگون یافت پرسید:

بچه چه شد؟

ام سلیم گفت: بچه آرام گرفت. ابوطلحه گرسنه بود، غذا خواست، ام سلیم غذایی که قبلاً آماده کرده بود، حاضر کرد و دو نفری غذا خوردند و هم بستر شدند، ابوطلحه آرام گرفت، ام سلیم گفت: مطلبی می خواهم از تو بپرسم، گفت: بپرس، گفت: آیا اگر به تو اطلاع دهم که امانتی نزد ما بود و ما آن را به صاحبش رد کردیم ناراحت می شوی؟ ابوطلحه گفت:

معاشرت، ص: 279

نه، هرگز ناراحتی ندارد، امانت مردم را باید پس داد؛ ام سلیم گفت:

سبحان الله باید به تو بگویم که خداوند فرزند ما را که امانت او بود از ما گرفت و برد.

ابوطلحه از بیان این زن تکان سختی خورد و گفت: به خدا قسم من از تو که مادر هستی سزاوارترم که در سوگ فرزندان صابر باشم، از جا بلند شد و غسل کرد و دو رکعت نماز بجا آورد و رفت به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ماجرا را از اول تا آخر برای آن حضرت شرح داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند امروز شما را قرین

برکت قرار دهد و نسل پاکیزه‌ای نصیب شما گرداند، خدا را سپاس می‌گزارم که در امت من مانند صابره بنی اسرائیل قرار داد «1».

(1) - عدل الهی: 91.

معاشرت، ص: 280

اوج انسانیت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصیتی است جامع همه ارزش‌های انسانی، در يك جا شما علی علیه السلام را می‌بینید که منطقش حماسه است و در آنجا گویی این مرد در همه عمرش در این رشته کار کرده، روحی است مملو از حماسه رزم‌آوری، در جای دیگری هم سراغ همین علی علیه السلام می‌رویم، عارفی می‌بینیم که گویی جز راز و نیاز عاشقانه چیز دیگری ندارد.

برای نمونه به دو قطعه کوچک از «نهج البلاغه» برای هر دو مورد اشاره می‌کنم تا بیشتر با منطق اسلام آشنا شویم.

در اولین برخوردی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با معاویه - علیه اللعنة والهاویه - می‌کند در صفین، لشکر معاویه از آن طرف می‌رود و لشکر امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم از این طرف می‌آید، در دو لشکر در جایی که در کنار فرات بوده است، به یکدیگر نزدیک می‌شوند، معاویه دستور می‌دهد که اصحاب و یارانش پیش دستی کنند و پیش از رسیدن علی علیه السلام و یارانش، آب را به روی آنان ببندند؛ یاران معاویه خیلی خوشحال می‌شوند و می‌گویند: از وسیله‌ای مؤثر استفاده کردیم چون وقتی آب به چنگ علی و یارانش نمی‌آید، مجبور می‌شوند فرار کنند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ابتدا با یکدیگر مذاکره کنیم بلکه بتوانیم

معاشرت، ص: 281

با مذاکره مشکل را حل کنیم و گرهی که می شود با دست باز کرد، چرا با دندان باز کنیم؟! تا ممکن باشد، کاری نکنید که میان دو گروه از مسلمانان جنگ و خونریزی اتفاق بیفتد.

به معاویه پیام داد هنوز ما به محل نرسیده، شما آب را بستید!

معاویه شورای نظامی تشکیل داد و مسأله را با سران لشکر خویش مطرح کرد که شما چه صلاح می دانید، اینان را در بودن آب آزاد بگذاریم یا نه؟ بعضی گفتند: آزاد بگذارید، بعضی گفتند: نه.

عمرو عاص گفت: آزاد بگذارید برای این که اگر آزاد نگذارید به زور از شما می گیرند و آبرویتان بر باد می رود، دیگران گفتند: خیر، ما آزاد نمی گذاریم و آنان هم نمی توانند از ما بگیرند و آزاد نگذاشتند. بالاخره جنگ را به امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل کردند، آنگاه علی علیه السلام يك خطابه حماسی در برابر لشگرش می گوید که از هزار طفل و هزار شیپور و از هزارها نغمه و مارش نظامی اثرش بیشتر است، با صدای رسا فرمود:

أيتها الناس! این مردم آمده اند و معاویه گروهی از گمراهان را دور خود جمع کرده و آب را به روی شما بسته اند، می دانید چه کرده اند؟ آب را به روی شما بسته اند! مردم می دانید باید چه کنید، یکی از دو راه را باید انتخاب کنید، اصحاب من در حال تشنگی سراغ من آمده اید که آب نداریم و تشنه هستیم آب می خواهیم، شما اول باید این شمشیرهای خودتان را از این خون های پلید سیراب کنید تا آن وقت خودتان سیراب شوید.

امام علیه السلام در تعریف موت و حیات جمله ای حماسی فرمودند که در همه هیجان برانگیخت و آن جمله این است:

معاشرت، ص: 282

أيتها الناس! حیات یعنی چه، زندگی یعنی چه، و مردن یعنی چه؟ آیا زندگی یعنی راه رفتن به روی زمین و غذا خوردن و خوانیدن، آیا مردن یعنی زیر خاک رفتن؟ نه این زندگی است و نه آن مردن.

«فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاءُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» «1».

زندگی این است که بمیرید و پیروز باشید، مردن این است که زنده باشید و مغلوب گردید.

ارتش علی علیه السلام چنان تحت تأثیر خطابه آن حضرت قرار گرفت که به دشمن حمله کرد و او را تا چند کیلومتری، دورتر از فرات عقب راند، شریعه و محل برداشتن آب در اختیار آنان قرار گرفت، جلوی آب را بستند، معاویه با لشگرش

بی‌آب ماندند، نامه‌ای آمیخته با التماس فرستاد، اصحاب علی علیه السلام گفتند: محال است راه آب را باز کنیم، ما که چنین کاری نکردیم، شما ابتدا این کار را کردید و گفتید: به شما آب نمی‌دهیم ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اصحاب فرمود: ما هرگز چنین کاری نمی‌کنیم، این عملی است ناجوانمردانه، من در میدان جنگ با دشمن رو به رو می‌شوم ولی هرگز از راه این گونه تضییقات پیروزی را نمی‌خواهم و پیروزی از راه این گونه تضییقات کار من و شأن من و شأن يك مسلمان عزیز با کرامت نیست «2».

(1) - نهج البلاغة: 88، خطبه 51؛ بحار الأنوار: 32/442، باب 11، حدیث 393.

(2) - انسان کامل: 65 - 66.

معاشرت، ص: 283

تحصیل دانش برای رشد و تعالی

مرحوم آیت الله نجفی قوچانی در کتاب «سیاحت شرق» می‌نویسد:

وبالجملة طلبه باید اولاً در تغسیل باطن خود جدیت نماید و چنانچه در اول طفولیت است و باطن او هنوز چرکین و نجس نشده، مواظب باشد که نجس نشود، پس در اولین وهله - از روی تقلید هم که باشد - علم و عمل و اخلاق را دارا بشود، بعد از آن با جدیت تحصیل حقیقت علم کند.

ملا صدرا، علم را برای مال و جاه نمی‌خواست و معتقد بود که طالب علم نباید در فکر مال و جاه باشد جز آن قدر که برای معیشت او ضرورت دارد، صدر المتألهین می‌گفت: کسی که علم را برای مال و جاه بخواهد، موجودی است خطرناک که باید از او برحذر بود، وی در جلسات درس، این اشعار را از «مثنوی مولوی» می‌خواند:

دادن تیغ است دست راه زن

بد گهر را علم و فن آموختن

به که آید علم ناکس را به دست

تیغ دادن در کف زنگی مست

فتنه آرد در کف بد گوه‌ران

علم و مال و منصب و جاه و قران

لا جرم منصور بر داری فتاد¹»

چون قلم در دست غداری فتاد

پس از این که اولین جلسه‌ای که ملا صدرا در درس می‌رداماد شرکت جسته بود پایان یافت، می‌رداماد وی را با خود به کناری برده، گفت: ای محمد! من امروز گفتم کسی که می‌خواهد حکمت را تحصیل کند، باید حکمت عملی را تعقیب کند و اینک به تو می‌گویم که حکمت عملی در درجه اول دو چیز است:

یکی به انجام رسانیدن تمام واجبات دین اسلام و دوم پرهیز از هر چیزی که نفس بوالهوس برای خوشی خود می‌طلبد.

روش دوم که باید از طرف کسی که حکمت را تحصیل می‌کند در پیش گرفته شود این است که محصل حکمت باید از تأمین درخواست‌های نفس خودداری ورزد، کسی که مطیع نفس اماره شد و مشغول تحصیل حکمت هم گردید به احتمال قوی بی‌دین خواهد شد و از صراط مستقیم ایمان منحرف.

محمد زکریای رازی (طبيب مشهور اسلامي) هنگامی که از صفات دانشجویان پزشکی صحبت می‌کند می‌گوید:

واجب است که دانشجوی پزشکی طب را برای جمع مال نخواهد بلکه متذکر باشد که نزدیک‌ترین مردم به خدا، عالم‌ترین و عادل‌ترین و مهربان‌ترین آنان به مردم است.

از تمام قسمت‌های ایران برای استفاده از درس ملا صدرا به شیراز می‌رفتند و استاد، شاگرد را نمی‌پذیرفت مگر این که شاگرد چهار شرط را بپذیرد و بدان عمل نماید:

اول- در صدد تحصیل مال نباشد مگر به اندازه تأمین معاش.

دوم- در صدد تحصیل مقام نباشد.

(1) - مولوی، مثنوی معنوی.

معاشرت، ص: 284

سوم - معصیت نکند.

چهارم - تقلید (بی جا و کورکورانه و بدون بصیرت) ننماید.

اگر شاگرد این چهار شرط را می پذیرفت و به آن عمل می کرد، ملا صدرا موافقت می نمود که او را در مدرسه خویش بپذیرد و در جرگه شاگردان بنشانند و گر نه به او می گفت که از آن مدرسه برود و در جای دیگر تحصیل کند.

ملا صدرا می گفت: محال است کسی که در صدد تحصیل مال باشد بتواند تحصیل علم نماید و تحصیل مال دنیا و تحصیل علم دو عمل متخالف است که با هم قرین نمی شود.

کسی که در طول دراز می شود، عرض و ضخامت او کم خواهد شد و به همین قیاس کسی که در صدد تحصیل مال باشد، گر چه ممکن است توانگر شود اما به طور حتم از تحصیل علم باز می ماند و مال دارانی که عالم جلوه کنند متظاهر به علم و ریاکار هستند «1».

(1) - سیمای فرزنانگان: 34 - 37.

معاشرت، ص: 285

عارف عاشق و عالم کامل میرزا جواد ملکی

عالم عامل و عارف کامل و عابد یگانه و سالک فرزانه و تربیت شده واقعی آیات قرآن میرزا جواد آقا ملکی، از شاگردان جمال السالکین و قطب العارفین صاحب نفس قدسیه آخوند ملا حسین قلی همدانی بود.

او سالیان طولانی در شهر قم آشیانه آل محمد به تدریس و تربیت شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام اشتغال داشت، سه ماه رجب و شعبان و رمضان را پی در پی روزه می گرفت، تمام شبها را به تهجد و عبادت و ناله و انابه

می گذراند، در مدرسه فیضیه برای دانشجویان علوم دینی درس اخلاق می گفت. هنوز در و دیوار مدرسه فیضیه و فضای آن مرکز روحانی و ملکوتی صدای حزین و چشم گریان و ناله های پر شوق و سوزان او را به یاد دارد که با همه وجود خود و با اخلاصی کم نظیر می گفت:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ «1».

(1) - این دعا را حضرت امام سجاد علیه السلام در شب 27 ماه مبارک رمضان از اول شب تا آخر شب قرائت می فرمودند، الإقبال: 228؛ بحار الأنوار: 63/95، باب 31.

معاشرت، ص: 286

فضائل و کراماتش بیشتر از آن است که در این نوشتار آورده شود، درباره اخلاق و زهد و تقوا و عشق و عرفان او، شاگردانش داستان ها نقل می کنند و او را از گریه کنندگان رده اول در پیشگاه حق به شمار آورده اند.

صاحب گنجینه دانشمندان می گوید: آیه الله حاج سید جعفر شاهرودی که از شاگردان خاص آن مرحوم بود، برای حکایت کرد که شبی در شاهرود خواب دیدم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با جماعتی در صحرایی تشریف داشتند و گویا به نماز جماعت ایستاده اند، نزدیک رفتم که جمال بی مثالش را زیارت کنم و دست مبارکش را ببوسم، شیخ بزرگواری را دیدم که متصل به حضرت و آثار جمال و وقار و بزرگواری از سیمایش پیداست، چون بیدار شدم درباره آن شیخ فکر کردم که کیست که تا این اندازه به مولایمان امام زمان نزدیک است؟ برای یافتن او به مشهد رفتم وی را پیدا نکردم، به تهران آمدم او را نیافتم، به قم سفر کردم او را در حجره ای از حجرات مدرسه فیضیه مشغول تدریس دیدم، پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند: حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی است.

خدمتش رسیدم، تفقد زیادی کردند و فرمودند کی آمدی؟ گویا مرا از قبل دیده بودند و می شناختند و از داستان خوابم آگاهند، پس ملازمت و شاگردی آن بزرگوار را اختیار کردم و او را همانگونه یافتم که در عالم رؤیا دیده بودم.

نزدیک سحر شب یازدهم ذو الحجه 1343 هجری قمری، بین خواب و بیداری، دیدم درهای آسمان به روی من گشوده و حجابها

معاشرت، ص: 287

برداشته شده است به صورتی که تا اعماق ملکوت را مشاهد کردم، دیدم حاج میرزا جواد آقا ایستاده و دست به قنوت برداشته و مشغول تضرع و مناجات و گریه است و من از مقام و قرب او به حق تعالی تعجب کردم که ناگهان صدای کوبه در خانه را شنیدم، به شتاب برخاستم و در را باز کردم، دیدم یکی از دوستان است، گفت: فلانی بیا منزل آقا، گفتیم چه خبر است؟ گفت: بر تو تسلیت باد، آقا از دنیا رفت «1».

(1) - گنجینه دانشمندان: 231.

معاشرت، ص: 288

آیه الله قاضی انسانی در اوج عرفان

سخن در این مقال از چهره‌ای است که باید گفت در روزگار آن گذشته کم نظیر و در میان اقرانش در زمان حیاتش بی نظیر بود و چه بهتر که اوصاف او را از زبان یکی از بهترین تربیت شدگان که در حقیقت تربیت شده قرآن بود یعنی مفسر بزرگ، عارف کم بدیل، فیلسوف خبیر علامه طباطبائی اعلی الله مقامه بشنوید، این مرد الهی و چهره ملکوتی فرموده است:

ما هر چه در این مورد داریم، از مرحوم قاضی داریم، چه آنچه را که در حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم و چه طریقی که خودمان داریم، از مرحوم قاضی گرفته‌ایم.

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد «1»

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

مرحوم قاضی شاگردان خود را هر يك طبق موازين شرعيه با رعایت آداب باطنی اعمال و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال به طریق خاصی دستورات اخلاقی می دادند و دل‌های آنان را برای پذیرش الهامات غیب آماده می کردند.

خود ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند و بعضی از

(1) - حافظ، دیوان اشعار، غزل 110.

معاشرت، ص: 289

شب‌ها را به تنهایی در آن حجرات بیتوته می‌کردند و شاگردان خود را نیز توصیه می‌کردند که بعضی از شب‌ها را به عبادت در مسجد کوفه یا سهله بیتوته کنند.

دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یقرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد و صورت زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجه نمایید و دنبال عمل خود باشید.

علامه طباطبائی می‌فرمودند: روزی من در مسجد کوفه نشسته، مشغول ذکر بودم؛ در آن بین يك حوریه بهشتی از طرف راست من آمد و يك جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود و خود را به من ارائه می‌نمود، همین که خواستم به او توجهی کنم، ناگهان یاد حرف استاد افتادم لذا چشم پوشیده، توجهی نکردم، آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام را به من تعارف کرد، من باز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم که رنجیده شد و رفت و من تا به حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریه متأثر می‌شوم.

مرحوم قاضی از مجتهدین بزرگ بود و کتاب‌هایی در فقه نیز تدریس کرده‌اند.

در دهه اول و دوم ماه رمضان مجلس تعلیم و انس در شب‌ها داشته که حدود چهار ساعت از شب گذشته، شاگردان به محضر ایشان می‌رفته و دو ساعت مجلس طول می‌کشید، ولی در دهه سوم مجلس تعطیل و مرحوم قاضی تا آخر ماه رمضان دیده نمی‌شدند، هر چه شاگردان به

معاشرت، ص: 290

دنبال ایشان می‌گشتند در نجف، مسجد کوفه، مسجد سهله و یا در کربلا، ابداً اثری از ایشان نبود و این رویه مرحوم قاضی تا زمان رحلت ادامه داشت.

معمولاً ایشان در حال عادی، ده- بیست روزی در دسترس بودند و رفقا می آمدند و می رفتند و مذاکراتی داشتند و صحبت هایی می شد و آن وقت دفعتهً ایشان نیست می شدند و يك چند روزی اصلاً نبودند و پیدا نمی شدند، نه در خانه، نه در مدرسه، نه در مسجد، نه در کوفه و نه در سهله؛ ابداً از ایشان خبری نبود و عیالاتشان هم نمی دانستند کجا می رفتند، چه می کردند، هیچ کس خبر نداشت.

در روایت است که چون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور فرمایند، اول دعوت خود را از مکه آغاز می کنند، بدین طریق که بین رکن و مقام پشت به کعبه نموده و اعلان می نمایند و از خواص آن حضرت سیصد و سیزده نفر در حضور آن حضرت مجتمع می گردند.

مرحوم استاد ما قاضی می فرمود: در این حال حضرت به آنها مطلبی می گویند که همه آنان در اقطار عالم متفرق و منتشر می شوند چون همه آنان دارای طی الارض هستند، تمام عالم را تفحص می کنند و می فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه های اسرار الهی و صاحب الامر نیست، در این حال همه به مکه مراجعت می کنند و تسلیم آن حضرت می شوند و بیعت می نمایند.

مرحوم قاضی می فرمود: من می دانم آن کلمه ای را که حضرت به آنان می فرماید و همه از دور او متفرق می شوند، چه کلمه ای است.

معاشرت، ص: 291

علامه طباطبائی فرموده اند: من و همسر از خویشاوندان نزدیک مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی بودیم، او در نجف برای صله رحم و تفقد از حال ما به منزل ما می آمد.

ما کراراً صاحب فرزند شده بودیم ولی همگی در همان دوران کوچکی فوت کرده بودند. روزی مرحوم قاضی به منزل ما آمد در حالی که همسر حامله بود و من از وضع او آگاه نبودم، موقع خدا حافظی به همسر گفت: دختر عمو این بار این فرزند تو می ماند و او پسر است و آسیبی به او نمی رسد و نام او عبدالباقی است، من از سخن مرحوم قاضی خوشحال شدم، خدا پسری به ما لطف کرد و بر خلاف کودکان قبلی باقی ماند و آسیبی به او نرسید و نام او را عبدالباقی گذاردم.

«1».

معاشرت، ص: 292

آزادی و عظمت روح

پس از رحلت میرزای شیرازی که با فتوای حرمت تنباکو قدرت و سلطه انگلیس در ایران درهم شکست و غرب را متوجه عظمت مرجعیت شیعه و قدرت فتوا و ایمان مردم به مرجعیت که نیابت از امام زمان علیه السلام است، نمود، برای قبول پرچمداری و ریاست و مرجعیت بر شیعه به آیت الله سید محمد فشارکی رجوع شد، ایشان با این که پس از میرزای شیرازی مورد توجه اعظم از علما بودند، در پاسخ درخواست مراجعه کنندگان فرمودند:

من شایسته مرجعیت و ریاست و پرچمداری و حکومت دینی بر شیعه نیستم، زیرا ریاست دینیه و امر مرجعیت به غیر از علم و دانش فقه امور دیگری لازم دارد از قبیل اطلاع و آگاهی بر مسائل سیاسی و شهادت موضع گیری های درست در هر کار، من در این امور دچار وسواس هستم، اگر ریاست و مرجعیت را بپذیرم، امور دینی و نظام تشیع به تباهی و فساد کشیده می شود، برای من جز تدریس کار دیگری روا نیست!!

بدین صورت است که این انسان آزاد از هوا و هوس و متخلّق به اخلاق اولیای خاص حق و جهادگر با نفس و شیطان، مردم را به میرزا محمد تقی شیرازی که از کیاست در سیاست و مدیریت برخوردار بود، ارجاع می دهد «1».

(1) - فوائد الرضویة: 594، با اندکی تغییر در عبارات.

معاشرت، ص: 293

مؤسس حوزه با عظمت قم آیه الله العظمی حائری می فرمودند: من از استادام آیه الله فشارکی شنیدم که فرمود: هنگامی که میرزای شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو درگذشت، به منزل رفتم، حس کردم انگار در دلم نشاطی هست، هر چه فکر کردم چه جای نشاط است؟ میرزای شیرازی درگذشته، استاد و مربی من بوده، آن عظمتی که مرحوم میرزا داشت از نظر علم و تقوا و زیرکی و ذکاوت عجیب و کم نظیر بود.

مدتی اندیشیدم بینم کجای کار خراب است، این نشاط از چیست؟

بالاخره به این نتیجه رسیدم که شاید نشاط از این است که همین روزها من مرجع تقلید می شوم و ریاست شیعه را عهده دار می گردم، از جای برخاستم و به حرم مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشرف شدم و از حضرت خواستم که این خطر را از من رفع کند، گویا حس می کنم که تمایل به ریاست دارم!

آیت الله فشارکی تا صبح در حرم به سر می برد و صبح هنگامی که برای تشییع جنازه می آید، او را با چشم های پر التهاب دیدند و معلوم بوده که همه شب را مشغول گریه بوده است! در هر صورت، تلاش معنوی کرد تا همای ریاست از خانه او به جای دیگر رود.

آری مردان خدا و تربیت شدگان قرآن به این صورت از خود مواظبت می کنند تا جایی که به سر منزل مرجعیت می رسند و زمینه را از هر جهت آماده می بینند ولی باز هم زیر بار آن نمی روند «1».

(1) - یادنامه شهید قدوسی: 203.

معاشرت، ص: 294

ای کاش می توانستیم این حقایق را که نشان از آزادی روح بندگان مخلص خداست و نشان از تربیت قرآنی عباد حق است، به سردمداران دنیا و آنان که بر ملت ها حکومت می کنند به خصوص دولت مردان غرب، می رساندیم تا بفهمند و بدانند که تربیت صحیح جز در سایه قرآن، میسر نیست، و استفاده از سفره عدالت جز با به کار گرفتن قرآن، امکان ندارد و دیو ظلم و ستم و اخلاق حیوانی جز با عمل به برنامه های قرآن، از فضای زندگی دور نمی شود.

امروز آدمیزاد قرن کنونی یعنی قرن بیستم - در غرب یا در شرق - هر چند مخاطب به خطاب:

[... وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا] «1».

... و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

است، به هر حال و به مدد دانش و فن توانسته است تا اندازه ای مشکل ملا شدن را حل و فصل کند اما در محال «آدم شدن» همچنان پای در گِل فرو مانده است، اکنون تمدن و تکنیک می تواند و توانسته است تا حدی قابل توجه و قابل

تخسین از دروازه آن مشکل که مشکل ملا شدن است قفل بگیرد اما دریغ و درد که نتوانسته‌ایم گره از کار فرو بسته آن محال که آدم شدن است، بگشاییم پس تمدن امروز در مجموع و در نتیجه و جمع بندی نهایی، می‌توان گفت که: حلال مشکل ملا شدن است ولی در محال آدم شدن، زمین گیر شده است «2».

(1) - اسراء (17): 85.

(2) - فضیلت‌های فراموش شده.

معاشرت، ص: 295

انسان جامع فضایل

از چهره‌های برجسته کم نظیری که از تربیت شده‌های واقعی قرآن مجید بود، آخوند ملا عباس تربیتی است.

دانشمند محقق مرحوم راشد که فرزند اوست، درباره پدرش می‌نویسد:

مردی بود از دنیا گذشته و همیشه و در همه کار دریاد خدا و برای خدا [بود]، ایمان محکمی به خدا و به پیغمبر و روز قیامت داشت که احتمال خلاف آن حتی در خاطرش نمی‌گذشت، به همین جهت شب و روز دقیقه‌ای از انجام وظایف دینی و تکالیفی که برگردن خود احساس می‌کرد، غفلت نمی‌ورزید و لحظه‌ای از عمر خود را ضایع نمی‌کرد و به باطل نمی‌گذراند.

آنچه عبادت بود - از واجب و مستحب - در تمام عمر انجام داد و هرگز مرتکب هیچ گناه کبیره یا صغیره‌ای نشد به طوری که می‌توان گفت که: حتی فکر گناه هم از خاطرش نمی‌گذشت.

بیشتر ایام سال را روزه می‌گرفت و غالباً این روزها با يك وعده غذا و بی خوردن سحری بود.

علاوه بر نمازهای واجب که آنها را با تمام آداب و شرایط در وقت فضیلت خود انجام می‌داد و علاوه بر نافله‌های نمازها، در هر فرصتی که

معاشرت، ص: 296

داشت خواه زمانی که در مجلسی بود و هنوز موعد منبر رفتنش فرضاً یا سفره انداختن نرسیده بود و خواه زمانی که در خانه بود نماز می‌خواند همه این نمازها را مانند نمازهای یومیه از ظهر و عصر و مغرب و عشا گرفته تا نماز صبح می‌خواند.

برای پدر و مادر و خواهر از دنیا رفته و عمه و عمو و دیگر خویشاوندانی که داشته حتی در راه که می‌رفت همچنان نماز می‌خواند و با کسی صحبت نمی‌کرد و به جای سجده، مهر را بر پیشانی می‌گذاشت، به همین سبب همیشه با وضو و در حال طهارت بود.

آنچه دعا و اعمال مستحب در هر يك از ایام سال وارد گشته است انجام می‌داد و در تمام عمر از روزی که به سن تکلیف رسید تا دو سه روز قبل از فوتش تمام شب‌ها هنگام سحر بیدار بود و نمازهای شب را با همه آداب و شرایطش انجام می‌داد، یعنی جز دو سه روز آخر عمرش حتی يك شب نماز شبش ترك نشد.

بسیار از ترس خدا می‌گریست و محبت زاید الوصفی نسبت به خاندان رسالت علیهم السلام داشت به طوری که هرگاه نام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا هر يك از ائمه اطهار علیهم السلام بر زبانش جاری می‌شد، اشکش جاری می‌گشت و در منبر خواه به هنگام موعظه یا به هنگام ذکر مصائب اولیای دین، خودش بیش از همه مستمعان می‌گریست.

چون بسیار محتاط بود، غالباً هنگام موعظه یا گفتن مسائل دینی یا ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام از روی کتاب‌هایی که آنها را معتبر می‌دانست می‌خواند.

توجه بسیاری به احوال زهاد و عباد داشت به طوری که مثلاً غالباً از او

معاشرت، ص: 297

شنیده می‌شد که می‌گفت: بعضی بودند که در تابستان آب را در آفتاب می‌گذاشتند تا گرم می‌شد و می‌خوردند تا به همین اندازه که آب خنکی خورده باشند از لذت دنیا استفاده نکرده باشند!! «1».

(1) - فضیلت‌های فراموش شده: 99.

معاشرت، ص: 298

زهد و تقوای کم نظیر

مرحوم راشد می نویسد:

من حسینعلی راشد که نویسنده این یادداشت‌ها هستم با برادرم هر دو جز طلاب علوم دینی بودیم و پدر من آخوند ملا عباس در تمام عمر يك شاهي از وجوهی که عبارت بود از سهم امام، خمس، رد مظالم، كفارات، نزد او می‌آوردند، به ما نداد حتی ما را چنان ترسانده و تربیت کرده بود که واقعاً اگر می‌خواستیم دست به آنها بزنیم خیال می‌کردیم دست به مار و عقرب می‌زنیم!

من جوان بودم و در مشهد درس می‌خواندم. ایام تابستان به تربت رفته بودم، نزدیک غروب بود، مادرم پول خُرد، لازم داشت، يك پنج قرانی نقره که در آن زمان رایج بود می‌خواست خرد کند، به پدر گفتم: این پنج قرانی را با آن پول‌ها «سهم امام و خمس» خرد کنید، پدرم گفت: با این‌ها خرد نمی‌کنم، بفرستید سر کوچه در دکان بقالی خرد کنید و من بردم آن را نزد بقال کوچه خرد کردم.

مرحوم آخوند ملا عباس گذشته از آن که خودش از وجوه شرعیه مصرف نمی‌کرد، از مال خودش هم خمس و زکات می‌داد.

او از همان ملك مزروعی مختصری که داشت و از پدر به او ارث رسیده بود، زکات گندم را در همان سر خرمن جدا می‌کرد و بقیه را به

معاشرت، ص: 299

خانه می آورد و چون موقعی که شخصاً به کار زراعت پرداخته گویا به ماه قمری اول ماه رجب بوده یا اولین سالی که شخصاً محصولی به دست آورده اول ماه رجب بوده، همان اول ماه رجب را اول سال خمس قرار داده بود در حالی که سال خمس مخصوصاً در کارهای زراعتی باید سال شمسی باشد نه قمری! به هر حال همه سال در اول ماه رجب از آنچه در خانه داشتیم يك پنجم آن را جدا می کرد، از گندم و آرد گرفته تا نان پخته ای که در صندوق بود تا يك من روغن یا كَشَك مختصری یا قند یا چای تا به رسد به نمك و فلفل و زردچوبه، پنج يك همه این ها را به عنوان خمس که نیمی سهم امام است و نیمی سهم سادات، بیرون می کرد و به مصرفی که باید می رسانید.

هنگامی که پدرش فوت کرد وارث او فقط پدرم بود و يك خواهر که عمه ام باشد، به عمه ام گفت: بیا آنچه می خواهی به عنوان سهم خودت بردار! و او به دلخواه خود سهمش را برداشت.

پس از آن، آنچه برای پدرم باقی ماند از پول نقد و جنس تا گاو و گوسفند و گندم و کاهی که در انبار بوده، همه را به عنوان رد مظالم و زکات و خمس برای پدرش داد زیرا می گفت پدر من معلوم نیست که حقوق شرعیه اش را کاملاً ادا کرده باشد و فقط ملك مزروعی را باقی گذاشت که نیمی از آن در مهر مادرم بود و مجموعاً همان اندازه گندم به ما می داد که نان سال ما را کفاف می داد!!

کار دیگر که کرد این بود که يك بار به فکر افتاد که اول سال خمس او ماه رجب است در حالی که کار زراعی به سال شمسی است و بسا مواقع اول ماه رجب در فصل پاییز بوده که علف های گندم سبز شده اما هنوز

معاشرت، ص: 300

گندمی به دست نیامده و خود این علف ارزشی دارد و ربح است و می باید خمس آن را داد و او نداده بود و بدین سبب مبلغ سیصد تومان در آن زمان که سال (1345 هجری قمری) بود، به عنوان احتیاط پرداخت که ما بدون آن سیصد تومان گشایشی در زندگی نداشتیم و پس از ادای این پول مدت ها در مضيقه بودیم «1».

(1) - فضیلت های فراموش شده: 101.

معاشرت، ص: 301

تبرک جستن به نامه‌های آخوند ملا عباس

او همیشه نامه‌هایی را که به اشخاص می‌نوشت، ترتیب اثر می‌دادند، پیش از نام خودش کلمه الأحقَر و مانند اینها نمی‌گذاشت و تمام صفحه کاغذ را که معمولاً به اندازه کارت ویزیت بود از نوشته پر می‌کرد و هیچ کنارش را سپید نمی‌گذاشت زیرا آن را اسراف می‌دانست و آن کاغذ کوچک را تا می‌کرد و همچنان بدون پاکت به دست صاحب حاجت می‌داد، با نامه او اگر کسی را توقیف کرده بودند، رها می‌کردند و اگر از کسی جریمه‌ای می‌خواستند، می‌بخشیدند و اگر آن کس مدیون بود، مهلتش می‌دادند.

من به یاد دارم که روزی زنی به شکایت آمد که شوهرش را یکی از خوانین محل که رئیس قراسوران «1» بود به سببی توقیف کرده بودند، پدرم نامه‌ای از همان گونه که ذکر شد به آن خان نوشت، هنگام ظهر بود که آن زن رفت و پس از ساعتی برگشت و گفت: نامه شما را بردم و دادم، نهارش را خورده بود و می‌خواست بخوابد و نوکرش قطیفه یعنی شمد رویش را می‌کشید، نامه را خواند و پاره کرد و دور انداخت! پدرم از این موضوع دلگیر شد، این مطلب به گوش آن خان رسید، روزی آمد نزد

(1) - قراسوران در آن زمان حکم ژاندارمری را داشت.

معاشرت، ص: 302

پدرم، عین همان نامه را از بغلش در آورد و بوسید و به آخوند نشان داد و گفت: من تمام نامه‌هایی که از شما دریافت کرده‌ام نگهداشته و وصیت کرده‌ام که وقتی از دنیا رفتم آنها را در لای کفنم بگذارند که وسیله نجات من باشد در نزد خدا، من به این زن گفتم: الآن می‌خواهم بخوام و فلائی اینجا نیست که بگویم شوهرت را آزاد کند، عصر که پیش من آمد، می‌گویم برو و شوهرت را آزاد کند و این زن آمده به شما چنین دروغی گفته است. متأسفانه ارباب حوائج از این گونه دروغ‌ها فراوان می‌گفتند و اکنون نیز می‌گویند.

بدین گونه مرحوم حاج آخوند علاوه بر مواظبت دائم بر عبادات شخصی در تمام بیست و چهار ساعت، شب و روز حتی بعد از نیمه شب زمستان و در نیمه روز تابستان برای هرگونه کار شرعی و حاجتی که مردم داشتند می‌شتافت و در راه انجام این وظایف و خدمات، آنچه را که در نظر نداشت فقط خودش بود.

من که نزدیک به چهل سال از عمرم را در زمان حیات مرحوم حاج آخوند گذرانده‌ام با اطمینان می‌گویم او مردی بود که نفس خود را کشته بود، مثلاً پیش می‌آمد که گاهی بعد از نیمه شب در خانه ما را می‌زدند و ما با وحشت از خواب بیدار می‌شدیم، می‌دیدیم کسی است از خانه‌ای آمده، می‌گوید: فلانی در حال احتضار است، آقای حاج آخوند به بالینش بیایند! فوراً بی‌تأمل و بی‌کمترین اکراه مانند پرنده سبک بالی برمی‌خاست وضو می‌گرفت و می‌رفت «1».

(1) - فضیلت‌های فراموش شده: 105.

معاشرت، ص: 303

فضائل و حسنات آمد

مرحوم راشد می‌نویسد:

من «حسینعلی راشد» در سال (1284 شمسی) متولد گشته‌ام و پدرم تقریباً در سال (1251 شمسی)، متولد گشته بوده است بنابراین در زمان ولادت من او تقریباً 34 ساله بوده، چون من سه ساله شدم، پدرم از کاریزک - که ما هنوز مقیم آن ده بودیم و به شهر تربت نرفته بودیم - با قافله‌ای پیاده به کربلا رفت و آن همان سالی بود که مجلس را به توپ بسته بودند و این سفر هفت ماه به طول انجامید.

روزی را که پدرم بازگشت به یاد دارم مرد و زن همگی جمع شده بودند و در خانه ما جای نشستن نبود، قند در آب انداخته بودند و به مردم شربت می‌دادند و مردم، دور پدرم حلقه زده بودند، زنی از زنان ده در میان جمع به پا ایستاده بود و دستش را بالا می‌برد و پایین می‌آورد و می‌گفت:

دین آمد، ایمان آمد، نور آمد، رحمت آمد، خیر آمد، برکت آمد، محراب آمد، منبر آمد، نماز آمد، مسجد آمد، کتاب آمد، قرآن آمد؛ مرتب از این گونه جملات می گفت و منظره او و صدایش چنان در نظرم مجسم است که گویی همین دیروز بوده است «1».

(1) - فضیلت های فراموش شده: 133.

معاشرت، ص: 304

جلوه نور

مرحوم راشد می نویسد:

از جمله چیزهایی که ما افراد خانواده از او دیدیم و همچنان برای ما مبهم ماندیکی این است که پدرم در روز یکشنبه (24 مهر ماه سال 1322 شمسی) مطابق (17 شوال سال 1362 قمری) در حدود دو ساعت از آفتاب گذشته، درگذشت در حالی که نماز صبحش را همچنانکه خوابیده بود، خواند و حالت احتضار بر او دست داد و پایش را به سوی قبله کردند و تا آخرین لحظه هشیار بود و آهسته کلماتی می گفت، مثل این که متوجه جان دادن خودش بود و آخرین پرتو روح با کلمه «لا اله الا الله» از لبانش برخاست.

درست در روز یکشنبه هفته پیش از آن بعد از نماز صبح رو به قبله خوابید و عبایش را بر روی چهره اش کشید، ناگهان مانند آفتابی که از روزی بر جایی بتابد یا نور افکنی را متوجه جایی گردانند، روی پیکرش از سر تا پا روشن شد و رنگ چهره اش که به سبب بیماری زرد گشته بود، شفاف گردید چنانکه از زیر عبای نازک که بر رخ کشیده بود، دیده می شد و تکانی خورد و گفت: سلام علیکم یا رسول الله، شما به دیدن این بنده بی مقدار آمدید، پس از آن درست مانند این که کسانی يك يك به دیدنش می آیند، بر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یکایک ائمه تا

معاشرت، ص: 305

امام دوازدهم سلام می کرد و از آمدن آنان اظهار تشکر می نمود، پس بر حضرت زهرا علیها السلام سلام کرد سپس بر حضرت زینب علیها السلام سلام کرد و در اینجا خیلی گریست و گفت: بی بی من برای شما خیلی گریه کرده ام، پس بر مادر خودش سلام کرد و گفت: مادر از تو ممنومم به من شیر پاکی دادی و این حالت تا دو ساعت از آفتاب برآمده دوام داشت سپس آن روشنی که بر پیکرش می تابید پس از آن از بین رفت و به حال عادی برگشت و باز رنگ چهره به همان حالت زردی بیماری عود کرد و درست در یکشنبه دیگر در همان دو ساعت حالت احتضار را گذرانید و به آرامی تسلیم شد.

در یکی از روزهای هفته مابین این دو یکشنبه من به ایشان گفتم که ما از پیامبران و بزرگان چیزهایی به روایت می شنویم و آرزو می کنیم که ای کاش خود ما می بودیم و می فهمیدیم، اکنون بر شما که نزدیک ترین کس به من هستید چنین حالتی دیده شد، من دلم می خواهد بفهمم که این چه بود؟ سکوت کرد و چیزی نگفت، دوباره و سه باره با عبارت های دیگر تکرار کردم باز سکوت کرد، بار چهارم یا پنجم بود که گفت: اذیتم نکن حسینعلی، گفتم: قصد من این بود که چیزی فهمیده باشم، گفت: من نمی توانم به تو بفهمانم خودت برو بفهم «1».

این بود دنیای ایمان و عمل و اخلاق و خدمات خالصانه و نهایت، مرگ يك انسان قرآن ساخته، آیا تمدن امروز و متمدنین امروز که از ایمان به خدا و قیامت بی بهره اند و هزاران فرسنگ با قرآن مجید فاصله

(1) - فضیلت های فراموش شده: 149.

معاشرت، ص: 306

دارند، ذره ای از حالات این تربیت شدگان قرآن در آنان هست؟

آیا در همه شرق و غرب مدرسه ای، دانشگاهی، نهادی که هیچ سر و کاری با حقایق و معنویات ندارد، وجود دارد که بتواند چنین چهره های با عظمت، زاهد، عابد، مؤمن، خدمتگذار، دلسوز، مهربان تربیت کند؟!!

نجات دولت ها و ملت ها از سرخوردگی، غفلت، حیرت، ناامنی، فساد، گناه، تجاوز؛ فقط و فقط از طریق بازگشت به قرآن و شناخت قرآن و به کار گرفتن قرآن میسر است و بس.

آری، گر مردم دنیا با قرآن معاشر شوند و کنار قرآن و هماهنگ با قرآن زندگی کنند و دست در دست مردان حق و اولیای خدا بگذارند و باب رفاقت و همنشینی با آنان را باز کنند، یقیناً به خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت خواهند رسید.

تمدن فرو رفته در لجنزار مادیت و غفلت و فساد را که هاله‌ای از ناامنی و ترس و وحشت و ناامیدی بر سر جهانیان انداخته، جز با آشتی دادن با قرآن و مفسران با کرامتش اهل بیت پیامبر علیهم السلام نمی‌توان نجات داد.

جهانیان اگر به قرآن مجید رو کنند و عمل به دستوراتش را در همه امور زندگی وجهه همت خود قرار دهند، از زمین و آسمان برکات و فیوضات حق به آنان خواهد رسید و ده برابر هر کار خیری و هر قدم مثبتی نصیب آنان خواهد گشت.

معاشرت، ص: 307

حفظ دین در طوفان بی‌دینی

ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط در خاندانی به دنیا آمد که در تاریخ اسلام خاندانی ننگین و رسواست.

درباره سه تن از اعضای این خانواده آیه نازل شده است، پدرش عقبه، برادرش ولید، و خودش.

نکته جالب این است که این بانوی قهرمان که قهرمان مبارزه در برابر تمایلات مادی و امواج طوفان بی‌دینی است، در مقابل پدر و برادرش که از عناصر کثیف و نادرست بوده‌اند، زنی دارای ایمان استوار و از تربیت شدگان و شاگردان برجسته مکتب رسالت و مدرسه وحی است!

بخت‌تر است این خانواده تا حدی معرفی شوند، شاید شخصیت و عظمت انسانی و ایمانی این بانو، روشن‌تر گردد.

پدرش از کسانی است که در شهر مکه از هیچ‌گونه آزار و جسارتی نسبت به رهبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله فروگذار نمی‌کرد و حتی در حادثه‌ای با کمال وقاحت حاضر شد آب دهان به روی مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اندازد!!

به همین خاطر خدای متعال این آیه را درباره او و رفیقش نازل کرد:

معاشرت، ص: 308

[و يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا] «1».

و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می‌گزد [و] می‌گوید: ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق برمی‌گرفتم.

ولید فرزند همین عقبه و برادر مادری عثمان است، هنگامی که حمزه عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسید، او و عمرو بن عاص شراب خوردند و جشن گرفتند، اگر چه وی بعداً مسلمان شد ولی هیچ‌گونه تحولی در اخلاق و رفتار او پیدا نشد، در دوره خلافت عثمان حاکم کوفه شد و نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواند و هنگامی که گزارش او به مدینه رسید احضار شد و به رغم بی‌میلی عثمان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام حدّ می‌خوارگان را بر او جاری ساخت.

يك بار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به او مأموریت داد که به سوی قبیله بنی المصطلق برود و به جمع‌آوری زکات بپردازد، از آنجا که میان او و قبیله مذکور در عصر جاهلیت دشمنی بود، هنگامی که مردم با هلهله و شادی به استقبالش آمدند، گمان کرد که قصد کشتنش را دارند! از این جهت به مدینه بازگشت و گزارش داد که آنها از دادن زکات، خودداری کردند.

پیامبر خدا خشمگین شد و تصمیم گرفت با آنان کارزار کند ولی خدای متعالی پیش از اینکه به گزارش ولید پلید ترتیب اثری داده شود، این آیه را نازل فرمود:

[بَا أُيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ]

(1) - فرقان (25): 27.

معاشرت، ص: 309

فُتُصِّبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ] «1».

ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد، خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید.

به این ترتیب قرآن کریم لقب زشت فاسق را برای همیشه برای ولید به یادگار گذاشت «2». او از دشمنان سر سخت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود.

ولی ام کلثوم از زنانی است که در اوایل بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسلمان شد، او به سوی دو قبله بیت المقدس و کعبه نماز گزارد و با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت کرد و پیاده به مدینه مهاجرت نمود.

برادرانش ولید و عماره که نه تنها با نور اسلام زوایای قلب خود را روشن نکرده بودند بلکه سرسختانه با اسلام به مبارزه برخاسته، دست به هر جنایتی می زدند، تصمیم گرفتند که او را از مهاجرت بازدارند.

مهاجرت ام کلثوم پس از انعقاد قرار داد صلح حدیبیه بود، بر طبق این پیمان مسلمانان متعهد بودند که هر کس از مکه به مدینه برود، او را به وطن نزد قومش بازگردانند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر اساس این تعهد حتی مسلمانانی که از مکه فرار می کردند و به مدینه می رفتند، به مکه بازمی گرداند و این یکی از شاهکارهای آن بزرگوار است که برای پیشرفت اسلام نتایجی درخشان داشته است ولی این تعهد شامل زنان نمی شد زیرا از اول در قرار صلح تصریح شده بود که اگر مردی از مکه به

(1) - حجرات (49): 6.

(2) - بحار الأنوار: 53 / 22، باب 37.

معاشرت، ص: 310

مدینه رود او را بازگردانند، از این جهت ملزم نبودند که زنان مهاجر را به مکه بفرستند، ام کلثوم از این موقعیت استفاده کرد و در مدینه باقی ماند. در مورد ام کلثوم و زنانی که وضعی مشابه او داشتند قرآن مجید فرمود:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٌ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ...] «1».

ای مؤمنان! هنگامی که زنان باایمان [با جدا شدن از همسرانشان] هجرت کنان [از دیار کفر] به سوی شما می آیند، آنان را [از جهت ایمان] بیازمایید، البته خدا خود به ایمان آنان داناتر است. پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید، آنان را به سوی کافران [که همسرانشان هستند] باز مگردانید، نه این زنان بر کافران حلال اند، و نه آن کافران بر این زنان حلال اند...

ام کلثوم که انگیزه‌ای در مهاجرتش جز گرایش به حق نداشت، به حکم حق در مدینه ماند و به همین جهت برادرانش از تعقیب وی طریقی نبستند و به مکه بازگشتند.

پس از آن که در مدینه استقرار یافت، با زید بن حارثه که یکی از قهرمانان برجسته تاریخ اسلام است، ازدواج کرد اما مدت این ازدواج و همسری آن زوج قهرمان دیری نپایید و با شهادت افتخارآمیز زید در جنگ موته به پایان رسید.

ام کلثوم پس از شهادت شوهرش با مردان دیگری ازدواج کرد ولی هیچ يك از آنان از لحاظ ایمان و جهاد و فداکاری در راه اهداف عالیه

(1) - ممتحنه (60): 10.

معاشرت، ص: 311

اسلام به مقام زید نمی‌رسیدند.

صرف نظر از این که این بانوی قهرمان در راه گرایش به اسلام و اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، چشم از وطن و خانواده و بستگان نزدیک همچون برادر، پوشید و علی رغم کوشش‌های آنان برای بازگرداندنش، با پای پیاده فاصله میان مکه و مدینه را طی کرده، از هیچ مانعی نهراسید. وی بانویی است که از پیامبر خدا حدیث روایت کرده است، حدیث زیر از اوست:

سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: «لَيْسَ بِالْكَاذِبِ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ خَيْرًا» «1».

کسی که به منظور اصلاح میان مردم به دروغی سخنی نیکو بگوید دروغگو نیست «2».

(1) - أسد الغابة: 614 / 5؛ میزان الحکمة: 5138 / 11، الکذب، حدیث 17479.

(2) - زنان قهرمان: 37.

معاشرت، ص: 312

مادری چون بهترین مربی

عوف بن محلم شیبانی دارای دختری به نام ایاس بود، این دختر در خانه پدر و مادر و زیر نظر مستقیم آنان بزرگ و تربیت شد.

مردی به نام عمر بن حُجر الکندی از او خواستگاری کرد، مراسم نامزدی و عقدکنان به پایان رسید و این دوران سپری گشت، عروس آماده رفتن به خانه شوهر شد، آنگاه که می خواستند عروس را به خانه شوهر ببرند شب بود، در همان شب مادر دختر به نزد او آمد و به عنوان سفارش به او گفت:

دخترم! تو در خانه پدر و مادرت زندگی کردی و هم اکنون باید آهنگ خانه شوهر کنی باید از لانه ای که روزگاری در آن زیست کردی، چشم بپوشی و راه خانه مردی را بپیمایی که او را درست نمی شناسی و با اخلاقش آشنایی نداری، تو از کسانی که با آنان همدم و همنشین بودی مفارقت می کنی و باید با کسی که با او مأنوس نیستی همدل گردی، پس باید در برابر او فروتن باشی تا برایت فروتنی کند و اندرزهایی که به تو می دهد انجام دهی تا پشتیبان و یار و یاورت باشد، اندرزهای من این است:

1- به قناعت رضایت داشته باش.

2- به خوبی دستوراتش را بشنو و اوامرش را انجام ده.

3- در برابرش خود را بیارای تا آنگاه که به تو می نگرد ناراحت نشود.

معشرت، ص: 313

- 4- خود را با عطر و بوی خوش معطر کن تا شامه‌اش از تو بهترین بوی را بیوید.
 - 5- در هنگام غذا از او پذیرایی کن چه این که در هنگام گرسنگی در هیجان و ناراحتی است.
 - 6- در هنگام استراحت او را یاری کن چه این که در بی‌خوابی ممکن است خشمناک شود.
 - 7- در نبودش از مالش حفاظت کن.
 - 8- از خدم و حشمش پذیرایی کن.
 - 9- او را در کارهایش نافرمانی مکن.
 - 10- اسرارش را فاش مکن اگر اسرار او را حفظ نکردی و او را نافرمانی نمودی، مطمئناً از مکر و آزارش در امان نخواهی ماند.
 - 11- متوجه باش، خوب به یاد داشته باش، در آن هنگامی که اندوهناک است، خنده و خوشحالی مکن و در هنگام خوشحالی‌اش، غمگین مباش.
- اگر این اندرزها را گوشواره گوش خود کنی و برنامه زندگی خود قرار دهی مسلماً زندگی هر دوی شما زندگی بهشتی خواهد شد «1».

سلامت و کرامت و اصالت این زن را که همچون معلمی دلسوز برای استواری بنیان زندگی دخترش بهترین سفارشات و موعظه‌ها را به او دارد، با زنان امروز غربی و دست پروردگان تمدن منهای دین بسنجید تا معلومتان شود که زندگی در سایه دین و دینداری و بر اساس نقشه‌های قرآنی زندگی بهشتی است و بدون قرآن بی‌تردید زندگی دوزخی است.

(1) - چهره زن در آئینه تاریخ اسلام: 72.

معشرت، ص: 316

مسئولیت عظیم مریبان

معشرت، ص: 317

نیاز به دوستی

معشرت و رفاقت در خیمه حیات و زندگی انسان از مسائل بسیار مهم و قابل توجه است تا جایی که صورت مثبت آن سبب خوشبختی در دنیا و آخرت و چهره منفی آن علت تیره‌بختی در این جهان و آن جهان است.

دوستی و دوست یابی، حقیقتی است که فطرت و طبیعت همه انسان‌ها نسبت به آن کشش دارد و مایه آن در وجود انسان به اندازه‌ای قوی است که گروهی آن را جزء غرائز و امیال طبیعی انسان می‌دانند.

این غریزه طبیعی و کشش فطری به خاطر این است که خدای مهربان انسان را مدنی الطبع و اجتماعی آفریده است و تأمین بخشی از نیازهای مادی و معنوی او را به عهده دیگران قرار داده است.

مایه آفرینش انسان به گونه‌ای است که نمی‌تواند تنها و بدون دیگران زندگی کند و از جامعه کناره گرفته، در گوشه‌ای به عزلت و بی‌ارتباط با دیگر انسان‌ها به زندگی سر و سامان دهد.

انسان گر چه به ظاهر تنهایی را انتخاب کند ولی باز بر پا بودن زندگی‌اش در گرو کوشش و زحمات دیگران است و نهایتاً در تنهایی هم اجتماعی زندگی می‌کند.

تمایل به زندگی با دیگران و غریزه دوست خواهی، از زمان اولین

معشرت، ص: 318

پیامبر تا هنگام ظهور اسلام به عنوان يك مسأله حیاتی همواره مورد توجه اسلام که تنها فرهنگ خدا از ابتدای آفرینش انسان تا قیامت است بوده و در این زمینه با طرح مسائل و قوانینی بسیار ثمر بخش به هدایت این غریزه و تمایل انسانی برخاسته تا از برکت آن هدایت، درخت دوستی و معاشرت، محصولات و ثمرات اساسی برای دنیا و آخرت به بار آورد.

معاشرت، ص: 319

مربیان، باغبانان گلستان زندگی

قرآن کریم و روایات از انسان تعبیر به نبات و نَهاَل کرده است و این تعبیر نشان دهنده عظمت مسؤولیت مربیان به ویژه پدران و مادران در جهت دهی صحیح همه شئون وجودی انسان است.

آگاهی از عمل و کار باغبان که با نبات و نَهاَل به صورت روزمره سر و کار دارد، ما را به حقیقت تربیت کاملاً آشنا می سازد.

کار يك باغبان چیست؟ او هرگز در نَهاَل و درخت ایجاد قابلیت و شایستگی نمی کند و نَهاَل خشکیده ای که فاقد استعداد و لیاقت باشد، از حوزه کار باغبان خارج است بلکه باغبان جز فراهم ساختن زمینه های گوناگون برای رشد و نمو درخت چیز دیگری نیست. کار باغبان را می توان در امور زیر خلاصه نمود:

1- آگاهی کامل از خصوصیات نَهاَل یا بذر.

بدون آگاهی صحیح از خصوصیات موجود در حال رشد، فعالیت های او بی ثمر خواهد بود زیرا هر نَهاَلی در شرایط ویژه ای رشد

معاشرت، ص: 320

و نمو می کند و شایستگی های خود را نشان می دهد، چه بسا شرایطی برای نَهاَلی و بذری مفید و برای نوعی دیگر مضرّ و زیان بخش است.

2- فراهم آوردن زمینه‌های رشد و نمو.

این عمل جهت آن است که نهال و بذر لیاقت و شایستگی خود را نشان دهد که غالباً با برداشتن موانع صورت می‌پذیرد.

لذا باغبان به شخم زدن زمین و نرم کردن محل ریشه‌های نهال و برچیدن سنگ و کلوخ می‌پردازد، باغ و باغچه را برای رشد و فعالیت بذر آماده می‌سازد و گاهی برای رسیدن به این هدف شاخه‌های کج و معوج را می‌زند تا درخت رشد و نمو کند.

3- کمک رسانی لازم برای رشد و نمو.

پرورش یک واحد «نبات» علاوه بر قدرت و نیروی داخلی به کمک‌های خارجی نیز نیاز دارد تا واحد نبات در پرتو استعداد از اشعه حیات بخش خورشید و مواد قندی زمین و آب‌های شیرین و دیگر مواد لازم بهره‌مند شود و به کمال مطلوب خود برسد و استعداد و لیاقت خود را از طریق برگ و گل و میوه نشان دهد، در این مورد چه بسا باغبان ناچار می‌شود تغییراتی در واحد نباتی پدید آورد و جهت او را با زدن پیوندهای مناسب تغییر دهد.

معاشرت، ص: 321

4- مراقبت بی‌گیر از واحد نباتی در حال رشد.

هیچ واحد نباتی - که برای رشد آن جهت خاصی در نظر گرفته شده است - از شرط یاد شده بی‌نیاز نیست، چه بسا غفلت مری سبب می‌شود موجود نباتی از مسیر و جهت خاص خود بیرون رود و به کمال مطلوب نرسد.

تصویر کوچکی است از وضع کارهای یک مری ساده در مورد واحدی نباتی که هرگز از نظر لطافت و ظرافت و لزوم به کار بستن شیوه‌های مختلف تربیت به پایه یک هزارم واحد انسانی نمی‌رسد.

هرگاه تربیت و پرورش یک نهال از یک چنین برنامه گسترده و پر اهمیت و موقعیت شایان توجهی برخوردار است، باید مربیان واحدهای انسانی به ویژه پدران و مادران از عظمت مسئولیتی که درباره آنان دارند آگاه شوند و به اصطلاح از این مجمل حدیث مفصّلی بخوانند.

عین همان تصویر را که درباره پرورش يك واحد نباتی یادآور شدیم، باید در مقیاس بسیار وسیع‌تری درباره پرورش انسان که به صورت نهایی گام در اجتماع می‌نهد تطبیق کنیم.

نخستین مرحله پرورش، آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی و شرایط مفید و زمینه‌های مضر کودک است ولی متأسفانه نوع مربیان مخصوصاً پدران و مادران، فاقد این شرط اساسی تربیت هستند و با این که به هیچ وجه کودک را نمی‌شناسند از او انتظارات عجیبی دارند.

معاشرت، ص: 322

شگفت‌انگیز است که امروز به مهندسی انسانی - آن انسان که آفریننده و رهبر ماشین است - کمتر از مهندسی ماشین - که مصنوع فکر انسان است - توجه می‌شود!!

برای شناختن کار يك ماشین ساده یا يك ماشین تحریر و یا رانندگی اتومبیل باید چندین ماه وقت صرف درس‌های نظری و تمرین‌های عملی نمود ولی انسان‌ها هنگامی که به عنوان پدر و مادر می‌خواهند کودکی را پروراند هیچ گونه آموزشی نمی‌بینند، نوع پدر و مادرها تقصیر را متوجه کودکان می‌کنند و کمتر از خود می‌پرسند که شاید تربیت آنان نادرست بوده است.

انسان‌ها دارای قوانین و یا مکانیسم‌ها و فعل و انفعالات اختصاصی هستند که اگر بخواهیم با آنها کار کنیم، باید مکانیسم و قوانین حاکم بر رفتار آنها را بشناسیم.

انسان‌ها مانند صندوق رمز دارند، گشودن کتاب روح و قلب آنان و همکاری با آنها، پیش از هر چیز آگاهی و ظرافت می‌خواهد نه زور.

قوانین رفتار انسانی را باید مانند قوانین فیزیک و شیمی و فیزیولوژی کشف کرد و نه وضع.

وضع پاره‌ای از مقررات برای رهبری انسانی اگر با قوانین اصل فطرت و خواسته‌های آفرینش منطبق نباشد، در خور استقبال و هضم نیست

معاشرت، ص: 323

و گر نه با هیچ قدرت و زوری نمی‌توان قوانین را بر خلاف سنت معمول بر انسان تحمیل کرد «1».

هرگاه عمل نخست درباره پرورش انسان انجام گرفت یعنی مربی خصوصیات کودک و مکانیسم آفرینش او را درک کرد و معلوم شد که درباره جهات فردی کودک مانند رشد تن، پرورش مغز، نمو شخصیت و پیدایش اعتماد به نفس چه شیوه و برنامه‌ای ضرورت دارد و درباره پرورش جهات اجتماعی او چه کارهایی باید انجام داد تا عضو مؤثر و مفید برای جامعه شود در این موقع نوبت سه گام دیگر - که در تربیت واحد نباتی یادآور شدیم - فرا می‌رسد.

تکامل صحیح آن است که در تمام شؤون فرد مورد تربیت، آن تکامل صورت گیرد، زیرا تکامل در يك جهت و عقب‌ماندگی در جهات دیگر مایه نابودی فرد است، مثلاً هرگاه در تکامل جسمی و مادی کودک تنها قلب او رشد کند ولی اعضای دیگر او اصلاً رشد نکنند و یا رشد آنها متناسب با رشد قلب کودک نباشد، چنین تکامل يك بُعدی مایه مرگ می‌شود. عین همین مطلب در مجموع شؤون انسان نیز حکم فرماست.

هرگاه فشار رشد و نمو روی جنبه‌های مادی و غرایز نفسانی قرار گیرد و جهات دیگر زندگی او مورد غفلت واقع شود، نام این تکامل، تکامل يك بُعدی و تکامل ناهماهنگ خواهد بود و تنها آن تکامل،

(1) - مربی نمونه: 16؛ دیباچه‌ای بر رهبری: 331.

معاشرت، ص: 324

صحیح و ضامن بقاست که در تمام جوانب و جهات موجود در حال رشد صورت پذیرد و همه جهات با نظام خاصی رو به جلو گام نهد.

نقطه ضعف مکتب اخلاقی غرب این است که تنها به يك بُعد از ابعاد روح انسان تکیه می‌کند و ابعاد دیگر روح انسان را نادیده می‌گیرد، مثلاً هر نوع مکتب تربیتی که بر اساس روانشناسی «فروید که از همه زوایای وجود انسانی جز زاویه شهوت و غریزه جنسی ناآگاه بود» استوار شود، شخصیت انسان را از طریق غرائز، تجربه و تحلیل کرده و از میان غرائز به شهوت و تمایلات جنسی تکیه می‌کند و در نتیجه، شخصیت و منش واقعی انسان در شهوت و امور جنسی خلاصه می‌شود و دیگر ابعاد روح انسان که روان‌شناسی روز بر آنها دست یافته مورد غفلت قرار می‌گیرد.

این گروه از علمای روان‌شناس و متخصصان امور تربیتی، انسان را از دیده شهوت و عینک تمایلات جنسی بررسی می‌کنند و بر اثر محدودیت شیوه بحث، از دیگر کرانه‌های وجود او غافل و بی‌خبرند و زیان این گروه از کارشناسان امور تربیتی بسیار سهمگین و هولناک است!

برخی دیگر از کارشناسان امور تربیتی که تمایلات ماتریالیستی و مادیگری دارند و زیر بنای افکار آنان را اصالت ماده و انکار ماورای آن تشکیل می‌دهد، در روش بحث خود غالباً به پرورش تن اهمیت می‌دهند نه روح و روان و به جای تعدیل غرائز و رهبری آن، به ارضا

معاشرت، ص: 325

و اشباع هر چه بیشتر آن می‌پردازند و در سایه این‌گونه کارشناسی غلط و محدود با سوادانی می‌پروراند که زمین و فضا و دریا را جولانگاه خود قرار می‌دهند و با روشن کردن جرقه‌ای جهان را به آتش می‌کشند، نه انسان‌های کاملی که به فضایل انسانی آراسته شوند و نوع پروری و تفاهم را پیشه خود سازند «1».

(1) - مری نمونه: 19.

معاشرت، ص: 326

مربیان و پنج دوره حیات انسان

اسلام نه تنها برای غریزه دوست یابی تدبیر و نقشه استوار ارائه نموده است بلکه برای همه غرائز و امیال و کشش‌های درونی و فطری و نهایتاً برای همه دوره‌های حیات و کشش‌هایی که در آن دوره‌ها نسبت به امور زندگی ظهور می‌کند، راهنمایی‌هایی محکم و متین و ثمر بخش پیش بینی کرده است.

به آیه شریفه سوره مبارکه حدید با کمال دقت توجه کنید، آیه‌ای که زندگی انسان را به پنج دوره تقسیم کرده است بدین گونه:

[اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ]

«1».

بدانید که زندگی دنیا [بی که دارنده‌اش از ایمان و عمل تهی است] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشیتان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره‌اش] کشاورزان را به شگفتی آورد، سپس پژمرده

(1) - حدید (57): 20.

معاشرت، ص: 327

شود و آن را زرد بینی، سپس ریز ریز و خاشاک شود!! [که برای دنیاپرستان بی‌ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

یقیناً اگر مریبان آگاه و دلسوز به ویژه پدران و مادران این دوره‌های پنج‌گانه را هماهنگ با نقشه‌های قرآنی و معارف الهی و روایات و احادیث اسلامی جهت دهند و همه این امور را ابزار و عناصری برای پرورش شخصیت انسان و رشد روحی او و تربیتش به کار گیرند، نتیجه و محصول زندگی در آخرت، آمرزش و خوشنودی حق است و اگر به این دوره‌های پنج‌گانه جهت صحیح و اسلامی داده نشود پس از شادابی و طراوت اولیه به خشک شدن نخال انسانیت می‌انجامد و از آدمی موجودی بی‌شخصیت، بی‌تربیت، شرور، حسود، حریص، زورگو، متجاوز به حقوق دیگران بار می‌آید و برای ارضای غرائز بی‌مهاری و امیال بی‌جهتش دست به هر فساد و هر گناهی می‌زند و آخرتش را با عذاب سخت و آتش سوزنده دوزخ که فروزنده‌اش خود اوست روبه رو می‌کند.

انسان در دنیا برای بهره‌وری از کالاهای و نعمت‌ها و عناصر مادی، حق مسلم دارد ولی این حق باید به زلف هدایت و راهنمایی خدا و پیامبران و امامان گره بخورد و با ریسمان ملکوتی قناعت که از فضایل اخلاقی است مهار شود.

معاشرت، ص: 328

نیاز انسان به خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و نوشیدنی و آشامیدنی و تهیه آنها از طریق کسب و تجارت مشروع و ابزار و وسائل، نیازی طبیعی و فطری است و هر انسانی - چنانکه در معارف الهی آمده - باید به بر پاکردن زندگی و

زمینه سازی آسایش و آرامش برای خود و اهل و عیال و هم نوعانش تا جایی که قدرت دارد بکوشد و از دنبال کردن این امور دریغ نرزد.

کوشش در راه تأمین نیازمندی های زندگی به اندازه لازم و استفاده و بهره‌وری از نعمت‌ها به قدر حاجت و دستگیری از دیگران به وسیله مازاد بر درآمد اقتدای به پیامبران و امامان علیهم السلام و اولیای خداست.

یقیناً این گونه زیستن علاوه بر این که عامل پاك ماندن همه جوانب زندگی و مایه آسایش و آرامش است، سبب آمرزش و خوشنودی حق برای انسان در قیامت است و زندگی جدای از هدایت حق و ناهماهنگ با فرهنگ اسلام، مایه سیه‌روزی در دنیا و عذاب سخت در آخرت است.

مربیان به ویژه پدران و مادران با توجه به این که فرزندان، نَخال سرزمین پاك انسانیت هستند، باید با آگاهی از شؤن این نَخال و قوانین جامعی که آن را به رشد و تکامل صحیح می‌رساند، پنج دوره زندگی دنیا را به دقت زیر نظر داشته باشند و در هر دوره تلاش کنند این نَخال را با ظرافت خاص و هزینه کردن محبت و در فضایی آرام با قوانین الهی و انسانی و نقشه‌های عاقلانه و سازنده و روشی حکیمانه رهبری کنند و حرکات نَخال سرزمین انسانیت را جهت مثبت و صحیح دهند.

معاشرت، ص: 329

دوره اوّل (لَعْب):

کتاب خدا از دوره اول حیات و زندگی تعبیر به لعب و بازی کرده است.

در این دوره کودک به بازی و به همبازی با همه وجود عشق می‌ورزد و به انواع وسائل و ابزار بازی علاقه نشان می‌دهد و در اولین برخورد با همسال خود چنان او را برای همبازی شدن جذب می‌کند که گویا از يك پدر و مادرند و از این که او را از بازی منع کنند به نفرت می‌نشیند و منع مانعان برای او عقده می‌شود، و به روان لطیفش فشار وارد می‌کند.

بازی کودکانه

مربیان به خصوص پدران و مادران لازم است کودک را در اصل بازی آزاد بگذارند، زیرا کشش او نسبت به بازی امری طبیعی و فطری است و حقیقتی است که خالق او در نهاد او نهاده است.

در حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ» «1».

پسر بچه باید هفت سال بازی کند.

بازی مسأله‌ای طبیعی است ولی کیفیت و کمیت آن باید آگاهانه مراقبت شود و به بازی کودک و انتخاب همبازی و نوع اسباب بازی

(1) - الکافی: 47/6، باب تأدیب الولد، حدیث 3؛ تهذیب الأحکام: 111/8، باب 5، حدیث 29؛ وسائل الشیعة: 331/17، باب 105، حدیث 22688.

معاشرت، ص: 330

جهت داده شود تا این دوره به صحت و سلامت بگذرد و به صورتی نظام داده شود که در رشد شخصیت کودک مؤثر باشد.

کودک را اگر در انتخاب بازی و همبازی و اسباب بازی آزاد بگذارند چون طبع نفسش مایل به لجام گسیختگی و راغب به بی‌مهارى است، حالت شرارت گرچه به صورتی اندک در او پدید می‌آید و به تدریج به سوی لجام بازی و امتناع از شنیدن پند و زورگویی و جبهه گرفتن در برابر خانواده و دیگران پیش می‌رود.

باید فضای بازی کودکان را سالم نگاه داشت و از رفت و آمد با خانواده‌های لاابالی و بی‌تربیت که حتی کودکانشان بدآموزی دارند پرهیز کرد که از این راه و از طریق این همبازی شخصیت کودک تخریب نشود.

لجام گسیختگی کودک

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رابطه با نفس انسان و این که طبعش مایل به لجام گسیختگی است می فرماید:

«النَّفْسُ مَجْبُولَةٌ عَلَى سُوءِ الْأَدَبِ وَالْعَبْدُ مَأْمُورٌ بِمُلَازِمَةِ حُسْنِ الْأَدَبِ وَالنَّفْسُ تَجْرَى بِطَبْعِهَا فِي مَيْدَانِ الْمِخَالَفَةِ وَالْعَبْدُ يَجْهَدُ بِرَدِّهَا عَنْ سُوءِ الْمِطَالَبَةِ فَمَتَى أَطْلَقَ عِنَانَهَا فَهُوَ شَرِيكٌ فِي فُسَادِهَا وَمَنْ أَعَانَ نَفْسَهُ فِي هَوَى نَفْسِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ نَفْسَهُ فِي قَتْلِ نَفْسِهِ» «1».

نفس انسان به طور طبیعی راغب به لجام گسیختگی و بی مهارى و تخلقیات

(1) - مشکاة الأنوار: 247، فصل اول؛ مستدرک الوسائل: 11/ 137، باب 1، حدیث 12642.

معاشرت، ص: 331

زشت است، و انسان مکلف است خود را به حسنات اخلاقی و ادب و تربیت صحیح آراسته کند، نفس انسان به طبع خود در میدان مخالفت با فضائل و مصالح حیات می تازد و انسان آگاه و الهی می کوشد تا راه او را از تمنیات ناروا ببندد. کسی که عنان نفس سرکش خود را رها کند و در ارضای تمایلات و شهوات انحرافی و افراطی آزاد گذارد، به تباهی و فساد نفس خود کمک نموده، کسی که نفس متجاوز خویش را در خواسته های نابجایش یاری دهد خود را شریک کشتن انسانیت خود کرده است.

کودک در رغبت به لجام گسیختگی و ارضای خواسته های درونی در حدی نیست که به مهار نفس سرکش برخیزد و خود را به حسنات بیاراید و قاتل شخصیت خود نشود بنابراین در سنّ بازی و انتخاب همبازی و کشش به سوی وسائل بازی، مسئولیت عظیم کنترلش و آراسته شدنش به حالات خوب و انسانی - البته در حد ظرفیت و امکانش - بر عهده پدر و مادر است، پدر و مادری که آگاهانه و با علم به قوانین رشد شخصیت همه جانبه کودک با او برخورد منطقی و حکیمانه کنند.

آری؛ در دوران لعب و بازی، جهت دادن به گزینه و میل به بازی و انتخاب معاشر و همبازی وظیفه ای الهی و انسانی بر عهده پدران و مادران است که کوتاهی و تقصیر در این زمینه؛ آینده کودک را با خطرات و زیان های غیر قابل جبرانی رو به رو خواهد کرد.

مشهور است که جوانی به خاطر شرارت و قتل و دزدی به وسیله

معاشرت، ص: 332

قاضی شهر محکوم به اعدام شد.

هنگام اجرای حکم از او خواستند اگر وصیتی دارد بنویسد یا بگوید در جواب گفت: تنها وصیتم این است که مادرم را در کنار چوبه دار حاضر کنید تا در این آخرین لحظات حیات او را ببینم.

مأموران به خانه مادرش مراجعه کردند و او را برای دیدار فرزند اعدامی‌اش کنار چوبه دار آوردند، فرزند به مادر گفت: در این آخرین لحظات حیات بسیار بسیار مایلم زبانت را در دهان من بگذاری، و مرا رهین منت خودسازی، مادر هنگامی که زبان به دهان فرزند گذاشت، فرزند با تمام توان خود با دندان‌هایش زبان مادر را گاز گرفت به طوری که زبان دچار زخم عمیق شد و دهان مادر پر از خون گشت، وقتی به جوان به خاطر این عمل ناروایش اعتراض کردند، گفت: این چوبه دار محصول تشویق مادرم در ایام کودکی‌ام به تخم‌مرغ دزدی بود که نهایتاً به شتر دزدی و شرارت و قتل انجامید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمله‌ای حکیمانه خطاب به انسان می‌گوید:

«فَكُرِّكَ يَهْدِيكَ إِلَى الرَّشَادِ» «1»

. اندیشه‌های خردمندانه‌ات و افکار اساسی و عاقلانه‌ات تو را به راه هدایت و مصلحت واقعی راهنمایی می‌کند.

چه سرمایه‌ای در این جهان برای يك پدر و مادر بالاتر و برتر از فرزند است؟

(1) - غرر الحکم: 63، حدیث 777.

معاشرت، ص: 333

آیا پدر و مادر وظیفه و مسؤولیت خطیرشان نسبت به فرزند اقتضا نمی‌کند که در راه تربیت و رشد و تکامل صحیح او فکر و اندیشه خود را به کار بگیرند تا در باره او تصمیمات حکیمانه و روش‌های استوار انتخاب نمایند؟

تعقل صحیح و اندیشه حکیمانه هنگامی که در روش و منش پدر و مادر به صورت عمل ظهور کند و نتیجه آن به فرزند انتقال یابد، البته فرزند تبدیل به منبع و خیر و ادب و تربیت می شود و برای جامعه در آینده از عمرش، بسیار مفید خواهد شد.

دوره دوم (هَوّ):

دوره دوم زندگی و حیات به تعبیر قرآن دوره سرگرمی و مشغولیت است.

بی تردید سرگرمی و اشتغال به اموری که به رشد و شخصیت انسان کمک می کند و انسان را به حرکت برای ورود به میدان های مثبت دیگر وامی دارد، از نظر اسلام نه این که مانعی ندارد بلکه حقیقتی قابل قبول و پسندیده است.

کودکی که از دوران لعب به دوران هَوّ وارد شده و با تیغ و قیچی و مقوا و مدادهای رنگی و مائیک سر و کار پیدا کرده و با یاری گرفتن از فکر خود و دیگران سرگرم کشیدن طرح ها و نقشه های جالب می شود و سپس با تیغ و قیچی بخش بخش آن نقشه ها را از هم جدا می کند و روی صفحه دیگر با نظمی خاص به هم پیوند می دهد و نهایتاً ماکتی از باغ و گلستان، گلزار، خانه و کاشانه، ابزار صنعتی، انواع اتومبیل های

معاشرت، ص: 334

سواری به وجود می آورد یا قطعاتی از پارچه های رنگارنگ را کنار هم گذارده با نخ و سوزن لباس های زیبای عروسکی می سازد و از طرف والدین و اهل خانه نسبت به این گونه سرگرمی ها و مشغولیت ها تشویق می شود و استعدادش پرورش می یابد، بی تردید در آینده به صورت فردی مخترع، صنعت کار، کشاورز، مهندس، خیاط تجلی خواهد کرد و مردم را از منافع سرشار وجود خود بهره مند خواهد ساخت.

اوقات فراغت

بر مریبان به ویژه پدران و مادران است که آگاهانه کودک را در این زمینه تشویق کرده، وسایل لازم را برای سرگرمی در اوقات فراغت در اختیار او بگذارند و خانه را برای حرکات زیبای او و پنجه هنرمندش محل امن قرار دهند و حتی محصولات او را بخزند و از خرید دست رنج او، دیگر وسائل را در اختیارش بگذارند.

یقیناً سرگرمی کودک در زمانی گسترده و وسیع و مجالی فراوان به پاسور، شطرنج، قمار، موسیقی، سی‌دی‌های ناباب، فیلم‌های مخرب، سریال‌های زیان‌بخش و وقت‌گذرانی با بچه‌های سبک‌مایه بی‌تربیت بی‌خانواده، مشغولیت به کتاب‌های داستانی مضر و کتاب‌های پلیسی و جنایی و رمان‌های آلوده به مسائل ناهنجار و عکس‌ها و نوارهای مبتذل، علاوه بر این که چرخ عقل و فکر و هوش و استعداد او را از کار می‌اندازد، به احتمال زیاد در آینده از او فردی عاصی، خطاکار، فاسق، فاجر، ظالم و خائن به وجود آورد.

روانشناسان معتقدند که فیلم‌های جنایی و جنسی در گسترش فحشا

معاشرت، ص: 335

و افزایش حجم جنایات کاملاً مؤثرند و بسیاری از مجرم‌ها در برابر هیأت‌های داورى صریحاً اعتراف می‌کنند که کارهای زشت و ناپسند آنان عکس‌العمل تماشای فیلم‌های سینمایی و سریال‌های بدآموز تلویزیونی است که درس جنایت و خیانت در آن‌ها تعلیم می‌دهند.

عقل تعدیل‌کننده غریزه

تردیدی در این حقیقت وجود ندارد که هر کدام از قوای نفسانی و غرائز انسانی برای خود هدف خاص و مشخصی دارد.

اگر انسان با این غرائز مجهز نبود، زندگی برایش امکان نداشت، چنانچه انسان روزی فاقد غضب و شهوت و یا میل به ثروت و مقام و علاقه به همسر و فرزند... شود، زندگی در نظرش پوچ گشته و گامی برای حیات بر نمی‌دارد.

و نیز شکی در این مطلب نیست که قوای عقلی و فکری، تعدیل‌کننده این غرائز و تاحدی راهنمای انسان در بهره‌داری از این نیروهای درونی طبیعی است.

غرائز انسان مانند موتور ماشین به او قدرت و نیرو و حرکت و جنبش می‌دهد، در حالی که قوای عقلی و فکری انسان بسان ترمز ماشین از تحریک‌های بیجا جلوگیری نموده و حافظ سلامت جان و ضامن بقای اوست.

عقل و خرد همانند چراغ‌های ماشین مسیر را برای انسان روشن می‌کند و راه و چاه را مشخص می‌سازد.

در نظام روحی، عقل مقامی بس ممتاز دارد و باید از عواملی که مایه

معاشرت، ص: 336

دگرگونی دستگاه عقلی و فساد نظام فکری و ضعف شنوایی و بینایی خرد است، به شدت جلوگیری نمود، زیرا حیات معنوی و مادی بدون رهبری صحیح عقل ممکن نیست.

اسلام برای حفظ مقام و موقعیت خرد، از عواملی که مایه فساد عقلی و انحراف دستگاه رهبری انسان می گردد به شدت جلوگیری کرده، انواع مواد مخدر، شراب، سرگرمی های مخرب، مشغولیت های بازدارنده از رشد و تکامل، قمار، همنشینی ها و شب نشینی های زیان بخش را ممنوع و حرام اعلام نموده است و بالعکس در تربیت و پرورش عقل فطری کوشیده است تا انسان عقل فطری را با عقل به وجود آمده از تجارب و عبرت ها و پندها و به تعبیر علمی «عقل مکتب» همراه سازد.

علم و دانش، مطالعه و بررسی آثار دانشمندان، تحقیق در قوانین آفرینش، مایه شکفتگی عقل و خرد می گردد، چنانکه ممارست گناه و همنشینی با بدکاران، دیدن مناظر معصیت، مایه ضعف شنوایی و بینایی خرد می شود و زشتی بسیاری از کارها را از میان برمی دارد.

انحرافات فکری

بدترین انحراف، انحراف فکری است، انحرافی که سبب می گردد که انسان خوب و بد را به طور صحیح تشخیص ندهد بلکه بالاتر، باطل در نظرش حق و حق در دیدش باطل جلوه کند.

روایت زیر نشان دهنده انحراف فکری و غلط تشخیص دادن حقایق است.

معاشرت، ص: 337

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روزی به یاران خود فرمود:

«كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ، وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ وَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِيلَ لَهُ: وَيَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَيَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَالْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟!» «1».

روزگاری فرا می رسد که زنان و جوانان شما فاسد و فاسق می شوند و امر به معروف و نهی از منکر متروک می ماند.

یاران با تعجب پرسیدند چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: بدتر از این هم انجام می‌گیرد، زمانی فرا می‌رسد که شما را به بدیها وادارند و از خوبیها بازدارند!

به حضرت گفتند: آیا چنین کاری واقع می‌شود؟ فرمود: بدتر از این هم پیش می‌آید و آن این که خوبیها در نظر مردم بد جلوه می‌کند و بدیها خوب به نظر می‌آید!!

جمله پایانی رسول خدا صلی الله علیه و آله ناظر به این حقیقت است که تشخیص مردم دگرگون خواهد شد، مردم بر اثر کثرت گناه و فراوان شدن زشتیها و گرفتار آمدن مردم به آلودگیها، خوبیها و بدیها را از هم تمیز نخواهند داد بلکه رذائل اخلاقی جای فضایل اخلاقی را خواهد گرفت.

متأسفانه محیط بسیاری از خانه‌ها برای سرگرمیها مخرب، محیطی

(1) - الکافی: 5/ 59، باب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث 14؛ وسائل الشیعة: 16/ 122؛ بحار الأنوار: 91/ 97، باب 1، حدیث 82.

معاشرت، ص: 338

رها و بی‌در و پیکر است.

آنچه را کودکان و به ویژه نوجوانان از راه دیدن و شنیدن یاد می‌گیرند، گمراه کننده است. اکثر فیلمها، ویدئوها، سیدیهای تصویری و گفتاری و مخصوص ماهوارهها، بیشترین چیزی که نشان می‌دهند از ماجراهای عشقی و گانگستر بازی مایه گرفته و دختران و پسران را به وادی گمراهی و تخریب شخصیت و از کار افتادن عقل و خرد و تخدیر هوش و حواس سوق می‌دهد.

برای این که به تأثیر این ابزار سرگرمی و وسائل مشغولیت و عناصر لهوی و اثرات آن در فکر انسان پی ببریم، کافی است روحیات کودکانی را که چند بار به تماشای فیلمهای جنایی و خشن رفته‌اند مورد مطالعه قرار دهیم.

اکثر این کودکان در وقت فراغت و بیکاری به تقلید از آرتیستهای فیلمها در کوچه و خیابان و خانه و دبستان به جان هم می‌افتند و با مشت، سر و صورت یکدیگر را می‌کوبند و با لگد، به یکدیگر حمله می‌کنند و در هنگام زد و خورد نام آرتیستهای فیلم و سینما را روی خود می‌گذارند و برخی اوقات کار به جاهای بالاتر می‌کشد.

گزارش‌های تکان دهنده

در گزارشات آمده بود: چند کودک از خانه‌های خود فرار کرده و به جنگل‌های شمال رفته بودند تا تارزان وطنی باشند، مدیر یکی از مدارس می‌گفت: یکی از شاگردان مدرسه او که فیلم... را دیده بود به تقلید از آن، چند نفر از هم شاگردهای خود را فریب داده و يك باند

معاشرت، ص: 339

دزدی در دبستان تشکیل داده بود که طبق نقشه اثاثیه شاگردان را می‌دزدیدند.

روزنامه کیهان در شماره 732 می‌نویسد:

پسر بچه چهارده ساله‌ای که در فرانسه کودکی را پس از ربودن به قتل رسانده بود، اعتراف کرد که این جنایت را بعد از تماشای يك فیلم جنایی تلویزیونی انجام داده است!! وی به مأموران گفت: من چند شب پیش از قتل، برنامه‌ای از تلویزیون پاریس تماشا کردم، در این فیلم، قاتل يك جوان بیست و يك ساله بود که بخاطر مجازات، آدم می‌کشت، من هم هوس کردم ببینم اعدام شدن چه مزه‌ای دارد، روی این فکر به دنبال «امانوئل» کوچولو رفتم و او را به عنوان بازی کردن با خود به خارج شهر بردم.

«امانوئل» خیلی خوشحال بود و من از خوشحالی او رنج می‌بردم و حتی تا آخرین لحظه هم به خیالش من با او بازی می‌کنم و می‌خندید و خوشحالی می‌کرد! «1»!

این نتیجه شوم سرگرمی‌های زیان‌بار و مشغولیت‌هایی که نهایتاً خسارت‌های غیر قابل جبرانی بیار می‌آورد.

با توجه به این واقعیات است که مسؤولیت عظیم پدران و مادران نسبت به کودکان در دوره دوم که دوره لهُ و سرگرمی است، روشن می‌شود و این که اگر به این دوره بی‌توجهی شود و ناآگاهانه با آن برخورد کنند، فاجعه عظیمی بیار می‌آید که دودش ابتدا به چشم خود پدران

معشرت، ص: 340

و مادران سپس به چشم جامعه و ملت و دولت خواهد رفت.

دوره سوم (زینة):

در این دوره که از مهم‌ترین دوران عمر است سنّ جوانی با چهره زیبا و پر نشاطش از راه می‌رسد و ظرف وجود انسان از شور و مستی لبریز می‌شود، و امیال و غرائز به تدریج در اوج نمایان می‌شکوفایند و تحمل‌گرایی و عشق به آرایش به فعالیت می‌افتد و هر جوانی چه پسر و چه دختر با کمال میل به زیباترین کفش و لباس و مرکب و مسکن و وسایل و ابزار می‌اندیشد و هر روز و هر ساعت می‌کوشد با آرایش چهره و مو و حفظ اندامی مناسب خودنمایی کند و هر لحظه به شکلی زیباتر از گذشته جلوه نماید.

تعلیم و ترتیب جوانان

در این مرحله وظیفه و مسؤولیت پدران و مادران و دیگر مربیان چون معلمان و استادان و هر کسی که به شکلی با نوجوان و جوان سر و کار دارد، از مراحل گذشته بسیار بسیار سنگین‌تر است به صورتی که اگر در این زمینه مربیان به ویژه پدران و مادران غفلت ورزند، بنای انسانیت جوان با حمله خطرات معاشرتی و شهوانی و فساد فرهنگی ویران می‌گردد!

از زیباترین و بهترین سرمشق‌ها برای مربیان در این مرحله وجود مبارك حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن حضرت در نامه‌ای پر محتوا و مفصلی، روش حکیمانه و منش عالمانه، اندیشه دقیق خود را در

معشرت، ص: 341

مسأله تربیت حضرت امام حسن علیه السلام - جوان نخواستہ خود - توضیح داده و برنامه خود را با زنده کردن عواطف مذهبی و احساسات دینی جوانش آغاز نموده است.

«وَأَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَخَالَاتِهِ وَحَرَامِهِ» «1»

و این که تربیت را با آموزش دادن قرآن و معانی دقیق آیات آن شروع کنیم، و مقررات و قوانین اسلام و احکام نورانی آن و حلال و حرامش را به تو بیاموزم.

آری؛ بر مریان است که بختی‌ترین نقشه و طرح زندگی را که همانا قرآن است و استوارترین قوانین را که بی‌تردید در فرهنگ اسلام جلوه دارد و با منفعت‌ترین احکام را که احکام الهیه است و سودمندترین دانش را که شناخت حلال و حرام خداست به نوجوان و جوان تعلیم دهند.

البته این تعلیم نباید با زور و خشونت و اخلاق تند و در جلساتی طولانی صورت بگیرد که اگر این گونه عمل شود به عواطف و احساسات جوان ضربه می‌خورد و به روح با صفایش زخم وارد می‌شود و خدای ناکرده از دین و دیندار روی برمی‌تابد و به دامن گرگانی که به ظاهر اهل محبت و دوستی‌اند می‌افتد و نهایتاً پوستین انسانیت و آدمیتش به وسیله آن گرگان دریده می‌شود و چه بسا خود او هم به گرگی برای دریدن پوستین دیگران تبدیل شود!

این تعلیم اگر با اخلاقی پسندیده و روی خوش و زبانی نرم و محبتی

(1) - نهج البلاغة: 394، نامه 31؛ بحار الأنوار: 203/74، باب 8، حدیث 1.

معاشرت، ص: 342

متعالی و جاذبه‌ای عاطفی صورت گیرد با گوشت و خون جوان آمیخته می‌گردد و از او انسانی با ادب و با تربیت و با وقار و وزین و منبعی از ارزش‌ها و کمالات می‌سازد.

حضرت امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ» «1».

کسی که قرآن می‌خواند در حالی که جوان با ایمانی باشد، قرآن با گوشت و خونس آمیخته می‌شود و در همه وجودش اثر مطلوب می‌گذارد.

حضرت امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می‌فرماید:

«... وَیَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَیَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ» «2».

نوجوان باید در طول هفت سال به تدریج قرآن بیاموزد، و در طول هفت سال دیگر حلال و حرام خدا را بیاموزد. نظر امام صادق علیه السلام این است که در تعلیم قرآن و حلال و حرام به جوان فشار وارد نشود و تحقق تعلیم قرآن و حلال و حرام در زمانی فشرده صورت نگیرد.

خطر درک‌مین

امام صادق علیه السلام خطرات مهلك فرهنگ‌های منحرف و فاسد را که

(1) - الکافی: 603 / 2، باب فضل حامل القرآن، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 177 / 6، باب 6، حدیث 7670؛ بحار الأنوار: 187 / 89، باب 20، حدیث 9.

(2) - الکافی: 47 / 6، باب تأدیب الولد، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 331 / 17، باب 105، حدیث 22688.

معاشرت، ص: 343

ممکن است نوجوان و جوان را به خاطر شور عواطف و احساساتش تحت تأثیر قرار دهد به مریدان به این صورت گوشزد می‌کند.

«بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ الْمَرْجَةُ» «1».

در انجام تعلیم فرهنگ اهل بیت علیهم السلام به جوانان خود سرعت به خرج دهید و در تحقق این وظیفه بسیار مهم شتاب ورزید، پیش از آن که منافقان گمراه و به وجودآوردندگان فرهنگ‌های منحرف با سخنان باطل و مقالات ایمان سوزشان عقل و عواطف جوانانتان را به اسارت بگیرند و آرای نادرستشان و گفته‌های به ظاهر زیبایشان را در نهاد پاک جوانان جای دهند و آنان را به وادی ضلالت و چاه گمراهی دراندازند، و دنیا و آخرتشان را تباه نمایند.

ادب آموزی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایتی به منفعت و سود تربیت صحیح و ادب استوار اشاره می کند و می فرماید:

«مَنْ كَلَفَ بِالْأَدَبِ قَلَّتْ مَسَاوِيهِ» «2».

کسی که به ادب و تربیت صحیح وادار گردد، و به خوبی و سلامت رشد یابد، زشتی و بدکاری اش بسیار اندک خواهد بود.

جوان هنگامی که به وسیله پدر و مادر و مربی آگاه و دلسوز تربیت صحیح شود، برای پدر و مادر منبع امنیت و آرامش و برای اطرافیان

(1) - الکافی: 47 / 6، باب تأدیب الولد، حدیث 5.

(2) - غرر الحکم: 247، حدیث 5091.

معاشرت، ص: 344

و جامعه موجودی سودمند و با منفعت خواهد شد.

پدر و مادری که از ادب آموزی به جوانشان و تربیت صحیح او غفلت ورزند و تنها به لباس و پوشاک و خوراک او قناعت کنند، یقیناً در آینده از بی ادبی و عدم تربیت او و شرارت و بدکاری اش در رنجی جانکاه و اضطرابی شکننده قرار خواهند گرفت.

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

«إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَّثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْأَدَبُ لَا الْمَالُ» «1».

بی تردید بهترین میراثی که پدران برای فرزندانشان باقی می گذارند ادب و تربیت صحیح است نه ثروت و مال.

تربیت در آخر الزمان

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در گفتاری که از آینده امت خبر می داد، از بی توجهی پدران به تربیت فرزندان شکوه و شکایت سخت کرده، بعد از دیدن برخی از کودکان فرمود:

«وَيْلٌ لِلْأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمُ الْمَشْرِكِينَ؟ فَقَالَ: لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنْعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بِعَرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيٌّ وَهُمْ مِنِّي بُرَاءٌ» «2».

(1) - الکافی: 150 / 8، حدیث من ولد فی الاسلام، حدیث 132.

(2) - جامع الأخبار: 106، فصل 2؛ مستدرک الوسائل 164 / 15، باب 59، حدیث 17871 (با کمی اختلاف).

معاشرت، ص: 345

وای بر فرزندان آخر زمان از غفلت و بی توجهی پدرانشان، گفتند: یا رسول الله! از پدران مشرکشان، فرمود: نه، از پدران مسلمانان، پدرانی که چیزی از واجبات دینی و فرائض الهی را به آنان نمی آموزند، و اگر خود فرزندان در مقام یادگیری برآیند آنان را باز می دارند، آنان نسبت به فرزندانشان به این قناعت می کنند که فرزندان، کالایی اندک و متاعی ناچیز از دنیا به دست آورند، من از چنین پدرانی بیزارم و آنان نیز از من جدا و بیزارند.

زمان تربیت

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که مرکب مسئولیتش را در تربیت فرزند به سر منزل مقصود رسانید، در نامه استوارش به امام حسن علیه السلام می نویسد:

«فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَغْشَوْ قَلْبُكَ وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ» «1».

فرزندم در راه ادب آموزی به تو و تربیت درست و استوارت از همه فرصت ها بهره گرفتم و وظیفه خود را در این زمینه به طور کامل انجام دادم، پیش از آن که دل و قلبت در این نوجوانی با هجوم خطرات سخت گردد و عقل و خردت با حمله فرهنگ های فاسد به اشتغال درآید.

امام به پدران و مادران و مربیان در این نامه هشدار می‌دهد که اگر نسبت به تربیت صحیح جوانان کوتاهی ورزید، تشنگی و عقل آنان را با

(1) - نهج البلاغة: 391، نامه 31؛ وسائل الشیعة: 478 / 21، باب 84، حدیث 27635؛ بحار الأنوار: 74 / 220، باب 8، حدیث 2.

معاشرت، ص: 346

قرآن و معارف الهی و فرهنگ پاک اهل بیت علیهم السلام سیراب ننمایید، دچار سنگدلی و نهایتاً گرفتار فرهنگ‌های شیطانی و مشغولیت ذهنی به امور باطل می‌گردند.

حق فرزند

امام زین العابدین علیه السلام در رساله حقوق می‌فرماید:

«وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ مِنْكَ وَمُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَشَرِّهِ، وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَالذَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْمُعَوَّنَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فَأَعْمَلْ فِي أَمْرِ عَمَلٍ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابٌّ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقِبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ» «1».

حق فرزندان بر عهده تو این است که بدانی او از تو به وجود آمده و در نیک و بد زندگی و خیر و شرش وابسته به تو است و آگاه باشی که در حوزه سرپرستی وی، مسئول ادب و تربیت سالم او می‌باشی و وظیفه داری که او را به پروردگارش راهنمایی کنی و در اطاعت از فرمان‌های الهی یاری‌اش نمایی. لازم است رفتارت در تربیت فرزندان همراه با احساس مسئولیت باشد، رفتار کسی که بداند در خوبی تربیت فرزند دارای پاداش است و در بدرفتاری‌اش نسبت به فرزند سزاوار کیفر و عقاب است.

(1) - من لا یحضره الفقیه: 621 / 2، باب الحقوق، حدیث 3214؛ مکارم الأخلاق: 421، فصل 1؛ بحار الأنوار: 6 / 71، باب 1، حدیث 1.

معاشرت، ص: 347

وظیفه جوان در مقابل بی توجهی والدین

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جوانانی که پدران و مادران و مربیانشان از تربیت صحیح آنان کوتاهی می‌ورزند، سفارش بسیار مهمی دارند که باید به شدت مورد توجه جوانان قرار گیرد و خود را نسبت به بی توجهی پدران و مادران معذور ندارند و نگویند چون آنان ما را به ادب و تربیت نیاراستند پس وظیفه‌ای بر عهده ما نیست و در این زمینه تکلیفی نداریم و گناهی بر ما نخواهد بود.

امام علیه السلام می‌فرماید:

«يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَانِ حَصِّنُوا أَعْرَاضَكُمْ بِالْأَدَبِ وَدِينَكُمْ بِالْعِلْمِ» «1».

ای گروه جوانان! شرف انسانی و ارزش‌های اخلاقی خود را با ادب آموزی و تربیت صحیح محافظت نمایید و سرمایه گرانبهای دین خود را با آراسته شدن به دانش و معرفت از دستبرد دزدان راه خدا و خطرات گوناگون نگاه دارید.

درمان تحمل خواهی

پدران و مادران نباید در برابر تحمل خواهی و زینت طلبی جوانانشان ایستادگی کنند بلکه باید آنان را با زبان خوش و اخلاقی پسندیده و گفتاری منطقی نصیحت کنند که مبدا جمال ظاهر و زینت خواهی آنان سبب دوری از معنویت، و تحصیل معرفت و اشتغال به امور بیهوده و افتادن در دامن شهوات و ارتباط با اهل گناه گردد.

(1) - تاریخ یعقوبی: 152.

معاشرت، ص: 348

بر پدران و مادران و مریبان واجب است در این بخش از سنّ جوانان که عواطف و احساسات و تمایلات و غرائز آنان در جوشش و فوران است، آنان را تشویق به آراسته شدن به جمال باطن و زینت درون و آرایش قلب کنند و زمینه تحصیل دین و دینداری و علم و معرفت و اتصال به کوشش‌های مثبت چون کشاورزی و صنعت و تجارت و حرفه‌های مفید هنری را برای آنان فراهم نمایند و به ویژه در این بخش از عمر - که جوان عاشق ارتباط با همسالان خود است و خواهی نخواستی در میان اقوام و هم شاگردان مدرسه و فضای محل به دوست‌یابی برمی‌خیزد - او را با معاشرت‌های مفید و انتخاب دوست مثبت آشنا سازند و آگاهش کنند که در میان همنشینان و رفیقان و دوستان، کسانی هستند که سبب سعادت و خوشبختی و چهره‌هایی قرار دارند که عامل تیره‌روزی و بدبختی هستند و در این زمینه به شدت مراقبت و مواظب باشند که اگر به دوستانی برخوردند که آنان را به راهی جز راه مستقیم و مثبت دعوت می‌کنند، آنان را از خود برانند و رابطه خود را با آن منابع شر قطع کنند.

دوره چهارم (تفاخر):

در این دوره که به تعبیر قرآن مجید دوره بالیدن و نازیدن و فخر کردن و بر شمردن مفاخر در برابر یکدیگر است، آدمی باید توجه داشته باشد که بالیدن به امور فانی و فخر کردن بر دیگران - به اموری که ریشه و اساس ندارد و افتخار به حسب و نسبت و قدرت و مقام و مدارکی که فقط عامل رسانیدن انسان به اندکی از مال دنیا است - امری ناپسند و دور از اخلاق انسانی و آزرده دل دیگران و به نوعی کبرورزی و غرور است.

معاشرت، ص: 349

بیماری قدرت‌طلبی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در عهدنامه همیشه جاویدش به مالک اشتر، قدرت و حکومت را مایه خدمت و سرمایه‌ای برای یاری رسانیدن به امت و کلیدی در دست انسان برای حلّ مشکلات مردم می‌داند.

قدرت اگر مایه غرور و کبر گردد، انسان دچار اخلاق فرعون می شود و اطرافیان خود را نیز به آن اخلاق آلوده می سازد و در نهایت حکومتی استبدادی و پر از ظلم و ستم به وجود می آید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ای به اشعث بن قیس درباره حکومت - که امانتی از سوی خدا در دست انسان است و باید آن را هزینه خدمت به بندگان خدا کند - می نویسد:

«وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ»¹.

حکومت و دولت و حمکرانی و قدرت برای تو طعمه نیست که آن را به سود خود و خانواده ها و اقوام و دوستان ببلی بلکه امانتی الهی بر عهده توست که باید آن را به صورت خدمت و حل مشکلات به صاحبانش که مردم هستند بازگردانی.

بنابراین میز ریاست، مال و ثروت - که یقیناً از دست رفتنی است - و مدارك - که نشان دهنده مدارج علمی است - نباید مایه غرور و افتخار گردد بلکه همه این امور فرصتی طلایی است که دارند آن باید آن را در راه خدمت به خلق و کشور مغتنم شمارد.

(1) - نهج البلاغة نامه پنجم: 578.

معاشرت، ص: 350

تفاخر جایز

انسان اگر بنا باشد به خود ببالد و افتخار کند، باید به مایه تقوا و عبادات خالصانه ای که حضرت حق توفیق انجام آن را به انسان داده، مباهات نماید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کلام حکیمانه ای می فرماید:

خوبی در این نظام هستی این نیست که مال و اولادت فزونی یابد، خوبی به این است که معرفت و دانشت بسیار شود و حلم و بردباری‌ات عظیم گردد و چنانچه موفق به نیکی و عبادت رب و خدمت به خلق شدی، به سپاس خدا برخیزی.

«وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ» «1».

و به بندگی در پیشگاه پروردگارت، و بخاطر اطاعت و فرمان بردن از دستورات خدایت بر مردم مباحثات داشته باشی.

راستی از کرامت دور است که انسان به داشته‌های مادی و ظاهری خود بر دیگران به ویژه بر کسانی که از بخشی از امور ظاهری محروم‌اند، فخر بفروشد و با تکبر به خود ببالد و با تبختر ناز کند.

(1) - سئیل علیه السلام عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: «لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَأَنْ يَغْظُمَ حِلْمُكَ وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حِمْدَتَ اللَّهِ وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ رَجُلٍ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَهُوَ يَتَذَكَّرُهَا بِالتَّوْبَةِ وَرَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ وَلَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ». نهج البلاغة: 484 حکمت 94؛ بحار الأنوار: 409 / 66، باب 38، حدیث 121.

معاشرت، ص: 351

دوره پنجم (تکائُر):

این دوره به تعبیر قرآن دوره علاقه به افزون کردن مال و ثروت و اولاد و نفرات است.

بی تردید اگر این علاقه به وسیله ایمان و تقوا و پندآموزی و عبرت کنترل نشود، از انسان قارونی مستکبر و موجودی حریص و منبعی بخیل ساخته می‌شود که به خرابی دنیا و آخرت انسان می‌انجامد.

انسان برای تأمین سعادت خود به وسیله مال و اولاد باید با کمک هدایت خدا، کسب ثروت کند و نیز بر اساس دستورات حق، ثروت را هزینه کند و از هدایت حق برای تربیت نسل بهره گیرد و فرزندی نیکوکار، بزرگوار، با کرامت، با معرفت تحویل حوزه انسانیت دهد.

در هر صورت اگر این پنج دوره از زندگی با تکیه بر هدایت حق و راهنمایی مربیان دلسوز رخ بنماید، در آخرت موجب آموزش و خشنودی حق است و اگر بی مهار و بی کنترل جلوه کند، در ابتدا چونان دشت سرسبزی است که انسان را شگفت زده می کند و در پایان علف زرد و خشکی می شود که جز سوزانیدنش چاره ای نیست چنانچه حضرت حق در انتهای آیه به این حقیقت اشاره فرموده است که:

[اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

معاشرت، ص: 352

إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] «1».

بدانید که زندگی دنیا [بی که دارنده اش از ایمان و عمل تهی است] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشیتان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره اش] کشاورزان را به شگفتی آورد، سپس پژمرده شود و آن را زرد ببینی، سپس ریز ریز و خاشاک شود!! [که برای دنیاپرستان بی ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آموزش و خشنودی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

پایان بازنویسی اول اذان ظهر چهارشنبه

1383 / 10 / 16 هجری شمسی

حسین انصاریان

(1) - حدید (57): 20.

معاشرت، ص: 354

[فهرستها]

فهرست آیات

آیه شماره آیه صفحه

بقره 2

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» 81195

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» 90221

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ...» 26128

«فَإِنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى» *164197

«فَلَا تَمُوتُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» 26132

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ...» *167177

آل عمران 3

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا ...» 8577

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ...» *164190

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ...» *13861

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ...» 2885

نساء 4

«إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا ...» 52140

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» 27795

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» 5580

معاشرت، ص: 355

آیه شماره آیه صفحه

«وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» 181، 121، 7169

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...» 18069

مائدة 5

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» 8142

«رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» 273

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...» 24، 233

انعام 6

«فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» 5268

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ» *234176

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» 196160

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» 10868

اعراف 7

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» 27255

توبه 9

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» 824

«حَرِصْ عَلَىكُمْ» 184128

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ...» 280118

یونس 10

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ...» 5957

معاشرت، ص: 356

آیه شماره آیه صفحه

هود 11

«وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا...» 42 - 5046

یوسف 12

«أَرْيَا أَبُوتَ مُتَعَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» *16339

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» 26

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» 129108

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» *165111

ابراهيم 14

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً أَضَلُّهَا تَابِتٌ...» 24 - *23525

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» 1841

نحل 16

«أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» *16417

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ...» 2949

اسراء 17

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ» 10783

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» 30085

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ» 27671

طه 20

«أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا...» 43 - 5844

معاشرت، ص: 357

آیه شماره آیه صفحه

حج 22

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا» 16473

فرقان 25

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ...» *9129

«وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» 27064

«وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا» 9629

«وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ...» 27- 9529، 314

شعراء 26

«فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» 100- 119101

نمل 27

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...» 62- 16364*

لقمان 31

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» 23812

سجده 32

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا...» 16- 26917

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا...» 10822

یس 36

«وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَتُهَا الْمُجْرِمُونَ» 23759

معاشرت، ص: 358

آیه شماره آیه صفحه

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ...» 20- 13727*

مؤمن 40

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...» 28- 13135

شوری 42

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...» 26140

زحرف 43

«وَأَنَّهُمْ لَيَصْلُوْنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُوْنَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ...» 4838 - 37

فتح 48

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» 5610

حجرات 49

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» 3146

نجم 53

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...» 10930 - 29

الرحمن 55

«وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» 296

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» 7460

معاشرت، ص: 359

آیه شماره آیه صفحه

حدید 57

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ...» 33220، 357

مجادله 58

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ... « 10222

مُتَحَنِّه 60

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ...» 31610

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...» 1021

جمعه 62

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ...» *2345

تحریم 66

«تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» 638

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فِرْعَوْنِ...» 13511

قلم 68

«وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» 1164

مدثر 74

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ...» 38 - 8548

معاشرت، ص: 360

آیه شماره آیه صفحه

غاشیه 88

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ...» 17 - 16520*

عصر 103

«تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» 1203

مسد 111

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَتَبَّ» 2341

معاشرت، ص: 362

فهرست روایات

روایت معصوم صفحه

اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا أَخُوَّةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ ... امام صادق علیه السلام 254

اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ ... امام کاظم علیه السلام 221

أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَى مَنْ أَهْدَى إِلَى عُيُوبِي امام صادق علیه السلام 96

أَحَبُّ لِإِخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ ... امام صادق علیه السلام 252*

أَحْكُمُ النَّاسِ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهَالِ النَّاسِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 110

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا ابْتَلَاهُ حَتَّى يَسْمَعَ تَضَرُّعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 272

إِذَا ارْدَتْ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ ... امام باقر علیه السلام 76

اِذَا اكْتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبَّى ... امام صادق عليه السلام 265

اِذَا رَأَيْتُمْ اَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدَعِ مِنْ بَعْدِي ... رسول الله صلى الله عليه و آله 103

اَرْبَعَةٌ مَفْسَدَةٌ لِلْقُلُوبِ الْخُلُوءُ بِالنِّسَاءِ وَالْاِسْتِمْتَاعُ مِنْهُنَّ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 112*

اَعْتَنِمُوا بَرَدَ الرَّيْعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِاَبْدَانِكُمْ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 228

اَلَا اُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ النَّاسِ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 113

الَّذِينَ اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ اَنَا وَالصَّادِقِينَ عَلِيُّ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 180*

اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِامْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَلْسِنَتِكُمْ امير المؤمنين عليه السلام 277

اللَّهُمَّ اَشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ اشْبَهَ النَّاسَ خَلْقاً ... امام حسين عليه السلام 55

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ رسول الله صلى الله عليه و آله 215

اِنْ اَخَوْفَ مَا اَخَافُ عَلَى اُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ... رسول الله صلى الله عليه و آله 265

اِنَّ اَسْرَعَ الْحَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَاَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَاباً الْبَغْيُ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 112

اِنَّ اللَّهَ اَمَرَنِي بِحُبِّ اَرْبَعَةٍ، قَالُوا: وَمَنْ هُمْ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 189*

معاشرت، ص: 363

روایت معصوم صفحه

اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اَنْزَلَ كِتَاباً هَادِياً بَيِّنَ فِيهِ الْحَيَرَ وَالشَّرَّ ... امير المؤمنين عليه السلام 146

اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَزَاوَرُونَ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 118

اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اَهْبَطَ اِلَى الْاَرْضِ مَلَكاً ... رسول الله صلى الله عليه و آله 255*

- أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ الْحَاخِ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ ... امام صادق عليه السلام 273
- أَنَّ اللَّهَ يُبَاهِي الْمَلَائِكَةَ بِمَنْ قَلَّ طَعْمُهُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 268
- أَنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَيْكَ وَإِلَى عَمَّارٍ وَسَلْمَانَ وَابِي ذَرٍّ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 189
- أَنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي وَإِنْ نَمَى لَا يُبَارِكُ لَهُ فِيهِ ... امام كاظم عليه السلام 266
- أَنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ لِابْنَائِهِمُ الْأَدَبُ لَا الْمَالُ امام صادق عليه السلام 350
- أَنَّ شَرَّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُثَلَّثُ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 258
- أَنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يُعْدِي وَفَرِيضَ السَّوْءِ يُرْدِي ... امام كاظم عليه السلام 105
- انظر الى كُلِّ مَنْ لَا يُعْنِيكَ مَنَفَعَةٌ فِي دِينِكَ ... امام صادق عليه السلام 106
- أَنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يَصْفُهُ مِنَ النَّارِ وَيَصْفُهُ مِنَ الثَّلَجِ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 118
- أَمَّا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 185
- أَنَّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثَةٌ: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ ... امام صادق عليه السلام 271
- إِنِّي لَا شَيْءَ رَوْحِ الرَّحْمَنِ مِنْ طَرَفِ الْيَمَنِ رسول الله صلى الله عليه وآله 216
- أَوْثَقُ عُرى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُعْضُ فِي اللَّهِ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 75
- إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْكَذِبِ وَكُونُوا إِخْوَاناً ... رسول الله صلى الله عليه وآله 259
- إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمِسْلُولِ ... امام جواد عليه السلام 106
- أَيُّ بُنَى إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمرْتُ عُمرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي ... امير المؤمنين عليه السلام 139
- أَيُّ عُرى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 75

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 188*

يَنْسُ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَذَا لِسَانَيْنِ ... امام باقر عليه السلام 260

بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ الْمَرْجُئَةُ امام صادق عليه السلام 349

بَحَّ بَحَّ سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 188*

تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ اخِيهِ حَسَنَةٌ ... امام باقر عليه السلام 255

معاشرت، ص: 364

روایت معصوم صفحه

تَفُوحُ رَوَائِحِ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ الْقَرْنِ وَ شَوْقَاهُ إِلَيْكَ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 216

ثَلَاثٌ مَنْ حَفِظَهُنَّ كَانَ مَعْصُومًا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 105

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ: شَرِيفٌ مِنْ وَضِيعٍ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 262

جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَإِنَّ الْأَجَرَ فِي ذَلِكَ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 267

جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 122

جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ امام صادق عليه السلام 192

دِرْهَمٌ مِنْ رِبَا أَشَدُّ مِنْ ثَلَاثِينَ زَنْيَةً فِي الْإِسْلَامِ رسول الله صلى الله عليه و آله 264

الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ رسول الله صلى الله عليه و آله 83

دَوَاءُ الْقُلُوبِ وَجَلَاؤُهَا فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ...؟ 77

ذَاكَ أَمْرٌ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهُ وَدَمَهُ عَلَى النَّارِ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 188*

ذَاكَ امْرُؤٌ عَلِمَ اسْمَاءَ الْمُنَافِقِينَ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 188*

رُبَّ اشْعَثٍ اعْبَرَ مُشَرِّدٍ فِي الْأَسْفَارِ مَطْعَمُهُ حَرَامٌ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 263

رَكَعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا الْعَبْدُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا ... رسول الله صلى الله عليه و آله 270

سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ اعْلَمُ النَّاسِ بِمَا تَقَدَّمَ مِنَ الْأَثَارِ ... سجاد عليه السلام 191*

سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله 70

شَرُّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرِمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله 114

ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ بِهِمْ يُرَزَّوْنَ وَ بِهِمْ يُنْصَرُونَ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 190

عَارُ الْفَضِيحَةِ يُكَدِّرُ خَلَاوَةَ اللَّذَّةِ امير المؤمنين عليه السلام 226

عَظَّمُوا اصْحَابَكُمْ وَوَقَّروهُمْ وَلَا يَتَجَهَّمْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ... امام باقر عليه السلام 253

عَلَيْكُمْ بِالْإِخْوَانِ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 119

عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ ذَابُّ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 270

الْعُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ امام صادق عليه السلام 335

فَاطِمَةُ بِهِجَةُ قَلْبِي وَإِنَّا هَا نَمُرُّهُ فُؤَادِي ... رسول الله صلى الله عليه و آله 186

فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ امير المؤمنين عليه السلام 91*

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ امير المؤمنين عليه السلام 287

معاشرت، ص: 365

- فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُو قَلْبُكَ وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ اميرالمؤمنين عليه السلام 351
- فَكُرِّكَ يَهْدِيكَ إِلَى الرَّشَادِ امير المؤمنين عليه السلام 338
- الْفِكْرُ نِصْفُ الْعِبَادَةِ، وَقَلَّةُ الطَّعَامِ هِيَ الْعِبَادَةُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ 269
- فَمَا اعْظَمَ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى اخِيهِ الْمُسْلِمِ ... امام صادق عليه السلام *252
- قُرْأَةُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً ... امام باقر عليه السلام 147
- قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صَلَاةَ الْعَاقِلِ امير المؤمنين عليه السلام 112
- كَانَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ ... امام صادق عليه السلام *111
- كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ ... امام صادق عليه السلام *191
- كَسَبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الذَّرِيَّةِ امام صادق عليه السلام 266
- كُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنْ حَرَامٍ فَالْتَأَزْ أُولَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ 264
- كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ أُعْطِيتُ وَإِذَا سَكَتُ اتُّبِدِيتُ امير المؤمنين عليه السلام *188
- كُنْتُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُكَ الْعَوَاصِفُ امير المؤمنين عليه السلام 150
- كُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ ... امام صادق عليه السلام 235
- كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعَ مُحَمَّدٍ جَهْرًا امير المؤمنين عليه السلام 138
- كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ ... رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ 343
- كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَالْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ 343
- كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ، وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ ... رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ 343

لَا تَقْبَلُ فِي ذِي رَحْمِكَ وَاهِلِ الرَّعَايَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ ... امام صادق عليه السلام 257

لَا تُمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 268

لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَلْبُ مَنْ مَلَأَ بَطْنَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 268

لَا يَقُومُ حَلَاوَةُ اللَّذَّةِ بِمَرَارَةِ الْأَفَاتِ امير المؤمنين عليه السلام 226

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ ... امير المؤمنين عليه السلام 124

لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِشِيَ الْفَاجِرَ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 110

لَحْمُكَ لَحْمِي، وَدَمُكَ دَمِي، وَسِلْمُكَ سِلْمِي ... رسول الله صلى الله عليه وآله 69

لَقَضَاءُ حَاجَةٍ أَمْرِيءٍ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عِشْرِينَ حِجَّةٍ ... امام صادق عليه السلام 255

معاشرت، ص: 366

روایت معصوم صفحه

لِلْمُسْلِمِ عَلَى إِخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا ... رسول الله صلى الله عليه وآله 249*

لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَرَفَاتٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ آتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ ... امام صادق عليه السلام 25*

لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ ... امام صادق عليه السلام 251*

لَيْسَ بِالْكَاذِبِ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ خَيْرًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 317

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ ... امير المؤمنين عليه السلام 356*

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ امام صادق عليه السلام 222

مَا أَظَلَّتِ الْحَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ ذَا هَجْعَةٍ أَصْدَقَ ... رسول الله صلى الله عليه وآله 187، 188*

- مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... امام صادق عليه السلام 256
- الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى اِعْمَدَةٍ مِنْ يَأْفُوتِ احْمَرٌ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 76
- مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ، مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 186
- الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله 103
- الْمَزِيَّةُ لَكَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ امير المؤمنين عليه السلام 104
- الْمُسْلِمُ اخُو الْمُسْلِمِ، هُوَ عَيْنُهُ وَ مِرَاتُهُ وَ دَلِيلُهُ ... امام صادق عليه السلام 249
- مَنْ آخَى اخًا فِي اللَّهِ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 117
- مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا ... رسول الله صلى الله عليه و آله 116
- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي خُلُقِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 139
- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 140
- مَنْ اشْتَرَى ثَوْبًا بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ وَفِي ثَمَنِهِ دِرْهَمٌ حَرَامٌ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 264
- مَنْ أَصَابَ مَالًا مِنْ مَأْتَمٍ فَوَصَلَ بِهِ رَجُلًا أَوْ تَصَدَّقَ بِهِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 265
- مَنْ بَاتَ وَفِي قَلْبِهِ غِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 257
- مَنْ بَاهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً بِمَا لَيْسَ فِيهِمَا ... امام صادق عليه السلام 260
- مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 259
- مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ امام صادق عليه السلام 114
- مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله 68

مَنْ عَشَّ مُسْلِمًا فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا ... رسول الله صلى الله عليه و آله 256

معاشرت، ص: 367

روایت معصوم صفحه

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ إِمَامٌ صَادَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 348

مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ وَضَحِكُهُ وَرَضِيَ بِمَا يَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتُهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله 268

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُوَخِّئُ كَافِرًا ... رسول الله صلى الله عليه و آله 104

مَنْ كَثُرَ هُمُّهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَمَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسُهُ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 262

مَنْ كَلَفَ بِالْأَدَبِ قَلَّتْ مَسَاوِيهِ إِمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 349

مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ ... إِمَامٌ صَادَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 261

مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَالَ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 264

مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً صَالِحَةً لِيَتَخَصَّنَ بِهَا عَنْ وَسْوَاسِ الشَّيْطَانِ ...؟ 119

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ وَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ ... إِمَامٌ صَادَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 123

النَّفْسُ مَجْبُولَةٌ عَلَى سُوءِ الْأَدَبِ وَالْعَبْدُ ... إِمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 336

وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 258

وَاللَّهُ إِنِّي لِأُحِبُّكُمْ وَأُحِبُّ رِجْلَكُمْ وَأُرَوِّحُكُمْ ... إِمَامٌ صَادَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 235

وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ مِنْكَ وَمُضَافُ الْيَكِّ ... إِمَامٌ سَجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 352

وَإِنْ ابْتَدَيْتَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ ... إِمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 347

وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ اميرالمؤمنين عليه السلام 356

وَأَنْ عَمَلِكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ امانة امير المؤمنين عليه السلام 355

الْوَحْدَهُ خَيْرٌ مِنْ قَرَيْنِ السَّوْءِ رسول الله صلى الله عليه و آله 104

وَكَانَتْ الْقَرِيضَةُ تَنْزُلُ بَعْدَ الْقَرِيضَةِ الْآخَرَى ... امام باقر عليه السلام 24

وَلَا يُنَحِّينِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ امام سجاد عليه السلام 272

وَمَنْ يُطِيعِ الشَّيْطَانَ يَعَصِ اللَّهَ وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ يُعَذِّبُهُ اللَّهُ رسول الله صلى الله عليه و آله 83

وَيَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَيَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ ... امام صادق عليه السلام 348

وَيُحْكُمُ أَمَّا شِيعَةُ اميرالمؤمنين الحسن والحسين وسلمان ... امام رضا عليه السلام 189*

وَيَلْ لَاؤُلَادٍ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 350

يَا عَمَّارُ! اِنْ كُنْتَ تُحِبُّ اَنْ تَسْتَبَّ لَكَ النِّعْمَةُ ... امام صادق عليه السلام 105

يَا عِيسَى اذْغُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ ... قدسى 273

معاشرت، ص: 368

روایت معصوم صفحه

يَا عِيسَى اطْبِ لِي قَلْبَكَ وَاكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ ... قدسى 273

يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَانِ حَصِّنُوا اعْرَاضَكُمْ بِالْأَدَبِ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 353

يَا مُوسَى كُنْ اِذَا دَعَوْتَنِي خَائِفًا مُشْفِقًا وَجَلًّا ... قدسى 272

يُنْصَبُ لِطَائِفَةٍ مِنَ النَّاسِ كِرَاسَى حَوْلَ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 117

معاشرت، ص: 370

فهرست انبیاء و معصومین

محمد رسول الله صلى الله عليه و آله، 23، 24، 25، 30، 47، 55، 56، 63، 68، 69، 72، 73، 75، 76،
79، 83، 94، 95، 102، 103، 104، 110، 112، 113، 114، 115، 116، 117، 118، 138،
139، 140، 142، 153، 180، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 187، 189، 193، 206،
209، 213، 214، 215، 216، 217، 228، 233، 234، 236، 241، 247، 248، 254، 256،
258، 259، 262، 263، 264، 265، 266، 267، 268، 270، 271، 272، 278، 279، 280،
283، 284، 302، 310، 313، 314، 315، 317، 343، 350

فاطمه زهرا عليها السلام، 72، 186، 190، 196، 311

اميرالمؤمنين على عليه السلام، 23، 24، 25، 56، 69، 71، 72، 79، 91، 104، 110، 111، 119، 122،
124، 125، 137، 139، 140، 142،

145، 146، 150، 180، 187، 188، 189، 190، 195، 196، 205، 206، 207، 208، 210،
212، 226، 241، 243، 247، 262، 276، 277، 285، 286، 287، 299، 310، 314، 315،
336، 338، 346، 349، 351، 353، 355، 356

امام حسن مجتبی علیه السلام، 55، 138، 180، 189، 195، 276، 347، 351

امام حسین، سیدالشهدا علیه السلام، 54، 55، 79، 140، 141، 180، 189، 198، 199، 276

امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام، 61، 191، 192، 193، 291، 352، *

امام محمد باقر علیه السلام، 24، 76، 112، 147، 148، 190، 236، 253، 254، 255، 260

امام جعفر صادق علیه السلام، 24، *25، 73، 74، 75، 96، 105، 106، 110، *111، 113، 114،
123، 189، 191، 201، 203، 235،

معاشرت، ص: 371

239، 249، 251، 253، 254، 255، 257، 260، 261، 265، 267، 271، 273، 335، 348،
350

امام موسی بن جعفر علیهما السلام، 105، 200، 202، *221، 222، 266

امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، 65، 174، 186، 188، 191، 196، 197، 202

امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام، 106، 202

امام حسن عسگری علیه السلام، 188، *189

امام مهدی، حجة بن الحسن علیهما السلام، 242، 292، 296، 298

حضرت زینب علیها السلام، 311

حضرت علی اکبر علیه السلام، 54

ادم علیه السلام، 140، 141

ابراهیم علیه السلام، 25، 67، 140، 141، 166

اسماعیل علیه السلام، 25، 67

ایوب علیه السلام، 67

عیسی علیه السلام، 105، 142، 273

موسی علیه السلام، 57، 131، 132، 133، 134، 140، 141، 166، 210، 272، *273

نوح علیه السلام، 49، 50، 51، 131*، 140، 141، 185، 186

هارون علیه السلام، 210

یحییٰ علیهما السلام، 140

یوسف علیه السلام، 26، 67، 166

معاشرت، ص: 372

فهرست اعلام

آسیه، 130، 133، 134، 135

ابان بن تغلب، 253

راهیم بن اسحاق نهاوندی، 180*

ابراهیم بن عمر یمانی، 255*

ابن ابی الحدید، 215*

ابن ابی نجران، 189*

ابن الولید، 189*

ابن عباس، 276

ابن عیسی، 189*

ابن کَوّ، 187، 188*

ابو امامه باهلی، 71، 72

ابو جهل، 229

ابو خالد کابلی، 191*

ابو دجانہ، 214

ابوذر، 79، 185، 187، 188*، 189، 190

ابوطلحہ، 283، 284

ابو لہب، 233

ابی المحیر، 112*

ابی بن خلف، 94، 95

ابی سلیمان، 180*

احمد بن ابی ہراسہ، 180*

احمد بن علی بن مثنیٰ، 112*

أَرْوَى، 209، 210، 211، 212

اشعث بن قیس، 355

اصبغ بن نباتہ، 188*

اعتصامی، پروین، 230، 231*

اعمش، 180*

اما نوئل، 345

ام سعد، 213، 214

ام سلمه، 180*، 280

ام سلیم، 283، 284

ام عماره، 213

ام کلثوم، 313، 315، 316

امیر تیمور، 218

معاشرت، ص: 373

انوشیروان، 98

اویس قرن، 69، 216، 217

ایاس، 318

برتولد برشت، 156

بروجردی، 174

بلال، 79

بوذرجمهر، 97، 98

تربیتی، آخوند ملا عباس، 301، 304، 307، 308

توماس مان، 156

تیمور، 170

ثوابه بن یزید، *112

جابر بن عبدالله الانصاری، *255

جان ویلیام کلاتس، 42

جعفر بن ابی طالب، 72

جعفر بن حسین مؤمن، *189

جعفر بن محمد خزاعی، *25

چنگیز، 170

حائری، 299

حارث، *209

حارث بن کلده، 211

حافظ، *294

حبیب بنجار، 130، 136، 137

حجاج، 170

حجازی، محمد، *101

حذیفه بن الیمان، 187، *188، 190

حریز، 180*

حکم، 211

حکم بن عتیه، 180*

حماد بن عیسی، 255*

حمزة بن عبدالمطلب، 72، 314

حنظله بادغیسی، 219، 220*

خلجستانی، امیر عبدالله، 219

خلید الفراء، 112*

دارمیه، 205، 206، 207، 208

داود رقی، 106

رازی، زکریا، 289

راشد، حسینعلی، 301، 304، 309، 310، 311

رُشَید هَجَری، 56،

زُرارة بن اعین، 190

زلیخا، 166

زهیر بن قین، 198

زید بن حارثه، 316، 317

سعد بن ربیع، 213

معاشرت، ص: 374

سعدی شیرازی، 121، *36، *51، *78، *149

سعید بن مسیب، 191، 192، 193

سلمان، 69، 187، *188، 189، 190

سنکا، 157

شاهرودی، حاج سید جعفر، 292

شبابه بن سوار، *112

شیخ بهائی، *199

شیخ کلینی، *240

شیخ صدوق، *83، *110، *235، *257

صفار، *189

صفوان بن یحیی، 202

صفوان جمال، *189

صفیه دختر عبدالمطلب، *209

علامه طباطبائی، 294، 295، 297

طباطبائی، عبدالباقی، 297

طباطبایی بحر العلوم، سید مهدی، 243

شیخ طبرسی، 187

شیخ طوسی، 103*، 112*، 113*، 123، 185*، 262*

عابس بن شبيب شاکری، 79

عاص، 210، 211

عبدالله بن جندب، 202

عبدالله بن حماد انصاری، 180*

عبدالله بن زید بن عاصم، 214

عبدالله بن مسعود، 76

عبدالمطلب، 209

عبدالمملک بن مروان، 191

عثمان بن ابی شیبہ، 180*

عثمان بن عفان، 314

عقبة بن ابی معیط، 93، 94، 95، 313

علی بن نعمان، 202

عمار بن موسی، 105، 106

عمار بن یاسر، 188، 189، 190

عمر بن حُجر الکندی، 318

عمرو بن حَقّ خزاعی، 56

عمرو بن عاص، 210، 212، 286، 314

عمرو بن عثمان، *111

عوف بن محلم شیبانی، 318

غروی اصفهانی، (کمپانی)، *199

فتحعلی شاه، 243

فرعون، 57، 58، 130، 131، 133، 134، 166، 210

فروید، 330

فشارکی، سید محمد، 298، 299

فیض کاشانی، *274

معاشرت، ص: 375

قاضی، میرزا علی آقا، 294، 295، 296، 297

شهید قدوسی، *299

قمیئه، 214

قیس بن ابی حازم، *180

کعب، 213

کعب بن مالک، 278، 279

کمیت بن زید اسدی، 79

کمیل بن زیاد، 65،

لقمان، 187، 238، 240

مالک اشتر، 56، 355

مبارک بن سعید، 112*

محمد بن ابی بکر، 189، 191*

محمد بن ابی عمیر، 200، 201

محمد بن سالم کندی، 111*

مرارة بن ربیع، 278

مراغی، 112*

مروان بن حکم، 210، 212

مسجد جامعی، مصطفی 60*

مسیلمه، 214

مصعب بن عمیر، 214

شهید مطهری، 174

معافا بن زکریا، 180*

معاویة بن ابی سفیان، 71، 72، 205، 206، 207، 208، 209، 211، 212، 285، 286، 287

معلی بن خنیس، 249، 250

شیخ مفید، 77*، 140*

مقداد، 189، 190

مقدس اردبیلی، 241

ملا صدرا، 288، 289، 290

ملک الشعراء بهار، 121

ملکی تبریزی، میرزا جواد، 291، 292، 293

منصور دوانیقی، 257

مولوی، جلال‌الدین رومی، 230*، 288

میثم تمّار، 56

میرداماد، 289

میرزای شیرازی، 298، 299

نجفی قوچانی، 288

نرون، 170

نسیه، 213

نمرود، 166

وحشی بافقی، 140*

وحید بیهانی، 243، 244

ولید بن عقبه، 313، 314، 315

معاشرت، ص: 376

هارون، 57، 132

هشام بن عبدالملک، 191

هلال بن امیه، 278

همدانی، آخوند ملا حسین قلی، 291

هند، 207

هومان لومر، 157

هیتلر، 170

یزید بن معاویه، 170، 276

یعقوب، 26

waL mailliW

، 160*

معاشرت، ص: 378

فهرست ادیان، مذاهب، قبایل و فرق

اسلام، 19، 21، 23، 24، 25، 27، 29، 35، *41، *43، *44، *45، 47، 48، 51، 54، 55، 61، 66، 68، 69، 72، 75، 76، 79، 83، 94، 103، 104، 115، 116، 117، 138، 139، 140، 142، 149، 150، 152، *153، 180، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 189، 205، 206، 211، 213، 214، 215، 216، 217، 225، 228، 233، 234، 241، 247، 254، 261، 263، 264، 265، 266، 267، 270، 276، 277، 285، 289، 313، 314، 315، 316، 317، 323، 332، 334، 339، 342، 343، 347، 350

آل محمد، 291

امیه، 209

بنی اسرائیل، 132، 284

بنی الحارث، 212

بنی المصطلق، 314

بنی عباس، 200، 267

بنی کنانه، 205

تیم، 209

حام، 205

ربیعہ، 216

سنی، 138، 185

شیعه، 73، 138، *180، *186، 188، 200، 243، 298، 299

عدی، 209

قبطیان، 210

لائیک، 182

مسیح، 168، 182

مضر، 216

واقفیه، 202

یهود، 168، 182، 257

معاشرت، ص: 380

فهرست کتابها

قرآن، 19، 23، 29، 30، 31، 36، 47، 49، 52، 55، 77، 80، 81، 82، 84، 89، 91، 96، 101، 107، 108، 109، 115، 125، 130، 135، 136، 138، 139، 140، 145، 146، 147، 148، 149، 151، 152، *153، 161، 162، 163، 164، 165، 166، 168، 171، 172، 173، 179، 180، 181، 182، 183، 209، 211، 213، 234، 235، 239، 259، 263، 269، 271، 274، 276، 291، 294، 295، 299، 300، 301، 309، 311، 312، 315، 316، 319، 325، 339، 347، 348، 352، 354، 357

نهج البلاغة، *91، *112، *124، *139، *145، *146، *277، 285، *287، *347، *351، *355، *356

آخرین نامه‌های شهیدان، 156

آداب النفس، 236

اثبات الوصیة، *193

الإحتجاج، 187، *188، *189

الإختصاص، *122، *180، *189، *203، *258

اسد الغابة، *317

اعلام الدين، *77، *104

اقبال، *135، *291

الأمالی، شیخ صدوق، *83، *110، *235، *257

الأمالی، شیخ طوسی، *103، *112، *113، *185، *262

الأمالی، شیخ مفید، *77، *140

انسان کامل، *287

بحار الأنوار، *25، *55، *68، *69، *70، *72، *75، *76، *77، *83، *91، *95، *96، *103،
*104، *105، *106، *110، *111، *112، *113، *122، *123، *124، *135، *139، *140،
*146

معاشرت، ص: 381

*180، *185، *186، *188، *189، *190، *191، *192، *203، *205، *215، *221، *222،
*228، *235، *239، *249، *251، *252، *253، *254، *255، *256، *257، *258، *259

*260، *261، *262، *264، *272، *273، *277، *280، *287، *291، *315، *343، *347،
*348، *351، *352، *356

تاریخ انبیا، *134

تاریخ یعقوبی، *353

تأویل الآیات الظاهرة، *180

تحف العقول، *221، *222

تذكرة الأولیاء، *217

تفسیر الصافی، *280

تفسیر العیاشی، *25، *180

تفسیر القمی، *180

تورات، 133

تهذیب الأحكام، *142، *335

ثواب الاعمال، *272

جامع الأخبار، *350

جاهلیت و اسلام، *41، *43، *44، *45

الجعفریات، *105

چهره زن در آئینه تاریخ اسلام، *209، *212، *215، *319

الخصال، 189*

دائرة المعارف قرآن کریم، 172*

داستان راستان، 175*

دییاجهای بر رهبری، 331*

دیوان اشعار پروین اعتصامی، 231*

دیوان اشعار آیت الله غروی اصفهانی «کمپانی»، 199*

دیوان اشعار، ملک الشعرای بهار، 122*

دیوان اشعار، وحشی بافقی، 140*

دیوان حافظ، 294*

دیوان حنظله بادغیسی، 220*

دیوان فیض کاشانی، 274*

راهها و آینده بی نوابی، 157

رجال الکشی، 190*

روضه الواعظین، 140*، 189*

زنان قهرمان، 317*

سفینه البحار، 191*، 203*

سیاحت شرق، 288

سیمای فرزندگان، *290، *297

شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، *215

شواهد التنزیل، *140، *180

معاشرت، ص: 382

صحیفه سجادیه، 60، 272

صحیفه الامام الرضا، *186

صفات الشیعة، *104

الطرائف، *186

عدل الهی، *284

عدة الداعی، *264

عوالی الآلی، *83

عیون أخبار الرضا علیه السلام، *70، *260

غرر الحكم، *226، *338، *349

فرائد السمطین، *186

فضیلت های فراموش شده، *300، *303، *306، *308، *309، *311

الفقیه، *150

فوائد الرضویة، *298

قرآن در اسلام، *153

قرب الإسناد، *106، *258، *259

قرن دیوانه، *161

قصص الأنبياء، راوندی، *239

الکافی، *24، *75، *76، *83، *96، *103، *105، *106، *110، *111، *114، *123، *147،
*150، *180، *191، *192، *205، *235، *239، *240، *249، *251، *252، *253، *254،
*255، *256، *260، *261، *265، *266، *273، *335، *343، *348، *349، *350

کتاب آئینه، *101

کشف الغمة، *70، *140

کفایة الأثر، *180

کلیله و دمنه، 97

کمال الدین، *150

کنز الفوائد، *249

گنجینه دانشمندان، *293

اللهوف، *55

مثنوی معنوی، *230، 288

مجمع البیان، *270

مجمع الزوائد، *117

مجموعه ورام، *83، *235، *268، *269

محجة البيضاء، *116، *117، *118، *119، *263، *264، *265، *267، *268، *269، *270،
*271، *272

مرئی نمونه، *331، *333، *345

مسالك الأفهام، *264

مستدرک الوسائل، *106، *119، *122، *193، *226، *336، *350

مسند احمد، *118

معاشرت، ص: 383

مشكاة الأنوار، *235، *336

معانی الأخبار، *104، *113، *260

مفاتيح الجنان، *63، *142

مکارم الأخلاق، *352

المناقب، ابن شهر آشوب، *95، *150، *180، *191

منتهى الآمال، *217

من لا يحضره الفقيه، *256، *257، *271، *272، *352

منهج المقال، *201

مواعظ، سعدی شیرازی، *78، *149

مهر تابان، *297

میزان الحکمة، *317

نشانه‌هایی از او، *38، *41

وسائل الشیعة، *75، *76، *96، *103، *105، *106، *110، *112، *124، *147، *249، *251،
*252، *253، *254، *255، *265، *266، *271، *273، *335، *343، *348، *351

یادنامه شهید قدوسی، *299

معاشرت، ص: 384

فهرست مکاتبا

آسیا، 156، 218

آفریقا، 156

آمریکا، 44، *42

آمریکای لاتین، 156

احد، 95، 213، 214، 217

انطاکیه، 136

انگلستان، 39، 298

ایتالیا، 99، 100

ایران، 97، 175، 182، 243، 275، 289، 298

بدر، 95

بروجرد، 174

بیت المقدس، 315

پتیبورك، 42

تبوك، 278

تربت، 304، 309

تهران، 58، 62، 65، 174، 175، 292

جحون، 205

حديقة الموت، 214

خاور میانه، 160

خراسان، 219، 220

دارچیلنگ (هند)، 40

ریذه، 79

رکن، 296

ژاپن، 39

سازمان ملل متحد، 159

سهله، 296

شاهرود، 292

شوروی، 170

شیراز، 289

صفین، 205، 285

عراق، 276

عرفات، 25*

غدير خم، 23

معاشرت، ص: 385

فرات، 285، 287

فرانسه، 345

قدمگاه، 65

قم، 174، 291، 292، 299

کازينك، 309

کربلا، 54، 296، 309

کعبه، 25، 253، 296، 315

کنعان، 67

کوفه، 188*، 198، 296، 314

مدرسه فیضیه، 291، 292

مدینه، 69، 191، 192، 216، 217، 278، 279، 314، 315، 316، 317

مسجد المصطفی، 60*

مسجد جامع نیشابور، 64

مسجد سهله، 294، 295، 296

مسجد کوفه، 242، 294، 295، 296

مسجد گوهر شاد، 197

مشهد، 60، 65، 174، 197، 292، 304

مصر، 67، 166

مقام، 296

مکه، 94، 95، 198، 205، 210، 233، 296، 315، 316، 317

منی، 210

موتہ، 316

نجف، 296، 297

نیشابور، 60، 64، 65

وادی سینا، 67

هند، 39، 97

بماده، 214

بمن، 69، 216، 217

معاشرت، ص: 386

فهرست اشعار

مصرع اول سراینده صفحه

آن دل که ز عشق چو غنچه شکفت غروی اصفهانی 199

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند سعدی 36

از رهگذر خاک سر کوی شما بود حافظ 294

ای به بهشت خاک کویت؟ 72

ای غزالی گریزم از یاری غزالی 97

این دغل دوستان که می بینی سعدی 78

بد گهر را علم و فن آموختن مولوی 288

پسر نوح با بدان بنشست سعدی 51

تا توانی می گریز از یار بدنظامی گنجوی 90

دوای درد ما را یار داند فیض کاشانی 274

ز راه نسبت هر روح با روح وحشی بافقی 140

شب مردان خدا روز جهان افروز است سعدی 149

شبی در محفلی با آه و سوزی ملک الشعراء بهار 121

عشق از معشوق اول سر زند؟ 66

گفت پیغمبر ز سرمای بهار مولوی 230

من که بودم پزشك بیماران پروین اعتصامی 231

من کیم لیلی و لیلی کیست من؟ 130

مهتری گر به کام شیر در است حنظله بادغیسی 219

همنشین تو از تو به باید؟ 236

معاشرت، ص: 388

فهرست منابع و مآخذ

- 1- قرآن کریم 2- اثبات الوصیة، علی بن الحسین مسعودی.
- 3- الاحتجاج، احمد بن علی طبری، 1403 هـ، مشهد، نشر مرتضی.
- 4- الإختصاص، شیخ مفید، 1413، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- 5- اسد الغابة، علی بن محمد (ابن اثیر).

- 6- اعلام الدین، الحسن بن محمد الدیلمی، 1408 هـ، قم، آل البيت.
- 7- الإقبال، سید ابن طاووس، 1337 ش، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 8- الأمالی، شیخ صدوق، 1362 هـ ش، انتشارات کتابخانه اسلامی.
- 9- الأمالی، شیخ طوسی، 1414 هـ ق، قم، انتشارات دارالثقافه.
- 10- الأمالی، الشیخ المفید، 1413 هـ، قم، کنگره شیخ مفید.
- 11- انسان کامل، شهید مطهری، صدرا.
- 12- بحار الأنوار، علامه مجلسی، 1404 قمری، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- 13- تاریخ انبیا، جاد المولا مصری.
- 14- تاریخ یعقوبی، احمد بن اسحاق یعقوبی.
- 15- تاویل الایات الظاهره، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، 1409 هـ انتشارات اسلامی.
- 16- تحف العقول، الحسن بن علی حرانی، 1404 ق، قم، انتشارات جامعه، مدرسین.
- 17- تذکره الأولیاء، عطار نیشابوری، 1381 ش، تهران، انتشارات گنجینه.
- 18- تفسیر الصافی، فیض کاشانی، 1402 هـ، بیروت، مؤسسة الأعلمی، للمطبوعات.
- 19- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، 1380 هـ، تهران، المكتبة العلمية.
- 20- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
- 21- تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، 1365 ش، دارالکتب الاسلامیه.

- 22- ثواب الأعمال، شیخ صدوق، 1364 ش، قم، شریف رضی.
- 23- جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، 1363 ش، انتشارات رضی.
- 24- الجعفریات، محمد بن محمد بن اشعث، مكتبة النینوی.
- 25- چهره زن در آئینه تاریخ اسلام، مرتضی فهم کرمانی، شرکت سهامی انتشار.
- 26- الخصال، شیخ صدوق، 1403 هـ، انتشارات جامعه مدرسین.
- 27- دائرة المعارف قرآن کریم، حسن سعید، کتابخانه چهل ستون، مسجد جامع تهران.
- 28- داستان راستان، شهید مطهری.
- 29- دیباجه‌ای بر رهبری، دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی.
- 30- دیوان، آیت الله غروی اصفهانی «کمپانی»
- 31- دیوان اشعار، پروین اعتصامی.
- 32- دیوان اشعار، حافظ.
- 33- دیوان اشعار، حنظله بادغیسی.
- 34- دیوان اشعار، فیض کاشانی.
- 35- دیوان اشعار، ملک الشعراء بهار.
- 36- دیوان اشعار، نظامی گنجوی.
- 37- دیوان اشعار، وحشی بافقی.
- 38- رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، 1348 هـ، دانشگاه مشهد.

- 39- روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، انتشارات رضی.
- 40- زنان قهرمان، احمد بهشتی.
- 41- سفینه البحار، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات اسوه.
- 42- سیمای فرزنانگان، رضا مختاری.
- 43- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید معتزلی، 1404 هـ، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- 44- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، 1411- مؤسسه چاپ و نشر.
- 45- صحیفة الأمام الرضا علیه السلام، امام رضا علیه السلام، 1406 هـ کنگره جهانی امام رضا علیه السلام.
- 46- صفات الشیعة، شیخ صدوق، اعلمی.
- 47- الطرائف، سید ابن طاوس، 1400 هـ، قم، خیام.
- معاشرت، ص: 390**
- 48- عدل الهی، مرتضی مطهری، 1357 ش، قم، انتشارات صدرا.
- 49- عدة الداعی، ابن فهد حلی، 1407 هـ، دارالکتاب الاسلامی.
- 50- عوالی اللالی، ابن ابی جمهور احسائی، 1405 هـ، سید الشهداء قم.
- 51- عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، 1378 هـ، جهان.
- 52- غرر الحکم، عبدالواحد بن محمد قمی آمدی، 1366 ش، دفتر تبلیغات اسلامی قم.
- 53- فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد خوئی، دارالاضواء.
- 54- فضیلت های فراموش شده، حسینعلی راشد 1379 ش، تهران، انتشارات اطلاعات.

55- الفقیه، شیخ صدوق، 1413 ق، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

56- فوائد الرضویة، حاج شیخ عباس قمی.

57- قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، دارالکتب الاسلامیه.

58- قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر حمیری قمی، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی.

59- قرن دیوانه، علی اکبر کسمائی، بعثت تهران.

60- قصص الأنبياء، راوندی.

61- الکافی، شیخ کلینی، 1365 ه، دارالکتاب الاسلامیه.

62- کتاب آئینه، راوندی.

63- کشف الغمة، علی بن عیسی اربلی، 1381، تبریز، مکتبه بنی هاشم.

64- کفاية الأثر، علی بن محمد خزاز قمی، 1401 ه، بیدار قم.

65- کلیات سعدی.

66- کمال الدین، شیخ صدوق، 1395، دارالکتب الاسلامیه.

67- کنز الفوائد، شیخ ابوالفتح کراجکی، 1410، دارالذخائر قم.

68- گنجینه دانشمندان، شیخ محمد رازی، قم، 1354 ش.

69- اللهوف، سید بن طاوس، 1348، جهان تهران.

70- مثنوی معنوی، مولوی.

71- مجمع البیان، طبرسی، بیروت، دارالمعرفه.

72- مجمع الزوائد، علی بن اکبر هيثمی، 1412 هـ، بیروت، دارالفکر.

73- مجموعة ورام، ورام بن ابی فراس، مكتبة الفقيه قم.

معاشرت، ص: 391

74- محجة البيضاء، ملا محسن فیض کاشانی، دفتر انتشارات اسلامی.

75- مری نمونه، جعفر سبحانی، قم، توحید.

76- مسالك الأفهام، شهيد ثانی.

77- مستدرک الوسائل، محدث نوری، 1408 هـ، آل البيت.

78- مسند احمد، احمد بن حنبل، عالم الكتب.

79- مشکاة الأنوار، علی بن حسن طبرسی، 1385 هـ، حیدریه نجف اشرف.

80- معانی الأخبار، شیخ صدوق، 1361 ش، دفتر انتشارات اسلامی.

81- مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی.

82- مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، 1412 هـ، قم، شریف رضی.

83- المناقب، ابن شهر آشوب، 1379 هـ، قم، علامه.

84- منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی.

85- من لا یحضره الفقيه، شیخ صدوق، 1413 هـ، دفتر انتشارات اسلامی.

86- منهج المقال، محمد بن علی استرآبادی، 1306 ق، تهران.

87- مهر تابان، محمد حسین تهرانی.

- 88- میزان الحکمة، محمدی ری شهری، دارالحديث.
- 89- نشانه‌هایی از او، سید رضا صدر، بوستان کتاب.
- 90- نهج البلاغة، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، دارالهجرة.
- 91- وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، 1409 هـ، آل البيت.
- 92- یادنامه شهید قدوسی، قم، شفق.
- 93- یادنامه علامه طباطبائی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

فهرست تألیفات دانشمند معظم استاد حسین انصاریان

ترجمه‌ها:

- 94- ترجمه قرآن کریم، ترجمه‌ای استوار همراه با توضیحی مختصر
- 95- ترجمه نهج البلاغة، اولی ترجمه زیر نویس نهج البلاغة
- 96- ترجمه صحیفه سجادیه، ترجمه‌ای روان، دقیق و عمیق از صحیفه سجادیه
- 97- ترجمه مفاتیح الجنان، تبدیل متن قدیم فارسی به جدید و ترجمه‌ای روان
- 98- ترجمه اخلاق شبر

شرح و تفاسیر:

- 99- 17- عرفان اسلامی (12 ج)، شرح جامع مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقة
- 100- 24- تفسیر جامع صحیفه سجادیه (7 ج) (دیار عاشقان)

101- شرح دعای کمیل، شرحی محققانه بر دعای کمیل حضرت علی علیه السلام

102- شرح نهج البلاغه، شرح خطبه اول نهج البلاغه

103- چهل حدیث حج، چهل حدیث عرفانی در رابطه با حج

104- شرح رباعیات بابا طاهر، بحثی عرفانی و شرحی بر اساس مبانی عرفانی

عرفان و حکمت:

105- توبه، آغوش رحمت حق، طرح مباحث توبه با اسلوبی جدید همراه با فصول متنوع

106- اخلاق خوبان، نگاهی به لطائف بسم الله الرحمن الرحیم - بخش اول

107- نسیم رحمت، نگاهی به لطائف بسم الله الرحمن الرحیم - بخش دوم

108- عبرت‌های روزگار، پندها و حکمت‌هایی از قضایای تاریخی

109- لقمان حکیم، سیری در حیات علمی و عملی لقمان حکیم بر اساس آیات

110- مونس جان، مناجات نامه

111- عبودیت

112- عرفان، سیری تحقیقی در عرفان شیعی

113- اولیاء الله. 114- سیر الى الله. 115- نور و ظلمت. 116- نفس

اخلاق:

117- زیبایی‌های اخلاق، نگرشی نو به اخلاق نظری

118- راهی به سوی اخلاق اسلامی. 119- هزینه پاك ماندن

اصول و عقاید:

120- سیمای نماز، نگرشی به حقیقت نماز در آینه حیات انبیا و امت‌ها

معاشرت، ص: 392

121- حج وادی امن، مناسک عرفانی حج

122- باکاروان نور، نگرشی به شخصیت اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام

123- در بارگاه نور، نگاهی به حج از دیدگاه روایات

124- اهل بیت علیهم السلام عرشیان فرش نشین، نگرشی نو پیرامون شخصیت اهل بیت علیهم السلام

125- شخصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

126- علی علیه السلام مصداق پاکی‌ها

127- شخصیت حضرت زهرا علیها السلام

128- امام حسن مجتبی علیه السلام را بهتر بشناسیم

129- حیات امام هشتم علیه السلام

130- ولایت و رهبری از دیدگاه نهج البلاغه

131- عظیم‌ترین حادثه هستی

132- فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

اجتماعی:

133- نظام خانواده در اسلام، سی فصل در مباحث خانواده، راهنمایی جامع برای خانواده‌ها

- 134- نظام تربیت در اسلام، بحثی پیرامون مسائل تربیتی از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام
- 135- چهره‌های محبوب و منفور در قرآن کریم
- 136- جلوه‌های رحمت الهی، تحقیقی جامع پیرامون رحمت عام و خاص پروردگار
- 137- بر بال اندیشه، مجموعه مقالات
- 138- مهر و محبت، محبت از دیدگاه قرآن و روایات و نقش آن در حیات بشر
- 139- شفا در قرآن، 140- نفس، 141- معنویت اساسی‌ترین نیاز عصر ما، 142- اسلام کار و کوشش.
- 143- اسلام و علم و دانش، 144- از انسان چه می‌خواهند؟، 145- بسوی قرآن و اسلام 146- معاشرت.
- 147- وسائل هدایت

فقه و اصول:

- 148- تقریرات فقه، تقریرات درس آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی رحمه الله
- 149- تقریرات اصول، تقریرات درس آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی رحمه الله
- 150- تقریرات فقه بحث صلاة، تقریرات درس آیت الله العظمی حاج شیخ ابوالفضل نجفی خوانساری رحمه الله

مجموعه‌های شعری:

- 151- چشمه سار عشق، دیوان اشعار هزار بیت در شخصیت سیدالشهداء علیه السلام
- 152- گلزار محبت، دو بیتهای عرفانی
- 153- مرز روشنائی، دیوان اشعار
- 154- مناجات عارفان، دیوان اشعار

